غاية المريد
شرح كتاب التوحيد

تأليف:

الشيخ صالح بن عبدالعزيز آل الشيخ

ترجمه

إسحاق بن عبدالله العوضي

چاپ اول 1428/ 1385هـ



شناسنامه كتاب

نام كتاب	: غاية المريد شرح كتاب التوحيد.
مترجم	: إسحاق بن عبدالله دبيري العوضي.
نويسنده	: معالي الشيخ صالح بن عبدالعزيز بن محمد آل الشيخ.
ناشر	: انتشارات حقيقت.
تيراژ	: 10.000.
سال چاپ	: 1385هـ.ش برابر با صفر 1428هـ.ق.
نوبت چاپ	: اول.
آدرس ايميل	: En_Haghighat@yahoo.com

سـايتهاي مفيـد اسـلامي:

www.aqeedeh.com

www.ahlesonnat.net
www.isl.org.uk
www.islamtape.com

فهرست مطالب

بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه

علمای توحید، اتفاق نظر دارند که تاکنون کتابی در موضوع توحید، مانند کتاب «**التوحید**» نوشته نشده است. این کتاب، کتاب دعوت است؛ دعوت بسوی توحید. شیخ رحمه الله اقسام توحید عبادت و توحید اسما و صفات را بصورت اختصار در این کتاب و همچنین شرک اکبر و اَشکال آنرا و اسباب هر یک از آنها را نوشته است. همچنین راههای پاسداری و حمایت از توحید نیز را هم بیان کرده‌اند.

از اینرو لازم است که شما بعنوان یک مسلمان موحد، بدان توجهی شایان، در حد خواندن و حفظ کردن مطالبش داشته باشید. زیرا هر کجا که باشید از آن بی‌نیاز نخواهید بود.

توحید: یگانه قراردادن چیزی. می‌گویند: «وحَّد المسلمون اللّٰه» یعنی مسلمانان، الله را معبود یگانه قرار دادند.

توحیدی که کتاب خدا از آن سخن می‌گوید بر سه قسم است:

۱ـ توحید ربوبیت.

۲ـ توحید الوهیت.

۳ـ توحید اسما و صفات.

توحید ربوبیت: یعنی یگانه دانستن الله، در افعال. و افعال خدا بسیار زیاد می‌باشند که از جمله می‌توان به خلقت، روزی دادن و زنده کردن و میراندن، اشاره کرد که الله عزوجل، در همه‌ی اینها یگانه‌ی کامل است.

توحید الوهیت: الوهیه یا الهیه، هر دو مصدر فعل أَلَه، یأَلَهُ می‌باشند یعنی پرستیدن همراه محبت و تعظیم که مربوط به توحید الله، بوسیله‌ی فعل بنده است.

توحید اسماء و صفات: یعنی بنده معتقد باشد که الله، در اسماء و صفات خویش یگانه است و نظیر و همتایی ندارد.

همین اقسام سه‌گانهٔ توحید را، شیخ در این کتاب ذکر نموده است و سخن را بقدر نیاز در مورد توحید الوهیت و عبودیت ـ که کمتر در این مورد کتاب نوشته شده است ـ به درازا کشیده است.

اقسام آن یعنی توکل و ترس و محبت و ... را بیان کرده و همچنین ضد توحید الوهیت را که شرک باشد به تفصیل بیان نموده است. شرک یعنی انباز و شریک گرفتن با الله، در ربوبیت یا عبادت یا اسماء و صفات. اما در این کتاب بیشتر از شرک در عبادت و توحید الله، سخن به میان آمده است.

باید گفت که در پرتو آیات و احادیث در می‌یابیم که شرک، از یک نگاه بر دو قسم است: شرک اکبر و شرک اصغر و در تقسیمی دیگر، نوع سومی نیز بر آن افزوده شده است که آنرا شرک خفی می‌گویند.

شرک اکبر: عبارت است از پرستش غیرالله یا انجام دادن پاره‌ای از عبادات برای غیرالله و یا قرار دادن شریک در عبادت الله و این نوع شرک، انسان را از دایرهٔ اسلام، خارج می‌سازد.

شرک اصغر: آنست که شارع آنرا شرک نامیده است ولی بحدی نیست که با شرک اکبر برابری بکند.

مثال شرک اکبر آشکار، مانند پرستش بتها، قبرها و مردگان.

شرک اکبر پنهان، مانند شرک منافقین، یا توکل کنندگان بر پیران یا مردگان یا چیزهای دیگر.

و شرک اصغر مانند پوشیدن انگشتر و مهره‌ی شفا و نخ و سوگند خوردن به

غير الله.

و شرک خفی مانند ریا و تظاهر و غیره.

باب (١): توحید

الله تبارک و تعالی فرموده است: ﴿وَمَا خَلَقْتُ ٱلْجِنَّ وَٱلْإِنسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ ٥٦﴾ [ذاریات: ٥٦].

«من جن و انس را نیافریدم (و پیامبران را برنگزیدم) جز برای اینکه عبادتم کنند (و از این راه تکامل یابند و به من نزدیک شوند)»[١].

همچنین فرموده است: ﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِى كُلِّ أُمَّةٍ رَّسُولًا أَنِ ٱعْبُدُوا۟ ٱللَّهَ وَٱجْتَنِبُوا۟ ٱلطَّٰغُوتَ﴾ [النحل: ٣٦]. «ما در هر امتی رسولی برانگیختیم که: خدای یکتا را بپرستید؛ و از طاغوت اجتناب کنید!»[٢].

---

(١) ارشاد خداوند است که ﴿وَمَا خَلَقْتُ ٱلْجِنَّ وَٱلْإِنسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ ٥٦﴾ یعنی: جن و انس را برای هیچ هدفی جز اینکه مرا پرستش نمایند، نیافریده‌ام. این آیه بیانگر توحید است. زیرا گذشتگان نیک امت، آنرا چنین تفسیر کرده‌اند که «لیعبدون» یعنی «لیوحدون» «تا مرا به وحدانیت بشناسند». بنابراین در می‌یابیم که هدف بعثت پیامبران نیز توحید عبادت بوده است.

عبادت: یعنی خضوع و فروتنی و تسلیم شدن همراه با محبت و اطاعت، همان عبادت شرعی می‌شود. یعنی پیروی از دستورات و ممنوعات بر اساس محبت و ترس و امید.

شیخ الاسلام ابن تیمیه می‌فرماید: «عبادت اسمی است در برگیرنده‌ی مجموعه‌ی گفتار و کردار ظاهری و باطنی که الله دوست دارد و می‌پسندد».

پس آیه دلالت دارد به اینکه لزوماً باید هر گونه عبادت فقط برای الله، انجام بشود و نه برای کسی دیگر.

(٢) آیه: ﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِى كُلِّ أُمَّةٍ رَّسُولًا أَنِ ٱعْبُدُوا۟ ٱللَّهَ وَٱجْتَنِبُوا۟ ٱلطَّٰغُوتَ﴾.
=

و در آیــه‌ای دیگــر مــی‌فرمایــد: ﴿وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعۡبُدُوٓاْ إِلَّآ إِيَّاهُ وَبِٱلۡوَٰلِدَيۡنِ إِحۡسَٰنًا﴾ [إسراء: ۲۳].

«و پروردگارت فرمان داده: جز او را نپرستید! و به پدر و مادر نیکی کنید»[۱].

همچنین خداوند فرموده است: ﴿قُلۡ تَعَالَوۡاْ أَتۡلُ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمۡ عَلَيۡكُمۡۖ أَلَّا تُشۡرِكُواْ بِهِۦ شَيۡـًٔا﴾ [انعام: ۱۵۱]. «بگو: بیایید آنچه را پروردگارتان بر شــما حــرام کــرده است برایتان بخوانم: اینکه چیزی را شریک خدا قرار ندهید»[۲].

= این آیه معنی توحید و عبادت را می‌رساند. و در آن تصریح شده که پیامبران با این دو جمله فرستاده شده‌اند: ۱ـ اعبـدوا الله (الله را بپرسـتید)، ۲ـ اجتنبـوا الطاغوت (از پرستش طاغوت پرهیز نمائید) که معنی توحید هم همـین اسـت. جمله‌ی اول اثبات توحید و جمله‌ی دوم نفی شرک است. کلمـه‌ی طـاغوت از طغیان است یعنی تجاوز کردن از حد.

(۱) در آیه‌ای دیگر می‌فرماید: ﴿وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعۡبُدُوٓاْ إِلَّآ إِيَّاهُ وَبِٱلۡوَٰلِدَيۡنِ إِحۡسَٰنًا﴾.

یعنی پروردگارت دستور داد و توصیه نموده است که عبادت را فقط برای او اختصاص دهید. و این بعینه همان معنی «لا إله إلا الله» است. پس آیه، در واقـع می‌گوید: توحید یعنی عبادت را مختص الله قرار دادن یا به عبارتی توحید یعنی تحقق بخشیدن به «لا إله إلا الله».

(۲) ﴿قُلۡ تَعَالَوۡاْ﴾. در معنی این آیه، کلمه‌ی «وصّاکم» نهفته است یعنی، الله به شما توصیه نموده و دستور داده‌است که چیزی را با او شریک نسـازید. و ایـن آیه نیز مانند آیات سابق، توحید را تاکید می‌کند.

و در آیه‌ای دیگر می‌فرماید: ﴿وَٱعۡبُدُواْ ٱللَّهَ وَلَا تُشۡرِكُواْ بِهِۦ شَيۡـٔٗا﴾. [نساء: ٣٦].
«و خدا را بپرستید! و هیچ‌چیز را همتای او قرار ندهید»[١].

ابن مسعود رضی الله عنه روایت می‌کند: «من أرادَ أَن ينظر إلى وصية محمد صلى الله عليه وسلم الّتي عليها خاتمه فليقرأ قوله تعالى: ﴿قُلۡ تَعَالَوۡاْ أَتۡلُ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمۡ عَلَيۡكُمۡ﴾. إلى: ﴿وَأَنَّ هَٰذَا صِرَٰطِي مُسۡتَقِيمٗا فَٱتَّبِعُوهُۖ وَلَا تَتَّبِعُواْ ٱلسُّبُلَ﴾ [أنعام: ١٥١-١٥٣].

«بگو: بیایید آنچه را پروردگارتان بر شما حرام کرده است برایتان بخوانم .. تا این راه مستقیم من است، از آن پیروی کنید! و از راه‌های پراکنده (و انحرافی) پیروی نکنید»[٢].

از معاذ بن جبل رضی الله عنه روایت است که می‌گوید: «كنت رديف النبي صلى الله عليه وسلم على حمارٍ فقال لي: يا معاذ، أتدري ما حقّ اللّٰه على العِباد، وحق العِباد على اللّٰه؟ قلت: اللّٰه ورسوله أعلم، قال: حقُّ اللّٰه على العباد أن يَعبُدوه ولا يُشرِكوا به

---

(١) و آیه ﴿وَٱعۡبُدُواْ ٱللَّهَ وَلَا تُشۡرِكُواْ بِهِۦ شَيۡـٔٗا﴾ هر گونه شرک را ممنوع می‌سازد؛ فرق نمی‌کند که شرک اکبر باشد یا شرک اصغر و خفی، پیامبری را شریک سازند یا فرشته، انسان صالح، جن، سنگ، درخت و چیز دیگری را. زیرا آیه عام است و همه‌ی اشیاء و موجودات را شامل می‌شود.

(٢) ابن مسعود رضی الله عنه می‌گوید: یعنی اگر رسول الله صلى الله عليه وسلم وصیت می‌نوشت و بر آن مهر می‌زد تا پس از وفاتش خوانده شود، این آیات سوره‌ی انعام را که شامل وصایای ده‌گانه است می‌نوشت: ﴿قُلۡ تَعَالَوۡاْ أَتۡلُ﴾. و این فرمایش ابن مسعود رضی الله عنه اهمیت والا و عظیم الشأن این آیه در دل ایشان را می‌رساند که اولین مورد آن، نهی از شرک است و این بیانگر آنست که شرک مهم‌ترین و در عین حال نخستین مسئله‌ای است که باید به آن توجه داشت.

شيئاً وحقّ العبادِ على اللّه أن لا يُعَذِّبَ من لا يُشرك به شيئاً، قلتُ: يا رسول اللّه أَفلا أُبَشّر النّاس؟ قال: لا تُبشّرهُم فَيَتّكلوا».

«من پشت سر رسول الله ﷺ، سوار بر مرکب ایشان بودم که فرمود: ای معاذ! می‌دانی حق خدا بر بندگان و حق بندگان بر خدا چیست؟ گفتم: الله و رسولش بهتر می‌دانند. فرمود: حق خدا بر بندگان اینست که او را بپرستند و با او چیزی را شریک نسازند و حق بندگان، بر خدا اینست که عذاب ندهد کسی را که با او چیزی را شریک نگرفته است».

گفتم: ای رسول خدا، آیا مردم را به این، بشارت ندهم؟ فرمود: خیر. زیرا بر همین اکتفا می‌کنند. این دو حدیث در «صحیحین» وارد شده است[1].

خلاصه آنچه در این باب بیان شد:

(۱) و پس از آن، حدیث معاذ بیان شد که رسول الله ﷺ فرمود: «حق خداوند، بر بندگان اینست که او را بپرستند و با او چیزی را شریک نسازند».

و این حق واجب الله بر بندگانش می‌باشد که کتاب خدا و سنت پیامبر، بدان تصریح دارد و حتی سایر پیامبران بخاطر بیان آن، بسیج شدند، و هیچ فرضی بالاتر از آن قرار ندارد.

و در ادامه‌ی حدیث، فرمود: «و حق بندگان بر الله اینست که عذاب ندهد کسی را که با او شریک نگرفته است». و این باتفاق علما، حقی است که خداوند بر خویشتن واجب کرده‌است. چنانکه ایشان طبق حکمت خویش هر گاه بخواهند چیزی را بر خود، واجب یا حرام می‌سازند، همانطور که در حدیث قدسی می‌فرماید: «إنّي حرمت الظّلم على نفسي» یعنی من ظلم کردن را بر خود حرام کرده‌ام.

١ـ فلسفه‌ی خلقت جن و انس.

٢ـ هدف از عبادت، توحید است زیرا همین مسأله مورد نزاع و درگیری می‌شود.

٣ـ اگر کسی کاملاً پایبند توحید نباشد، الله را عبادت نکرده‌است چنانکه آیه‌ی: ﴿وَلَآ أَنتُمۡ عَٰبِدُونَ مَآ أَعۡبُدُ ٣﴾ [کافرون:٣و٥]. اینرا تصریح نموده است.

٤ـ فلسفه و حکمت ارسال پیامبران.

٥ـ به سوی همه‌ی ملتها، پیامبری فرستاده شده است.

٦ـ دین تمامی انبیا، یکی بوده است.

٧ـ مساله‌ی مهم اینکه عبادت و توحید واقعی بدون کفر ورزیدن به طاغوت متحقق نمی‌شود. چنانکه در آیه‌ی: ﴿فَمَن يَكۡفُرۡ بِٱلطَّٰغُوتِ وَيُؤۡمِنۢ بِٱللَّهِ فَقَدِ ٱسۡتَمۡسَكَ بِٱلۡعُرۡوَةِ ٱلۡوُثۡقَىٰ﴾ .[البقره: ٢٥٦].

همین مطلب بیان شده است.

٨ـ طاغوت عام است یعنی هر کس و هر چیزی که غیر از الله، مورد پرستش واقع بشود.

٩ـ اهمیت ویژه‌ی سه آیه‌ی سوره انعام (١٥١ تا ١٥٣) نزد گذشتگان نیک که این سه آیه در برگیرنده‌ی ده مساله‌ی خیلی مهم از جمله مساله‌ی شرک که نخستین آنهاست، می‌باشند.

١٠ـ آیات محکم سوره‌ی اسراء که در آنها هیجده مساله مطرح شده است. سرآغاز با مساله شرک شده چنانکه فرموده است: ﴿ لَّا تَجۡعَلۡ مَعَ ٱللَّهِ إِلَٰهًا ءَاخَرَ فَتَقۡعُدَ مَذۡمُومٗا مَّخۡذُولٗا ٢٢﴾ [اسراء:٢٢]. «هرگز معبود دیگری را با خدا قرار مده، که نکوهیده و بی‌یار و یاور خواهی نشست».

و در پایان مجدداً فرموده است: ﴿وَلَا تَجۡعَلۡ مَعَ ٱللَّهِ إِلَٰهًا ءَاخَرَ فَتُلۡقَىٰ فِي جَهَنَّمَ مَلُومٗا مَّدۡحُورًا ٣٩﴾ [اسراء:٣٩].

«و هرگز معبودی با خدا قرار مده، که در جهنم افکنده مـی‌شـوی، در حـالی که سرزنش شده، و رانده (درگاه خدا) خواهی بود».

و بعد از آن، خداوند ما را به اهمیت مسائل مطرح شده متوجـه مـی‌سـازد و می‌فرماید: ﴿ذَٰلِكَ مِمَّآ أَوۡحَىٰٓ إِلَيۡكَ رَبُّكَ مِنَ ٱلۡحِكۡمَةِ﴾ [اسراء:۳۹].

«این (احکام)، از حکمتهایی است که پروردگارت به تو وحی فرستاده».

۱۱ـ همچنین آیه‌ی سوره نساء که معروف به آیه‌ی حقوق دهگانه اسـت بـا این قول خداوند ﷻ آغاز می‌شود: ﴿وَٱعۡبُدُواْ ٱللَّهَ وَلَا تُشۡرِكُواْ بِهِۦ شَيۡـٔٗا﴾

«و خدا را بپرستید! و هیچ‌چیز را همتای او قرار ندهید»

۱۲ـ آگاهی از وصیت رسول الله ﷺ، هنگام وفاتش.

۱۳ـ شناخت حق الله، بر بندگانش.

۱٤ـ شناخت حق بندگان بر الله هنگامی که حقش را ادا کردند.

۱۵ـ بیشتر اصحاب پیامبر از این مساله اطلاع نداشتند.

۱٦ـ جواز کتمان علم بخاطر مصلحتهائی.

۱۷ـ استحباب بشارت مسلمان به آنچه که خوشحالش می‌گرداند.

۱۸ـ ترس از اینکه مردم به رحمتهای واسعه‌ی الله، اعتماد نمایند و دسـت از عمل بردارند.

۱۹ـ هر گاه کسی جواب سوالی را ندانست، بگوید: والله اعلم.

۲۰ـ جواز اختصاص دادن برخی افراد برای یاد دادن مطلبی و علمی.

۲۱ـ تواضع رسول الله ﷺ، که سوار بر الاغ می‌شدند و پشت سـر خـود نیـز کسی را سوار می‌کردند.

۲۲ـ جواز سوار کردن کسی پشت سر خود بر حیوانی.

۲۳ـ منزلت معاذ بن جبل.

٢٤ـ اهميت والای مساله‌ی توحید.

باب (۲): فضیلت توحید و اینکه سایر گناهان را نابود می‌گرداند.

الله ﷻ می فرمایـد: ﴿ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَلَمۡ يَلۡبِسُوٓاْ إِيمَٰنَهُم بِظُلۡمٍ أُوْلَٰٓئِكَ لَهُمُ ٱلۡأَمۡنُ وَهُم مُّهۡتَدُونَ ٨٢﴾ [انعام: ۸۲]. «(آری،) آنها که ایمان آوردند، و ایمان خـود را بـا شـرک و ستم نیالودند، ایمنی تنها از آن آنهاست؛ و آنها هدایت‌یافتگانند!»[۱].

از عباده بن صامت روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «مَنْ يَشْهَدُ أَنْ لا إلـه إلاَّ اللَّه وَحْدَهُ لا شَرِيكَ لَـهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ وَأَنَّ عِيسَى عَبْدُ اللَّهِ وَرسوله وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ، والْجَنَّةَ حَقٌّ وَالنَّارَ حَقٌّ؛ أَدْخَلَهُ اللَّهُ الْجَنَّةَ عَلَى مَا كَانَ مِنْ الْعَمَلِ». (بخاري ومسلم). ترجمه: کسی که گواهی دهـد به اینکه هیچ معبودی بجز الله نیست، و خداوند شـریکی نـدارد و محمـد ﷺ بنده و فرستاده‌ی اوست و عیسی نیز بنده و فرستاده‌ی الله و روح اوست که بـه

(۱) توحید، کفاره‌ی گناهان می‌شود. هر چند بنـده در محقـق کـردن توحیـد پیشروی بکند به همان مقدار برایش زمینه‌ی ورود به بهشت فـراهم مـی‌گـردد. فرق نمی‌کند که چه مقدار عمل دارد چنانکه آیه‌ی سوره‌ی انعام، به این مسـاله صراحت دارد: ﴿ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَلَمۡ يَلۡبِسُوٓاْ إِيمَٰنَهُم بِظُلۡمٍ أُوْلَٰٓئِكَ لَهُمُ ٱلۡأَمۡنُ وَهُم مُّهۡتَدُونَ ٨٢﴾

و مراد از ظلم در اینجا، شرک است. چنانکه در بخاری و مسلم روایتی نقـل شده است که اصحاب پیامبر از این آیه ترسیدند و گفتند: یـا رسـول الله، مگـر می‌شود که کسی ظلم نکرده باشد؟ رسول الله ﷺ فرمود: آن ظلمـی کـه شـما می‌گوئید نیست، بلکه مراد از ظلم در اینجا شرک اسـت مگـر نشـنیده‌ایـد کـه بنده‌ی صالح خدا (لقمان) گفت: ﴿إِنَّ ٱلشِّرۡكَ لَظُلۡمٌ عَظِيمٞ ١٣﴾ [لقمان: ۱۳]. «همانا شرک ظلمی بسیار بزرگ است».

مریم القا فرموده و گواهی دهد که بهشت و دوزخ حق است و حقیقت دارد، خداوند چنین بنده‌ای را با هر عملی که دارد، وارد بهشت خواهد کرد[1].

و در حدیثی دیگر که عتبان آنرا روایت کرده‌امده است: «**فإنّ الله حرَّمَ على النّار مَن قالَ: لا إله إلاَّ الله؛ يبتغي بذلك وجه الله**». **(بخاري ومسلم)**.

خداوند، آتش دوزخ را برای کسیکه «**لا إلـه إلاَّ الله**» را فقط برای رضای خدا گفته باشد حرام کرده‌است[2].

---

(۱) پس با توجه به این حدیث، گویا آیه چنین است: ﴿ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَلَمۡ يَلۡبِسُوٓاْ إِيمَٰنَهُم بِظُلۡمٍ أُوْلَٰٓئِكَ لَهُمُ ٱلۡأَمۡنُ وَهُم مُّهۡتَدُونَ ٨٢﴾ [أنعام: ۸۲].

یعنی پاداش کسیکه توحید را پذیرفت و به آن ایمان آورد و آنرا با شرک در نیامیخت، امنیت کامل و هدایت کامل است. و هر چند توحیدش را آغشته به ظلم و شرک بکند به همان مقدار از امنیت و هدایت فاصله خواهد گرفت.

و آنچه در حدیث معاذ بن جبل ﭬ خواندیم که فرمود: «على ما كان من العمل». یعنی: هر چند در عمل کوتاهی داشته و یا گناهانی مرتکب شده باشد، باز هم به بهشت راه می‌یابد، فضل و برکت توحید است که شامل حال موحدان واقعی می‌شود.

(۲) کلمه‌ی توحید، کلمه‌ایست که اگر کسی آنرا فقط برای خشنود ساختن الله، بر زبان بیاورد و شرایط آنرا رعایت کند خداوند نیز به وعده‌اش وفا خواهد کرد و آتش دوزخ را بر آن شخص، حرام خواهد نمود. حقا که این بخشش بس بزرگی است.

و اما اگر کسی توحید را پذیرفت ولی در کنار آن از گناهان و معاصی پرهیز نکرد و بدون توبه، از دنیا رفت، سرنوشت چنین شخصی بدست خدا است چه

و از ابوسعید خدری ﷺ روایت شده که رسول الله ﷺ فرمود: «**قال موسی: یا رَبِّ عَلِّمنِي شیئاً أذکرك وأدعوك به، قال: قل ـ یا موسی ـ: لا إله إلا اللّه». قال: یا رَبِّ، کلُّ عبادِك یَقُولونَ هذا، قال: یا موسی لو أنّ السّموات السّبع وعامِرهُنّ غیري والأرضین السّبع في کِفّةٍ، ولا إله إلا اللّه في کفّةٍ مَالَت بِهِنَّ لا إله إلا اللّه**». (ابن حبان وحاکم با تصحیح).

موسی گفت: پروردگارا!، به من چیزی بیاموز که تو را با آن یاد کنم و بخوانم. فرمود: بگو: «**لا إله إلا اللّه**». موسی گفت: پروردگارا، اینرا همه‌ی بندگانت می‌گویند. فرمود: ای موسی، اگر آسمانهای هفتگانه با تمام موجودات (بجز خودم) و زمینهای هفتگانه در یک کفه‌ی میزان، و **لا إله إلا اللّه** را در یک کفه‌ی دیگر قرار دهند، بر همه‌ی آنها غالب خواهد شد.

همچنین روایتی از انس ﷺ در ترمذی آمده است که می‌گوید: از رسول الله ﷺ شنیدم که فرمود: «**قال اللّه تعالی: یا ابن آدم لو أتیتني بقُراب الأرض خطایا، ثم لقیتني لا تشرك بي شیئاً لأتیتُك بقرابها مغفرة**». (ترمذي وحسنه).

خداوند فرموده است: ای فرزند آدم، اگر تو، با گناهی به فراخنای زمین، نزد من بیایی ولی با کسی را شریک من قرار نداده باشی، من به همان مقدار با مغفرت و بخشش به استقبالت می‌آیم[1].

= بخواهد او را عذاب دهد و مجازات نماید و سرانجام وارد بهشت سازد، چه بخواهد قلم عفو بر گناهانش بکشد و از همان ابتدا وارد بهشتش نماید.

(۱) اما حدیث أبوسعید خدری که در آن جریان موسی ﷺ آمده بود دلالت به این دارد که: اگر فرضاً گناهان کسی به سنگینی زمین و آسمان و سایر موجودات و پُری اینها بوده اما آن شخص لا إله إلا الله را با خود داشته باشد، =

خلاصه آنچه در این باب بیان شد:

۱ـ فضل و بخشش بیکران الله.

۲ـ پاداش بزرگ توحید نزد الله.

۳ـ توحید کفاره‌ی گناهان می‌شود.

٤ـ تفسیر ظلم در آیه‌ی سوره‌ی انعام.

٥ـ پنج موردی که در حدیث عباده ذکر شده بودند، قابل دقت و تأمل‌اند.

٦ـ با توجه به حدیث عباده و حدیث عتبان، معنی «لا إله إلا الله» را در می‌یابیم و همچنین به اشتباه و موقف فریب خوردگان پی می‌بریم.

۷ـ **لا إله إلا الله** شرطی دارد و آن خشنود ساختن پروردگار است.

۸ـ حتی پیامبران نیاز داشتند که فضیلت **لا إله إلا الله**، به آنها آموخته شود.

۹ـ **لا إله إلا الله** از همه‌ی موجودات سنگین‌تر است ولی با این حال میزان بعضی از کسانی که آنرا می‌خوانند سنگین نخواهد بود.

۱۰ـ زمینها نیز مانند آسمانها، هفت عدد می‌باشند.

= این کلمه بر همه‌ی آن وزنهای سنگین گناهان، غالب خواهد شد. چنانکه حدیث بطاقه و همچنین حدیث فوق انس ﷺ نیز به همین دلالت می‌کند.

البته نباید از یاد برد که این فضیلت شامل کسی می‌شود که این کلمه در دل او تقویت شده باشد به طوری که آنرا مخلصانه بر زبان بیاورد و قلبش آنرا تصدیق نموده و با آن روشن باشد، و به آنچه که دلالت می‌کند معتقد باشد و دوست داشته باشد. اگر واقعاً چنین باشد آنگاه چنین نور و چنین توحید و ایمانی با هر گناه و معصیتی که مواجه شود آنرا از بین خواهد برد.

۱۱ـ آنها نیز خالقی دارند.

۱۲ـ اثبات معنی حقیقی صفات الله، برخلاف عقیده‌ی اشعریها.

۱۳ـ با توجه به حدیث انس و این بخش حدیث عتبان کـه فرمـود: **فـان اللّه حرّمَ على النار من قال: لا إله إلا اللّه يبتغي بذلك وجه اللّه**، در می‌یابیم که فقط اقرار با زبان کافی نیست تا عملا شرک را ترک نکرده‌است.

١٤ـ این مساله که عیسی و محمد عليهما السلام بندگان الله و پیامبران او مـی‌باشـند، قابل دقت و تفکر است.

١٥ـ عیسی صفت ویژه‌ای دارد که عبارت است از کلمۀ الله (کلمه‌ی کن کـه باعث وجود او شد).

١٦ـ یکی از صفات عیسی، روح الله است.

۱۷ـ فضیلت ایمان به وجود بهشت و دوزخ.

۱۸ـ معرفت اینکه گوینده‌ی **لا إلـه إلا اللّه** با هر عملی که داشـته باشـد وارد بهشت خواهد شد.

۱۹ـ شناخت اینکه میزان، دو کفه دارد.

۲۰ـ ذکر «**وجه**» بعنوان صفت الله.

باب (۳): موحد واقعی بدون حساب وارد بهشت خواهد شد.

الله ﷻ مـــی فرمایـــد: ﴿إِنَّ إِبۡرَٰهِيمَ كَانَ أُمَّةٗ قَانِتٗا لِّلَّهِ حَنِيفٗا وَلَمۡ يَكُ مِنَ ٱلۡمُشۡرِكِينَ ١٢٠﴾.

[نحل: ۱۲۰]. «ابراهیم (به تنهایی) امتی بود مطیع فرمان خدا؛ خالی از هر گونـه انحراف؛ و از مشرکان نبود»[1].

(۱) این بحث از بیان فضـیلت توحیـد اهمیـت بیشـتری دارد زیـرا فضـیلت توحید شامل همه‌ی موحدان می‌شد ولی این بحث خصوصیت این امت را بیان می‌کند که توحید بصورت واقعی نزد آنان یافت می‌شود.

خداوند می فرماید: ﴿إِنَّ إِبۡرَٰهِيمَ كَانَ أُمَّةٗ قَانِتٗا لِّلَّهِ حَنِيفٗا وَلَمۡ يَكُ مِنَ ٱلۡمُشۡرِكِينَ ١٢٠﴾. این آیه بیانگر این مطلب است که ابراهیم ؇ کاملاً پیرو توحید حقیقی بود. زیـرا خداوند ابراهیم را با این صفات یاد کرده‌است:

۱ـ ﴿أُمَّةٗ﴾. یعنی امام و پیشوایی که تمام صفات کمال بشری و تمام خوبیهـا در وجود او بود و همین است معنی تحقق بخشیدن به توحید.

۲ـ ﴿قَانِتٗا لِّلَّهِ﴾. یعنی کسیکه لزوماً مطیع و فرمانبردار بوده که این هم از اقسام توحید است.

۳ـ ﴿حَنِيفٗا﴾. یعنی: از راه مشرکان و از هر گونه تمایـل بـه آنـان دور و مبـرا بوده است. راه مشرکان عبارت است از شرک و بدعت و معصیت بدون توبه و استغفار.

٤ـ ﴿وَلَمۡ يَكُ مِنَ ٱلۡمُشۡرِكِينَ ١٢٠﴾. یعنی از جملهٔ مشرکان نبود. و از تمام انواع شرک بدور بوده است.

همچنین فرموده است: ﴿وَٱلَّذِينَ هُم بِرَبِّهِمۡ لَا يُشۡرِكُونَ ٥٩﴾ [مؤمنون:۵۹].
«و آنها که به پروردگارشان شرک نمی‌ورزند»[1].

از حصین بن عبدالرحمن روایت است که گفت: من نزد سعید بن جبیر بودم که گفت: چه کسی از شما، پاره ستاره‌ای را که دیشب سقوط کرد دیده است؟ گفتم: من دیده‌ام. البته من در حال ادای نماز نبودم بلکه حشره‌ای زهرآگین به من نیش زده بود. گفت: آنگاه چه کردی؟ گفتم: رقیه خواندم.

گفت: چرا رقیه خواندی؟ گفتم: بخاطر حدیثی که از شعبی شنیده بودم. گفت: چه حدیثی؟ گفتم: او از بریده بن حصیب نقل می‌کرد که گفته است: رقیه خواندن جایز نیست مگر در دو مورد، در چشم زخم و در گزیدن

---

(۱) اما قول خداوند که می‌فرماید: ﴿وَٱلَّذِينَ هُم بِرَبِّهِمۡ لَا يُشۡرِكُونَ ٥٩﴾ نفی هر نوع شرک است. زیرا ادات نفی بر فعل مضارع به معنی نفی عام است. یعنی هیچ گونه شرکی را مرتکب نمی‌شوند نه شرک اکبر و نه شرک اصغر و نه شرک خفی‌ای را. کسی که شرک نمی‌آورد موحد واقعی است، پس الآن نتیجه می گیریم کسی که از همۀ انواع شرک کاملاً بدور باشد، پس این شخص از شرک بدور نمی‌ماند، مگر بخاطر توحیدش.

علما می‌گویند: در اینجا کلمه‌ی ﴿بِرَبِّهِمۡ﴾ را مقدم کرد بخاطر اینکه از لوازم ربوبیت، عبودیت است. و این از صفات کسانی است که توحید را تحقق بخشیده‌اند. و از لوازم توحید این است که موحد، هوا و هوس خویش را نیز شریک نسازد. زیرا با پیروی از هوا و هوس است که انسان مرتکب بدعت و معصیت می‌گردد. پس وقتی شرک را نفی کردیم، گویا تمام انواع آنرا که بدعت و معصیت نیز از آنهاست، نفی کردیم و همین است تحقق واقعی توحید.

حشرات. سعید گفت: کار خوبی است که انسان چیزی را که شنیده است، بدون کم و کاست بیان کند. ولی ما روایتی از ابن عباس داریم که رسول الله ﷺ

فرموده است: «عُرِضَتْ عَلَيَّ الأُمَمُ فَرَأَيْتُ النَّبِيَّ وَمَعَهُ الرَّهْطُ، وَالنَّبِيَّ وَمَعَهُ الرَّجُلُ وَالرَّجُلانِ، وَالنَّبِيَّ ولَيْسَ مَعَهُ أَحَدٌ، إِذْ رُفِعَ لِي سَوَادٌ عَظِيمٌ فَظَنَنْتُ أَنَّهُمْ أُمَّتِي فَقِيلَ لِي هَذَا مُوسَى وَقَوْمُهُ، فَنَظَرْتُ فَإِذَا سَوَادٌ عَظِيمٌ، فَقِيلَ لِي: هَذِهِ أُمَّتُكَ وَمَعَهُمْ سَبْعُونَ أَلْفًا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ بِغَيْرِ حِسَابٍ وَلا عَذَابٍ، ثُمَّ نَهَضَ فَدَخَلَ مَنْزِلَهُ فَخَاضَ النَّاسُ فِي أُولَئِكَ فَقَالَ بَعْضُهُمْ: فَلَعَلَّهُمِ الَّذِينَ صَحِبُوا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّي اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَقَالَ بَعْضُهُمْ: فَلَعَلَّهُمِ الَّذِينَ وُلِدُوا فِي الإِسْلامِ فلَمْ يُشْرِكُوا بِاللَّهِ، وَذَكَرُوا أَشْيَاءَ. فَخَرَجَ عَلَيْهِمْ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّي اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَأَخْبَرُوهُ فَقَالَ: هُمِ الَّذِينَ لا يَسْتَرْقُونَ، ولا يكتوون، ولا يتطيرون، وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ، فَقَامَ عُكَّاشَةُ بْنُ مِحْصَنٍ فَقَالَ ادْعُ اللَّهَ أَنْ يَجْعَلَنِي مِنْهُمْ، قَالَ أَنْتَ مِنْهُمْ، ثُمَّ قَامَ رَجُلٌ آخَرُ فَقَالَ ادْعُ اللَّهَ أَنْ يَجْعَلَنِي مِنْهُمْ، فَقَالَ سَبَقَكَ بِهَا عُكَّاشَةُ». (مسلم)[1].

---

(۱) در حدیث فوق، صفات کسانی که روز قیامت بدون حساب و عذاب وارد بهشت می‌شوند چنین بیان شده: «لا یسترقون ولا یکتوون ولا یتطیرون وعلی ربهم یتوکلون» یعنی نه افسون می‌خوانند و نه داغ و نه فال بد می‌کنند. و بر الله توکل می‌نمایند.

«وعلی ربهم یتوکلون» یعنی نه افسون می‌خوانند و نه داغ و نه فال بد می‌کنند. و بر الله توکل می‌نمایند.

البته این بدان معنی نیست که اهل توحید از اسباب پرهیز می‌کنند و از آنها استفاده نمی‌نمایند. چنانکه برخی پنداشته‌اند که کمال توحید در این است که =

«(در شب معراج) امتها بر من عرضه شد. می‌دیدم که با هر یک از انبیا، گروهی از پیروانشان است و با بعضی یک نفر و دو نفر بود و با بعضی هیچ کس نبود. آنگاه جمعیت انبوهی به من نشان داده شد. فکر کردم که امت من هستند. به من گفتند: این موسی است با قومش، دوباره نگاه کردم دیدم جمعیت انبوه دیگری است. به من گفتند: اینها امت تو می‌باشند. و همراه آنان هفتاد هزار چنین‌اند که بدون اینکه از آنها حسابی گرفته شود یا عذاب داده شوند، وارد بهشت، می‌شوند. پیامبر ﷺ اینرا گفت و برخاست و به خانه تشریف برد. حاضران به اظهارنظر پیرامون این گروه پرداختند. بعضی گفتند: اینها اصحاب پیامبر ﷺ خواهند بود. عده‌ای می‌گفت: شاید کسانی باشند که در اسلام متولد شده و اصلاً شرک نورزیده‌اند. خلاصه اینکه هر کس چیزی گفت، تا اینکه رسول الله ﷺ دوباره تشریف آورد و از ماجرا باخبر شد. آنگاه فرمود: اینها کسانی هستند که با افسون خواندن و داغ و فال بد، سر و کار ندارند بلکه

= انسان از اسباب دوری کند. و این پنداری است نادرست. زیرا رسول الله ﷺ رقیه می‌خواند و از دوا استفاده می‌نمود و دیگران را نیز دستور می‌داد که از دوا استفاده کنند. و حتی ثابت است که به یکی از صحابه دستور داد از داغ استفاده بکند. اما از آنجا که عموماً مردم بجای اعتماد بر الله به کسیکه رقیه می‌خواند یا داغ می‌نماید اعتماد می‌کنند و یا معتقد به فال هستند که این خلاف توکل بر الله است. و اما استفاده از دوا و اسباب امری است مشروع که گاهی واجب و گاهی مستحب و گاهی مباح می‌شود. چنانکه رسول الله ﷺ فرموده است: «تداووا عباد اللّه، ولا تتداووا بحرام». (بندگان خدا، از دوا استفاده کنید و هرگز از دوای حرام استفاده ننمائید).

بر پروردگارشان توکل می‌کنند. عکاشه بـن محصـن برخاسـت و گفـت: از الله بخواه که مرا از جمله آنان قرار دهد. رسول الله ﷺ فرمود: تـو از آنـانی. فـرد دیگری بلند شد و گفت: از الله بخواه که مرا نیز از آنان بگرداند. رسول الله ﷺ فرمود: عکاشه، از تو سبقت گرفت».

خلاصه آنچه در این باب بیان شد:

۱ـ بیان تفاوت درجات مردم در توحید.

۲ـ معنی توحید حقیقی.

۳ـ خداوند یکی از امتیازات ابراهیم را چنین بیان کـرد: ﴿وَلَمۡ يَكُ مِنَ ٱلۡمُشۡرِكِينَ﴾. یعنی از مشرکان نبود.

٤ـ یکی از صفات اولیاء الله این است که: ﴿بِرَبِّهِمۡ لَا يُشۡرِكُونَ ٥٩﴾ یعنی هـیچ کس را با پروردگارشان شریک نمی‌سازد.

٥ـ از علامات توحید حقیقی اینست که افسون و داغ ترک داده شود.

٦ـ جامع تمام خصلتهای نیک، توکل نام دارد.

۷ـ درک واقعی اصحاب پیامبر که دانستند بدون عمل نمی‌توان به ایـن مقـام رسید.

۸ـ اصحاب چقدر شیفته‌ی ابواب خیر بودند.

۹ـ فضیلت این امت بر دیگران هم از نظر کم و هم از نظر کیف.

۱۰ـ فضیلت پیروان موسی.

۱۱ـ سایر امتها بر رسول الله عرضه گردیدند.

۱۲ـ هر امتی جداگانه با پیامبرش حشر می‌شود.

۱۳ـ کسانی که از پیامبران حرف شنوی داشته‌اند، همیشـه از دیگـران کمتـر

بوده‌اند.

۱٤ـ برخی از انبیاء بخاطر اینکه کسی گوش به حرف آنها نبوده، تنها حشـر می‌شوند.

۱۵ـ نه از کثرت تعداد، باید مغرور شد و نه از قلت مأیوس گشت.

۱٦ـ جواز رقیه خواندن برای چشم زخم و گزیدگی.

۱۷ـ عمق فهم گذشتگان نیک آنجا که سعید فرمود: «کار خوبی کرده کسیکه فقط آنچه را که شنیده بیان کرده‌است». پس معلوم می‌شود که ایـن دو حـدیث با هم تعارضی ندارند.

۱۸ـ گذشتگان نیک امت، هرگز کسـی را بـه آنچـه کـه نداشـت تعریـف و تمجید نمی‌کردند.

۱۹ـ اینکه رسول الله ﷺ فرمود: «تـو از آنـانی» یکـی از علامتهـای نبـوت ایشان است.

۲۰ـ منزلت عکاشه بن محصن.

۲۱ـ جواز استفاده از سخنان کنایه‌آمیز.

۲۲ـ اخلاق نیکوی رسول الله ﷺ .

باب (۴): هراس از شرک.

الله ﷻ می‌فرماید: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَغۡفِرُ أَن يُشۡرَكَ بِهِۦ وَيَغۡفِرُ مَا دُونَ ذَٰلِكَ لِمَن يَشَآءُ﴾ [نساء: ٤٨].

«خداوند (هرگز) شرک را نمی‌بخشد! و پایین‌تر از آن را برای هر کس (بخواهد و شایسته بداند) می‌بخشد»[1].

---

(۱) توحید وقتی در دل صاحبان خود می‌نشیند که همراه با ترس و هراس از شرک باشد. و کسیکه از شرک بهراسد یقیناً انواع شک را شناسائی خواهد کرد تا، دانسته در آنها نیفتد.

در آیهٔ ٤٨ ﴿إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَغۡفِرُ أَن يُشۡرَكَ بِهِۦ﴾ سورهٔ نساء می‌خوانیم: یعنی خداوند شرک را نمی‌بخشد و این عدم بخشیدن عام است و انواع سه گانهٔ شرک اکبر و اصغر و خفی را شامل می‌شود. پس هیچ یک از اینها بدون توبه بخشیده نمی‌شوند. و این بدان خاطر است که شرک گناهی است بس بزرگ. مگرنه اینست که الله خالق و روزی دهنده و بخشندهٔ تمامی نعمتها و بزرگوار است پس چگونه انسان به خود اجازه می‌دهد که از او روی بر تابد و به سوی مخلوقی همچون خود متوجه شود؟!

تفسیری که بیان شد، رأی ابن قیم، ابن تیمیه، محمد بن عبد الوهاب و اکثر علمای توحید است.

پس وقتی متوجه شدیم که شرک با سایر انواعش عملی است غیر قابل بخشش، طبیعی است که باید از آن بیمناک بود.

همچنین دعای ابراهیم عليه السلام در کلام الله چنین نقـل شـده اسـت: ﴿وَٱجۡنُبۡنِي وَبَنِيَّ أَن نَّعۡبُدَ ٱلۡأَصۡنَامَ ٣٥﴾ [ابراهیم: ۳۵].

«و من و فرزندانم را از پرستش بتها دور نگاه دار»[1].

رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمـود: «**أخوف مـا أخـاف علیكم الشـرك الأصـغر، فَسُئل عنه؟ فقال: الرِّيا**».

«آنچه من بیش از هر چیز درباره شما می‌ترسم شرک اصغر است. پرسـیدند: شرک اصغر چیست؟ فرمودند: ریا و تظاهر»[2].

= همچنین ریا و سوگند خوردن به غیر الله و استفاده از آویز و مهره و نخ شـفا و نسبت دادن نعمتهای الله به غیر، شرک و نهایتاً غیر قابل بخشـش مـی‌باشـند، پس لازم است که از اینها هراس داشت و شدیداً پرهیز نمود.

(۱) آیهٔ ﴿وَٱجۡنُبۡنِي وَبَنِيَّ أَن نَّعۡبُدَ ٱلۡأَصۡنَامَ ٣٥﴾ بیـانگر حالـت موحـدان واقعـی است؛ آنهائی که در توحید به درجهٔ کمال رسیده‌اند. و باز هم نگران هسـتند از اینکه دچار شرک بشوند.

أصنام جمع صنم است. یعنی تصویر و مجسمهٔ کسانی که مورد پرستش واقع می‌شدند. بتها گاهی در شکل انسان و گـاهی در شـکل حیـوان و یـا در شـکل خورشید و ماه و اشکال گوناگون ساخته و پرستیده می‌شدند.

«وَثَن» یعنی هر چیزی که بجز إله، پرستش کرده شـود. خـواه در شـکل بتـی باشد یا قبر و چیز دیگری.

(۲) و حدیثی که در متن کتاب بیان گردیـد، در مـورد ریـا و تظـاهر اسـت. گناهی که رسول الله صلى الله عليه وسلم می‌فرماید: بـیش از هـر گنـاهی دیگـر، از آن هـراس دارم. بخـاطر اینکـه سـرانجام ناخوشـایندی دارد و آن عبـارت اسـت از عـدم =

و عن ابن مسعود ﷺ قال: قال رسول الله ﷺ «مَنْ مَاتَ وَهْوَ يَدْعُو مِنْ دُونِ اللَّهِ نِدًّا دَخَلَ النَّارَ». (بخاري).

رسول الله ﷺ فرمود: هر کس در حالی بمیرد که غیر از الله کسی دیگر را به فریاد می‌خوانده، وارد دوزخ خواهد شد[1].

= بخشش. که متأسفانه مردم در این مورد، کاملاً سهل انگاری می‌کنند. از اینرو رسول الله ﷺ نسبت به این نوع شرک، آنهمه خوف و هراس داشت.

ریا و تظاهر، بر دو قسم است:

۱ـ تظاهر منافق، که عبارت است از اظهار مسلمانی، در حالی که قلباً کافر است. چنانکه خداوند در مورد آنها فرمود: ﴿يُرَآءُونَ ٱلنَّاسَ وَلَا يَذۡكُرُونَ ٱللَّهَ إِلَّا قَلِيلٗا ﴾.

۲ـ تظاهر مسلمان: بدینگونه که نماز و یا عمل نیک دیگری را بوجه احسن انجام می‌دهد تا مورد ستایش مردم واقع بشود. این نوع تظاهر و ریا، شرک اصغر می‌باشد.

(۱) و در روایت ابن مسعود ﷺ می‌خوانیم که رسول الله ﷺ فرمود: «اگر شخصی در حالی بمیرد که کسی جز الله را می‌خوانده، وارد دوزخ می‌شود».

یقیناً به کمک طلبیدن دیگران جز الله، شرک اکبر محسوب می‌شود زیرا دعا، نه تنها بخشی از عبادت، بلکه عبادت واقعی است.

چنانکه در حدیثی صحیح وارد شده است که «الدُّعاء هو العِبادة». یعنی عبادت، همان دعا است. لذا اگر کسی در حالی بمیرد که این عبادت بزرگ یا بخشی از آنرا برای غیر الله انجام داده، پس آتش دوزخ را بر خود واجب کرده‌است و او همچون سایر کفار، برای همیشه در دوزخ بسر خواهد برد. گرچه به ظاهر مسلمان باشد. زیرا شرک، سایر اعمال نیک انسان را نابود =

وعن جابر ﷺ أن رسول اللّه ﷺ قال: «مَنْ لَقِيَ اللَّهَ لا يُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا دَخَلَ الْجَنَّةَ وَمَنْ لَقِيَهُ يُشْرِكُ بِهِ دَخَلَ النَّارَ». (مسلم).

«هر کس الله را در حالی ملاقات بکند که بـا او شـریک نگرفتـه باشـد وارد بهشت می‌شود و اگر در حالی با او ملاقات بکند که با او شریک گرفتـه اسـت، وارد دوزخ می‌گردد»[1].

= می‌گرداندچنانکه خداوند مـی‌فرمایـد: ﴿وَلَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ ﴿٦٥﴾﴾ [زمر: ٦٥].

«به تو و همه پیامبران پیشین وحی شده که اگر مشرک شوی، تمـام اعمالـت تباه می‌شود و از زیانکاران خواهی بود».

و خواندن غیر الله، هم شامل کسانی می‌شود که همراه بـا الله، دیگـران را بـه کمک می‌طلبیدند و هم شامل کسانی می‌شود که فقط غیر الله را می‌خوانند.

(١) همچنین در روایت جابر ﷺ خواندیم که رسول الله ﷺ فرمـوده اسـت: «هر کس الله را در حالی ملاقات بکند که با او کسی یا چیـزی را شـریک قـرار نداده وارد بهشت می‌شود».

یعنی هیچیک از انواع شرک را مرتکب نشده است و اصلاً در عبادت و دعـا متوجه مخلوقی نشده، به فرشته‌ای و پیامبری و انسان صالحی و بـه جنـی روی نیاورده است.

چنین انسانی را خداوند، وعده داده است که به فضـل و رحمـتش او را وارد بهشت سازد.

و در ادامه فرمود: «هر کس در حالی الله را ملاقات کنـد کـه شـرک ورزیـده باشد، وارد دوزخ خواهد شد». و این شرک شامل انواع شـرک اکبـر و اصـغر و =

خلاصه آنچه در این باب بیان شد:

۱ـ ترس و هراس از شرک. ۲ـ ریا و تظاهر نیز نوعی شرک است.

۳ـ ریا از جملهٔ شرک اصغر است.

٤ـ ریا خطرناکترین چیزی است برای انسانهای صالح.

۵ ـ نزدیک بودن بهشت و دوزخ.

٦ ـ جمع بین نزدیکی بهشت و دوزخ در یک حدیث.

۷ـ کسیکه الله ﷻ را در حالی ملاقات بکند که شرک نورزیده باشد، وارد بهشت و اگر شرک ورزیده باشد، وارد دوزخ می‌شود. گر چه عبادتگزارترین انسان روی زمین باشد.

۸ـ مسألهٔ مهم اینکه ابراهیم عليه السلام از خدا، برای خود و فرزندانش خواست که آنها را از عبادت بتها، دور نگهدارد.

۹ـ ابراهیم عليه السلام از حال اکثر مردم عبرت گرفت که مبتلا به شرک بودند چنانکه فرمود: ﴿رَبِّ إِنَّهُنَّ أَضۡلَلۡنَ كَثِيرٗا مِّنَ ٱلنَّاسِ﴾ [ابراهیم: ٣٦].

= خفی می‌باشد.

آیا داخل شدن در دوزخ ابدی است یا مؤقت؟ بر حسب شرک می‌باشد، اگر شرک اکبر باشد و بر آن بمیرد، پس چنین شخصی تا ابد در دوزخ می‌ماند و از آن خارج نمی‌شود. و اگر شرک اکبر نباشد، مانند شرک اصغر و خفی، پس انجام دهندهٔ این شرک(اگر آگاهی داشته باشد) به دوزخ وعده داده شده است، ولی ماندن این شخص در دوزخ مؤقت است، در نهایت بعد از آنکه به اندازهٔ شرکش عذاب دید از دوزخ خارج می‌شود، زیرا که مرتکب شرک اکبر نشده است، و از اهل توحید می‌باشد.

«پروردگارا! آنها (بتها) بسیاری از مردم را گمراه ساختند».

١٠ـ حدیث فوق، تفسیر: «**لا إله إلا اللّه**» است چنانکه امام بخاری همـین را گفته است.   ١١ـ گرامی بودن کسیکه از شرک سالم باشد.

باب (۵): دعوت به شهادت لا إله إلا الله.

الله ﷻ می فرماید: ﴿قُلۡ هَٰذِهِۦ سَبِيلِيٓ أَدۡعُوٓاْ إِلَى ٱللَّهِۚ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا۠ وَمَنِ ٱتَّبَعَنِيۖ وَسُبۡحَٰنَ ٱللَّهِ وَمَآ أَنَا۠ مِنَ ٱلۡمُشۡرِكِينَ ١٠٨﴾ [یوسف: ۱۰۸].

«بگو: این راه من است من و پیروانم، و با بصیرت کامل، همه مردم را به سوی خدا دعوت می‌کنیم! منزه است خدا! و من از مشرکان نیستم!»[1].

---

(۱) این عنوان را شیخ در اینجا آورد تا بفهماند که توحید و پرهیز از شرک تا وقتی که وارد مرحلۀ دعوت به توحید نشده‌ایم، تکمیل نخواهند شد.

و شهادت و اقرار به «لا إله إلا الله» همین را می‌طلبد. زیرا مقتضای این کلمه عبارت است از اعتقاد به آن و اقرار و رسانیدن آن به دیگران .

و دعوت به توحید عبارت است از دعوت به سوی توحید مفصل یعنی تبیین سایر اقسام آن و نهی از شرک و تبیین انواع آن. اینها از مهمات دعوت اسلامی به شمار می‌روند؛ چیزی که شیخ در این کتاب از آن به تفصیل سخن گفته است.

در آیه‌ای که بیان گردید، خداوند به پیامبرش می‌فرماید: بگو: «این است راه من که مردم را به سوی الله فرا می‌خوانم» نه به سوی کسی یا چیز دیگر. در این آیه دو مورد بصورت شاخص ملموس است یکی دعوت به سوی یگانگی و توحید الله و دیگری در نظر داشتن اخلاص. زیرا چه بسا که ظاهراً به سوی الله دعوت می‌دهند ولی بخاطر عدم اخلاص، در واقع خود را مطرح می‌نمایند.

﴿عَلَىٰ بَصِيرَةٍ﴾. یعنی با علم و یقین و شناخت، به سوی الله فرا می‌خوانیم نه بر اساس عدم آگاهی و جهالت.

=

عن ابن عباس ﷺ؛ أن رسول اللّه ﷺ لمّا بَعثَ مُعَاذاً إلى اليمن قال له:«إنَّكَ تَأْتِي قَوْمًا من أَهْلِ الكِتَابِ، فليكن أول ما تدْعُوهُمْ إلَيه: شَهَادَةُ أَنْ لا إله إلا اللّه (وفي رواية:إلى أن يوحّدوا اللّه) فَإنْ هُمْ أَطَاعُوك لِذَلِكَ، فَأَعْلِمْهُمْ أَنَّ اللَّهَ افْتَرَضَ عَلَيْهِمْ خَمْسَ صَلَوَاتٍ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَلَيْلَةٍ فَإنْ هُمْ أَطَاعُوك لِذَلِكَ فَأَعْلِمْهُمْ أَنَّ اللَّهَ افْتَرَضَ عَلَيْهِمْ صَدَقَةً تُؤْخَذُ مِنْ أَغْنِيَائِهِمْ فَتُرَدُّ على فُقَرَائِهِمْ فَإنْ هُمْ أَطَاعُوك لِذَلِك، فَإِيَّاكَ وَكَرَائِمَ أَمْوَالِهِمْ وَاتَّقِ دَعْوَةَ الْمَظْلُومِ؛ فَإِنَّهُ لَيْسَ بَيْنَهَا وَبَيْنَ اللَّهِ حِجَابٌ».(مسلم وبخاري).

«رسول الله ﷺ وقتی معاذ را به یمن فرستاد فرمود: تو نزد قومی از اهل کتاب می‌روی. نخستین چیزی که آنها را بدان دعوت می‌دهی، گواهی دادن به «لا إله إلا اللّه» و یگانگی الله باشد، و طبق روایتی فرمود: تا اینکه به یگانگی الله اقرار کنند. اگر اینرا از تو پذیرفتند، به اطلاعشان برسان که خداوند، در شبانه روز، پنج وقت نماز را بر آنان فرض کرده‌است. و اگر اینرا هم پذیرفتند، به اطلاعشان برسان که خداوند، زکات را بر آنان فرض ساخته است که از ثروتمندانشان گرفته و به فقرا و تهی دستانشان داده شود. اگر پذیرفتند، پس از گرفتن عمده ترین مالهایشان پرهیز کن و از آه مظلوم بترس که بین فریاد او و

= ﴿أَنَا۠ وَمَنِ ٱتَّبَعَنِيۖ وَسُبۡحَٰنَ ٱللَّهِ وَمَآ أَنَا۠ مِنَ ٱلۡمُشۡرِكِينَ ١٠٨﴾. یعنی هم من با بصیرت و آگاهی به سوی الله فرا می‌خوانم و هم کسانی که از من اطاعت می‌کنند، چنین خواهند کرد. پس ویژگی پیروان رسول الله ﷺ اینست که آنها نه تنها از شرک می‌ترسند و به توحید چنگ می‌زنند بلکه دیگران را نیز به توحید، دعوت می‌کنند و یقیناً چنین خواهند کرد.

بین الله پرده و حجابی نیست»[1].

وعن سهل بن سعد رضي الله عنه أنّ رسول اللّه صلى الله عليه وسلم قال: يَوْمَ خَيْبَرَ:«لأعْطِيَنَّ الرَّايَةَ غَدًا رَجُلا يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولُه، يُفْتَحُ اللّه عَلَي يَدَيْهِ»، فَبَاتَ النَّاسُ يدوكون لَيْلَتَهُمْ أَيُّهُمْ يُعْطَاها، فلما أصبحوا غدوا على رسول اللّه صلى الله عليه وسلم كُلُّهُمْ يَرْجُوا أن يعطاها فَقَال: «أَيْنَ عَلِي ابن ابي طالب؟» فَقِيلَ هو يَشْتَكِي عَيْنَيْهِ، فأرسلوا إليه فأُتي به، فَبَصَقَ فِي عَيْنَيْهِ وَدَعَا لَهُ، فَبَرَأَ كَأَنْ لَمْ يَكُنْ بِهِ وَجَعٌ فَأَعْطَاهُ الرّاية فَقَال: «انْفُذْ عَلَي رِسْلِكَ حَتَّى تَنْزِلَ بِسَاحَتِهِمْ ثُمَّ ادْعُهُمْ إِلَي الإِسْلامِ وَأَخْبِرْهُمْ بِمَا يَجِبُ عَلَيْهِمْ. من حق اللّه تعالى فيه، فَوَاللَّهِ لَأَنْ يَهْدِيَ اللَّهُ بِكَ رَجُلا واحداً خير لك من حُمْرُ النَّعَمِ». (بخاري ومسلم).

«رسول الله صلى الله عليه وسلم در جریان غزوه خیبر، فرمود: «فردا پرچم جهاد را به مردی خواهم داد که الله و رسولش را دوست دارد و آنها نیز او را دوست می‌دارند و خداوند بدست او خیبر را فتح خواهد کرد». اصحاب، شب را در حالی سپری کردند که در مورد شخصی که پرچم را بدست خواهد گرفت، اظهار نظر می نمودند. صبح روز بعد همه نزد رسول الله صلى الله عليه وسلم حاضر شدند و هر یک امیدوار بود که پرچم، بدست او داده شود. رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود: علی کجاست؟ گفتند: بخاطر بیماری چشمانش، نتوانست حاضر بشود. دستور دادند که علی حاضر شود. او را آوردند. رسول الله صلى الله عليه وسلم مقداری از آب دهن خویش را به

(۱) همانطور که در حدیث فوق، ملاحظه کردید، رسول الله صلى الله عليه وسلم به معاذ رضي الله عنه داعی دین خدا که راهی یمن بود، فرمود که نخستین دعوتش، دعوت به **لا إله إلا الله** باشد. که در روایت بخاری، تفسیر این فرمایش رسول الله صلى الله عليه وسلم اینگونه بیان شده است که آنان را دعوت بده تا «یوحدوا اللّه». یعنی: الله را یگانه بدانند.

چشمان علی، مالید، فوراً شفا یافت طوری که گویا اصلاً چنین مشکلی نداشته است. آنگاه پرچم را بدست او داد و فرمود: همین حالا به آرامی حرکت کن وقتی که به محل آنان رسیدی، نخست به پذیرش اسلام، آنها را دعوت کن و حقوق خدا را که بعد از اسلام بر آنان واجب خواهد شد برایشان بگو: آنگاه فرمود: بخدا سوگند، هدایت یک فرد بوسیلۀ تو، بهتر از اسبان سرخ خواهد بود[1].

خلاصه آنچه در این باب بیان شد:

١ـ دعوت بسوی الله راه کسانی است که از رسول الله ﷺ پیروی می‌کنند.

٢ـ تأکید به اینکه در دعوت الی الله باید اخلاص داشت زیرا گاهی به نام دعوت بسوی الله، دعوت به نفس خویشتن منظور است.

٣ـ بصیرت (بینش) در دعوت امری است الزامی.

٤ـ خوبی توحید اینست که سعی دارد الله را از هر گونه عیب و نقص مبرّا

(١) و در روایت سهل بن سعد نیز ملاحظه کردیم که به علی ﷺ فرمود: «قبل از هر چیز، اهل خیبر را به اسلام دعوت کن، بی‌تردید، دعوت به اسلام یعنی دعوت به توحید. زیرا توحید در ضمن شهادتین است که رکن اعظم اسلام بشمار می‌رود».

سپس فرمود: «حقوق اسلام را برای آنها بیان کن». که باز هم بزرگترین حقوق اسلام، یگانه پرستی خدا است. و بعد از آن نوبت دیگر فرایض و محرمات است بنابراین کسیکه دعوت به اسلام می‌دهد، باید نخست به اصل دین که توحید است دعوت دهد سپس به دیگر فرایض و محرمات بپردازد.

سازد.

٥ـ زشتی شرک اینست که در ذات الله عیب و نقص وارد می‌سازد.

٦ـ مسأله‌ای که خیلی مهم است اینکـه مسـلمانان، بایـد از مشـرکان فاصـله بگیرند تا از آنان محسوب نشوند.

٧ـ توحید، نخستین فریضهٔ الهی است.

٨ـ قبل از هر چیز و حتی قبل از نماز، باید به توحید دعوت داد.

٩ـ «یوحدوا اللّٰه» معنی «لا إله إلا اللّٰه» است.

١٠ـ ممکن است که اهل کتاب، محتوای کتاب را نفهمند و یا بفهمند ولی بر آن عمل نکنند.

١١ـ بهتر است که تعلیم و آموزش تدریجی باشد.

١٢ـ در کارها باید از مهمترینشان آغاز کرد.

١٣ـ زکات در کجا مصرف شود.

١٤ـ استاد باید شبههٔ شاگردش را رفع بکند.

١٥ـ مأمور وصول زکات نباید اعلی‌ترین و بهتـرین قسـمت مـال را وصـول بکند.

١٦ـ پرهیز کردن از آه و فریاد مظلوم.

١٧ـ بین دعای مظلوم و بین الله حجابی نیست.

١٨ـ از دلایل اهمیت توحید می‌توان مشقتها و مصائبی را که سالار اولیـاء و سردار پیامبران، متحمل آنها شد، نام برد.

١٩ـ اینکه رسول الله ﷺ فرمود: «فردا پرچم را بدست کسی خواهم داد ...» از علامتهای نبوت ایشان است.

٢٠ـ شفا یافتن چشمان علی ﷺ بوسـیلهٔ آب دهـن رسـول الله ﷺ، نیـز از

علامتهای نبوت ایشان است.

۲۱ـ فضیلت والای علی رضي الله عنه.

۲۲ـ فضیلت اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم، که شب را در حال اظهار نظر پیرامون کسی که پرچم را بدست خواهد گرفت و در شادی مژدهٔ فتح، سپری کردند.

۲۳ـ ایمان به قضا و قدر الهی، زیرا کسانی که برای بدست گرفتن پرچم سعی داشتند و حضور بهم رسانیدند، از آن محروم گشتند و خود را معذور می‌پنداشتند و کسی که حضور نیافت، آنرا بدست گرفت.

۲٤ـ ادب در سخنشان «**على رسلك**». یعنی: به آرامی حرکت کن.

۲۵ـ دعوت به اسلام قبل از جنگ است.

۲٦ـ همچنین کسانی که قبلاً دعوت داده شده‌اند و حتی با مسلمانان درگیر شده‌اند (مانند اهل خیبر) بهتر است، مجدداً دعوت داده شوند.

۲۷ـ دعوت به اسلام باید با حکمت و دانش باشد، چنانکه فرمود: به آنان اطلاع بده که چه چیزهائی بر عهدهٔ ایشان واجب خواهد بود.

۲۸ـ شناخت حقوق الله در اسلام.

۲۹ـ پاداش کسیکه بدست او، فردی هدایت شود.

۳۰ـ جواز سوگند یاد کردن بر فتوائی که صادر می‌کند.

باب (۶): تفسیر توحید و مفهوم شهادت لا إله إلا الله.

الله ﷻ مـی‌فرمایـد: ﴿أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ يَدۡعُونَ يَبۡتَغُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ ٱلۡوَسِيلَةَ أَيُّهُمۡ أَقۡرَبُ وَيَرۡجُونَ

رَحۡمَتَهُۥ وَيَخَافُونَ عَذَابَهُۥٓۚ إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ كَانَ مَحۡذُورٗا ۝٥٧﴾ [إسراء: ٥٧].

«کسانی را که آنان می‌خوانند، خودشان وسیله‌ای (برای تقرب) به پروردگارشان می‌جویند، وسیله‌ای هر چه نزدیکتر؛ و به رحمت او امیدوارند؛ و از عذاب او می‌ترسند؛ چرا که عذاب پروردگارت، همواره در خور پرهیز و وحشت است»[(١)].

---

(١) شهادت به «لا إله إلا اللّٰه» یعنی:

١ـ اعتقاد داشتن به آنچه می‌گوید و اقرار می‌کند. و اعتقاد، آنست که بر اساس علم و یقین باشد.

٢ـ اقرار با زبان.

٣ـ اعلام نمودن این عقیده و اقرار به آن تا دیگران شاهد جریان باشند.

پس «أشهد» یعنی اینجانب اعتقاد دارم و اقرار می‌کنم و شما را آگاه می‌سازم که احدی استحقاق الوهیت ندارد، بجز الله.

«لا» برای نفی جنس و «إلا» برای حصر است و معنی جمله چنین است که معبود بر حق منحصراً ذات الله تعالی است و معبودی بر حق جز او وجود ندارد.

«إله» یعنی معبود (کسیکه قابل پرستش باشد) و خبر «لا» آنطور که برخی می‌پندارند کلمهٔ «موجود» نیست. زیرا قطعاً معبودان باطل که در هر زمان توسط مشرکان پرستش می‌شوند، وجود دارند، پس خبری که در اینجا مقدر محسوب =

همچنین ارشاد باریتعالی است: ﴿ وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِۦٓ إِنَّنِي بَرَآءٌ مِّمَّا تَعْبُدُونَ ﴿٢٦﴾ إِلَّا ٱلَّذِى فَطَرَنِى ﴾ [الزخرف: ٢٦ - ٢٧].

«و به خاطر بیاور (ای محمد) هنگامی را که ابراهیم به پدرش (آزر) و قومش گفت: من از آنچه شما می‌پرستید بیزارم. مگر آن کسی که مرا آفریده، که او هدایتم خواهد کرد»(۱).

= می‌شود کلمهٔ «حق» است، گویا ما می گوئیم «لا إله بحق» یعنی معبودی بحق جز إله وجود ندارد. و آنهائی که بدون الله، مورد پرستش واقع می‌شوند، عبادت آنها باطل و ظلم و طغیان است. و این مفهوم را هر فرد عرب باشنیدن «لا إله إلا اللّه» خواهد فهمید.

(۱) ﴿ أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ يَدْعُونَ ﴾ یعنی کسانی را که اینها عبادت می‌کنند، خود شدیداً نیازمند پروردگارشان هستند و نیازهای خود را آنجا بر طرف می‌کنند. و به سوی کسی دیگر برای رفع نیازهایشان متوجه نمی‌شوند. اینجا لفظ ربوبیت آمده است زیرا اجابت دعا و قبول توبه جزو ربوبیت است.

این آیه در واقع توحید را تفسیر نموده است. که باید بنده بوقت هر نیازی که برایش پیش می‌آید، روی به الله بیاورد.

﴿وَيَرْجُونَ رَحْمَتَهُۥ وَيَخَافُونَ عَذَابَهُۥٓ ﴾ بیانگر حال بندگان خاص الله می‌باشد که آنها عبادت پروردگار را با محبت و ترس و امید، بجا می‌آورند.

﴿ وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ ﴾ این آیات، شامل نفی و اثبات اند. همانطور که کلمهٔ توحید «لا إله إلا الله» نیز چنین است.

﴿ وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِۦٓ إِنَّنِي بَرَآءٌ مِّمَّا تَعْبُدُونَ ﴿٢٦﴾ ﴾ تفسیر بخش اول کلمه یعنی

همچنین ارشاد خداوند است: ﴿ ٱتَّخَذُوٓاْ أَحۡبَارَهُمۡ وَرُهۡبَٰنَهُمۡ أَرۡبَابٗا مِّن دُونِ ٱللَّهِ ﴾ [توبه: ٣١]. «(آنها) دانشمندان و راهبان خویش را معبودهایی در برابر خدا قرار دادند»[١].

همچنین خداوند می‌فرماید: ﴿ وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ ٱللَّهِ أَندَادٗا يُحِبُّونَهُمۡ كَحُبِّ ٱللَّهِۖ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَشَدُّ حُبّٗا لِّلَّهِ ﴾ [بقره: ١٦٥].

«بعضی از مردم، معبودهایی غیر از خداوند برای خود انتخاب می‌کنند؛ و آنها را همچون خدا دوست می‌دارند. اما آنها که ایمان دارند، عشقشان به خدا، (از مشرکان نسبت به معبودهاشان،) شدیدتر است»[٢].

= «لا إله» ﴿ إِلَّا ٱلَّذِي فَطَرَنِي ﴾ تفسیر بخش دوم کلمه یعنی «إلا الله» است.

برائت یعنی تنفر شدید نسبت به آنچه غیر از الله عبادت می‌شوند و کفر ورزیدن و دشمنی با آنان. و این کمترین حدی است که برای قرار گرفتن اسلام و ایمان در قلب، لازم و ضروری می‌باشد.

(١) ﴿ ٱتَّخَذُوٓاْ أَحۡبَارَهُمۡ وَرُهۡبَٰنَهُمۡ أَرۡبَابٗا مِّن دُونِ ٱللَّهِ ﴾. ارباب جمع رب است و در اینجا رب بمعنی معبود است یعنی آنها پیشوایان دینی و دراویش خود را، معبود قرار دادند و در حلال و حرام از آنها پیروی می‌کردند.

(٢) ﴿ وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ ٱللَّهِ أَندَادٗا يُحِبُّونَهُمۡ كَحُبِّ ٱللَّهِ ﴾ یعنی آنها را در محبت، با خدا شریک قرار دادند که این عمل، شرک است و سبب ورود آنها به دوزخ شده است که می‌گویند: ﴿ تَٱللَّهِ إِن كُنَّا لَفِي ضَلَٰلٖ مُّبِينٍ ٩٧ إِذۡ نُسَوِّيكُم بِرَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ٩٨ ﴾ «به خدا سوگند که ما در گمراهی آشکاری بودیم. چون شما را با =

و نیز رسول الله ﷺ می‌فرماید: «مَنْ قَالَ لا إله إلا الله وَكَفَرَ بِمَا يُعْبَدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَرُمَ مَالُهُ وَدَمُهُ وَحِسَابُهُ عَلَى اللَّهِ». (مسلم).

«هر کسیکه به یگانگی الله اعتراف کرد و به آنچه غیر از او پرستش می‌شود، کفر ورزیده، جان و مالش مورد احترام و محفوظ است و حساب کارش (در آخرت) با الله است»[1].

= پروردگار عالمیان برابر می‌شمردیم».

پس محبت با الله نیز نوعی عبادت است. تا وقتی که الله را در این عبادت نیز یگانه قرار نداده‌ایم، موحد نیستیم. و همین است معنی توحید و معنی شهادت «لا إله إلا اللّه».

(۱) در حدیثی که بیان گردید، رسول الله ﷺ، اضافه بر اقرار به «لا إله إلا اللّه» شرط دیگری بیان فرمود که عبارت است از کفر ورزیدن به معبودان باطل. پس «لا إله إلا اللّه» متضمن دو امر است: یکی اقرار نمودن به توحید الله و دیگری کفر ورزیدن به عبادت غیر الله.

و بعد از تثبیت این دو مسأله، انسان مسلمان می‌شود و پس از اینکه مسلمان شد، مال و جانش مصون و محفوظ می‌گردد. که البته این از روی مقررات ظاهری و دنیوی است اما حساب کارش در آخرت، بدست الله خواهد بود.

آنچه تا اینجا آمد اینکه تفسیر توحید و تفسیر کلمهٔ «لا إله إلا اللّه» نیاز به دقت و تأمل بیشتری دارد تا کاملاً معنی و مصداق آن روشن گردد.

اما در مورد اینکه شیخ فرمود: در بابهای بعدی، عنوان این باب بیشتر توضیح داده خواهد شد باید عرض کنم که کتاب از اول تا آخر در تفسیر توحید و توضیح کلمهٔ «لا إله إلا اللّه» و آنچه که مخالف با اصل توحید و کمال آنست و =

خلاصه آنچه در این باب بیان شد:

۱ـ بیان بزرگترین و مهمترین مسائل که تفسیر توحید و تفسیر کلمهٔ شهادت

و بیا ن این مطلب بصورت خیلی واضح.

۲ـ از آیهٔ سورهٔ إسراء که در آن، عبادت انسانهای صالح توسط مشرکان، بشدت مردود اعلام شد و این مطلب روشن گردید که این عمل، شرک اکبر محسوب می‌شود.

۳ـ در آیه برائت بیان شد که اهل کتاب، رهبران دینی و دراویش خود را معبودانی جز الله قلمداد کردند و نیز بیان نمود که آنها فقط دستور داشتند که الله را پرستش نمایند. گرچه آنها این پیشوایان و دراویش را سجده نمی‌کردند و آنها را نمی‌خواندند، بلکه در معصیت از آنان پیروی می‌کردند.

٤ـ سخن ابراهیم ﷺ که فرمود: «من بجز از کسیکه مرا بوجود آورده است از دیگر معبودانی که شما پرستش می‌کنید، بیزارم».

و بدینصورت یک معبود را از میان دیگر معبودان استثنا کرد. خداوند، با این برائت و موالات تفسیر «لا إله إلا الله» را بیان داشته است چنانکه فوراً بعد از آن می‌فرماید: ﴿وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِۦ لَعَلَّهُمۡ يَرۡجِعُونَ ٢٨﴾ یعنی ابراهیم این کلمهٔ با عظمت را برای نسل خود بجا گذاشت تا آنها نیز بدان معتقد باشند.

۵ـ آیهٔ سورهٔ بقره در مورد کفار می‌گوید: ﴿وَمَا هُم بِخَٰرِجِينَ مِنَ ٱلنَّارِ ١٦٧﴾ یعنی آنان به هیچ وجه از دوزخ بیرون آورده نخواهند شد.

= در مورد شرک و انواع آن و شرک لفظی و انواع توحید و خلاصه پیرامون همین مسایل نوشته شده است.

قبلاً خواندیم کسانی که هم خدا را و هم معبـودان باطـل خـود را، دوسـت داشتند، مسلمان نامیده نمی‌شوند. پس اگر معبودان خود را از الله بیشتر دوسـت داشته یا فقط آنها را دوست بدارند و نه خدا را، چگونه مسلمانان گفته خواهند شد و از دوزخ بیرون آورده می‌شوند؟!

٦ـ ارشاد رسول الله ﷺ که فرمود: «لا إلـه إلا اللّٰه» بگوید و به آنچه غیـر از الله پرستش می‌شوند، کفر ورزد مال و جانش محفـوظ خواهـد بـود و حسـاب کارش با خدا است».

این حدیث یکی از آشکارترین تفاسیر کلمۀ «لا إلـه إلا اللّٰه» بحساب می‌رود زیرا در آن فقط به تلفظ کلمۀ «لا إله إلا اللّٰه» اکتفا نشده و آنرا باعـث حفاظـت جان و مال ندانسته است حتی اگر معنایش را هم بداند و بدان اقرار بکند و جز الله، کسی دیگر را عبادت نکنـد. بلکـه زمـانی جـان و مـالش تحـت حمایـت حکومت اسلامی در می‌آید که اضافه بر آن، به معبودان باطل کفر بورزد و اگـر در این مورد متردد شد و یا توقف نمود، باز هم هیچ.

پس ببین که این مسألۀ خیلی بزرگ و مهم، چقدر واضح و روشن بیان شده و چگونه اتمام حجت شده است!

باب (۷): استفاده از دست‌بند و آویز برای حصول شفا و دفع بلا، از امور شرک آمیز است[1].

(۱) از اینجا بحث، پیرامون اضداد توحید شروع می‌شود. زیرا برای شناخت چیزی نیاز به دو مساله وجود دارد:

۱ـ شناخت حقیقت آن چیز ۲ـ شناخت اضداد آن.

بنابراین شیخ رحمه الله شروع به بیان اضداد توحید نمود. که اضداد گاهی در مقابل اصل توحید قرار می‌گیرند و آنرا شرک اکبر می‌نامند و مرتکب آن، مشرک و مرتد به مشار می‌رود و گاهی در مقابل کمال توحید مطلوب قرار می‌گیرند که آنرا شرک اصغر می‌نامند و با ارتکاب آن ضربه‌ای به پیکر توحید، وارد می‌شود و آنرا معیوب می‌سازد و همانطور که می‌دانیم توحید وقتی کامل می‌گردد که از هر گونه شرک پاک و منزه باشد.

شیخ رحمه الله نخست صورتهائی از شرک اصغر را به تفصیل بیان خواهد کرد زیرا این نوع شرکها، بیشتر اتفاق می افتد و همینها منجر به شرک اکبر می‌شوند.

فرمود: «باب من الشرك ... » اینجا «مِن» برای تبعیض است یعنی اینها بعضی از اقسام شرک می‌باشند «لبس الحلقة ...» پوشیدن دست بند و نخ و غیره مانند مهره، آویز و پاره آهن که گاهی می‌پوشند و گاهی داخل خانه آویزان می‌کنند و برخی به وسایل نقلیه خود می‌بندند و یا به گردن کودکان آویزان می‌کنند، اینها همه از یک قبیل‌اند.

در میان عربها چنین چیزهائی رایج بود و آنها معتقد بودند که این دست بند یا مهره و ... چنین و چنان تأثیری دارد و مفید است. یا برای پیشگیری از بلا و مصیبت بود و یا برای رفع مصیبت وارده.

=

ارشـاد باریتعـالی اسـت: ﴿ وَلَئِن سَأَلْتَهُم مَّنْ خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ ٱللَّهُ ۚ قُلْ أَفَرَءَيْتُم مَّا تَدْعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ إِنْ أَرَادَنِىَ ٱللَّهُ بِضُرٍّ هَلْ هُنَّ كَٰشِفَٰتُ ضُرِّهِۦٓ أَوْ أَرَادَنِى بِرَحْمَةٍ هَلْ هُنَّ مُمْسِكَٰتُ رَحْمَتِهِۦ ۚ قُلْ حَسْبِىَ ٱللَّهُ ۖ عَلَيْهِ يَتَوَكَّلُ ٱلْمُتَوَكِّلُونَ ﴿٣٨﴾ ﴾ [زمر: ۳۸].

«و اگر از آنها بپرسی: «چه کسی آسمانها و زمین را آفریده؟» حتما می‌گویند: «خدا!» بگو: «آیا هیچ درباره معبودانی که غیر از خدا می‌خوانید اندیشه می‌کنیـد که اگر خدا زیانی برای من بخواهد، آیـا آنهـا مـی‌تواننـد گزنـد او را برطـرف

= گرچه این چیزها به ظاهر حقیر و غیرخطرناک، معلوم مـی‌شـوند ولـی مگـر نمی بینید که این دست بند و مهرهٔ بی ارزش را بجائی رسانیده‌اند که معتقدنـد، در مقابل قضا و قدر الله می‌ایستند و آنها را بر طرف می‌سازند؟!

چرا این چیزها شرک است؟ بخاطر اینکه قلباً به آنها وابسـته‌انـد و معتقدانـد بنفسه اینها دارای فلان تأثیر می‌باشند.

لازم به نظر می‌رسد که در اینجا یک قاعده را یادآور بشوم و آن اینکه: نبایـد هیچ چیزی را سبب و مؤثر چیزی دانست مگر اینکه شرعاً ثابت بشود کـه ایـن چیز دارای فلان تأثیر است.

یا اینکه بوسیلهٔ تجربه ثابت شده باشد که فلان چیز دارای فلان تـأثیر اسـت. مانند تأثیر برخی از داروها و یا تأثیر برخی از اسباب ظاهری مانند گرفتن گرما از آتش و سردی از آب و غیره.

همچنین باید دانست که شرک اصغر گاهی به شرک اکبر تبدیل می‌شود و آن در صورتی است که انجام دهندهٔ آن معتقد باشد که این چیزها بنفسه دارای این تأثیر هستند یعنی بسبب بودن آنهـا را از میـان بـردارد و خودشـان را متصـرف بداند که یقیناً این نوع تصور، شرک اکبر است.

سازند؟! و یا اگر رحمتی برای من بخواهد، آیا آنها می‌توانند جلو رحمت او را بگیرند؟!» بگو: «خدا مرا کافی است؛ و همه متوکلان تنها بر او توکل می‌کنند»[1].

(۱) در آیه، خداوند به پیامبرش می‌فرماید: به اینها بگو که از طرفی اعتراف می‌کنید که الله، یگانه خالق آسمانها و زمین است. پس چرا در عبادت به سوی دیگران روی می‌آورید؟!

این روشِ معمولِ قرآن، است که مشرکان را بوسیلۀ توحید ربوبیت که قبولش دارند، در مورد توحید الوهیت که قبولش ندارند مؤاخذه می‌کند.

﴿تَدۡعُونَ﴾ (می‌خوانید) هم شامل دعای عبادت و هم شامل خواستن است. که هر دو حالت بیانگر احوال مشرکان می‌باشند. و آنچه را که آنها جز الله، می‌خوانند فراوان اند. برخی، عده‌ای از پیامبران و انسانهای صالح را می‌خوانند و برخی فرشتگان را صدا می‌کنند و عده‌ای به سوی ستاره و درختان و سنگها و بتها متوجه می‌شوند.

﴿إِنۡ أَرَادَنِيَ ٱللَّهُ بِضُرٍّ﴾ با این آیه، خداوند هر نوع ضرر و فایده را از جانب معبودان باطل، منتفی می‌سازد. پس وقتی اعتقاد کسانی را که بعضی از ضرر و فایده را به برخی از بزرگان نسبت می‌دادند و می‌گفتند: چون آنها بندگان خاص خدایند چنین و چنان می‌کنند، خداوند باطل اعلام کرد، پس حال کسانی که چنین اعتقادی نسبت به دست بند و مهره و نخ و غیره دارند معلوم است. و بخاطر همین است که سلف صالح و علمای توحید از آیات شرک اکبر در جهت بطلان شرک اصغر استفاده می‌کنند. چونکه منشأ هر دو نوع شرک، یکی می‌باشد که همان اعتقاد به نفع و ضرر غیر الله است. و آیات فوق، هر نوعِ

عن عمران بن حصين ﷺ أنّ النَّبي ﷺ رأى رجلاً في يده حَلْقَةٌ مِنْ صُفْرٍ فَقَال:َ «مَا هَذِهِ؟» قَالَ: مِنَ الْوَاهِنَةِ، فقالَ: «انزعها فإنَّهَا لا تَزِيدُكَ إلا وَهْنًا فَإِنَّكَ لَوْ مُتَّ وَهِيَ عَلَيْكَ مَا أَفْلَحْتَ أَبَدًا». رواه احمد بسند لا بأس به.

«رسول الله ﷺ انگشتری در دست مردی دید. پرسید: این چیست؟ مرد گفت: این برای واهنه است(یعنی بیماری ناتوانی جسم) رسول الله ﷺ فرمود: آنرا در بیار زیرا فایده‌ای جز اینکه ناتوانی تو را افزایش می‌دهد، نخواهد داشت. و افزود که اگر در حالی بمیری که آنرا پوشیده‌ای، هرگز رستگار نخواهی شد»[1].

= ضرر و فایده را از جانب غیر الله باطل می‌دانند. زیرا احدی قادر نخواهد بود که بدون اجازۀ الله ضرری برساند یا ضرری را دفع نماید.

(۱) در حدیث فوق آمده است که رسول الله ﷺ انگشتری بدست کسی دید. از او پرسید «ما هذه» این چیست؟ آن شخص گفت: این برای علاج بیماری واهنه است. واهنه یعنی ناتوانی جسمی. رسول الله ﷺ به او دستور داد که آنرا از دستش بیرون بیاورد و فرمود: این، بر ناتوانی تو خواهد افزود.

یعنی اثر مثبتی نخواهد داشت که هیچ بلکه برایت اثر منفی و ضررهای روحی و روانی خواهد داشت. و ممکن است و سواس و اضطراب بیشتری نصیب تو گردد. البته اکثر کسانی که شرک می‌ورزند. بجای بهبودی، دچار بیماریهای روحی و روانی بیشتری می‌شوند. و این حال تمام کسانی است که شرک می‌ورزند، بجای نفع و سود، دچار ضرر و زیان بیشتری می‌شوند، گر چه به گمان خودشان فایده و نفع برده‌اند.

سپس رسول الله ﷺ فرمود: «اگر در همین حال بمیری، هرگز به رستگاری =

وله عن عقبة بن عامر مرفوعاً «مَنْ تَعَلَّقَ تَمِيمَةً فَلا أَتَمَّ اللَّهُ لَهُ وَمَنْ تَعَلَّقَ وَدَعَةً فَلا وَدَعَ اللَّهُ لَهُ». وفي رواية: «من تعلَّق تمَيمة فقد أشرَك».

= نمی‌رسی».

هدف از رستگاری یا همان رستگاری مطلق است که ورود به بهشت و نجات از دوزخ می‌باشد. و این در صورتی است که فرد با پوشیدن آن انگشتر، مرتکب شرک اکبر شده باشد. یعنی خود انگشتر را بذاته مؤثر بداند.

یا اینکه هدف از نفی، نفی کمال است یعنی کاملاً رستگار نمی‌شوی، و این در صورتی است که مرتکب شرک اصغر باشد.

چون از سببی استفاده کرده که شرعاً و تقدیراً سبب نبوده است.

در حدیث فوق آمده که «هر کس چیزی بیاویزد ...» چیزی که قلبش وابسته به آن باشد و از آن امید شفا داشته باشد.

«تمیمه» نوعی مهره بود که بخاطر حفاظت از چشم زخم ودیگر ضررها و حسد و غیره به گردن می‌بستند. رسول الله ﷺ چنین افرادی را بد دعا کرد و فرموده: خداوند آرزوئی را که بخاطر آن چنین کرده‌اند، بر آورده نسازد.

«ودعه» نوعی صدف بود که به گردن و بازو، جهت دفع چشم زخم و غیره می‌بستند. رسول الله ﷺ فرمود: کسانی که بگمان خود برای آرامش و راحت خویش چنین می‌کنند، هرگز آرامش و راحت نبینند. برای اینکه این شخص به الله شرک آورده است. و از عمل حذیفه که آن نخ تب را قطع نمود در می‌یابیم که این کار، از نظر سلف صالح امت، منکری بزرگ تلقی می‌شده، از اینرو ایشان اقدام به قطع آن نمودند. و این کار حذیفه دلالت بر این دارد که این منکر بزرگی است که انکار و قطع آن واجب است.

«رسول الله ﷺ فرمود: کسیکه تمیمهٔ شفا به گردن بیاویزد، خدا طلبش را بر آورده نسازد و کسیکه ودعه (ودعه: مهره‌های سفید یا صدف که از دریا استخراج کنند و برای دفع چشم زخم یا دفع شر دیگری بخود می‌آویزند) و یا چیز دیگری بیاویزد خدا آرامش را از او بگیرد».

(تمیمه: تعویذ و مهره که در رشته کرده و برای دفع چشم بد در گردن اندازند).

و طبق روایتی فرمود: کسیکه مهره‌ای برای شفا بیاویزد، شرک ورزیده است.

ولابن أبي حاتم عن حذيفه أنه رأى رجلاً في يده خيطٌ مِنَ الحُمّى فقَطعه، وتلا قوله: ﴿ وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُم بِٱللَّهِ إِلَّا وَهُم مُّشْرِكُونَ ﴿١٠٦﴾ ﴾.[يوسف: ١٠٦].

و در روایتی دیگر آمده که حذیفه ﷺ متوجه مردی شد که نخی به عنوان «تب بر» بدستش بسته است. حذیفه آن نخ را قطع کرد و این آیه را تلاوت نمود: «اکثر چنین اند که ایمان نمی‌آورند مگر اینکه شرک می‌ورزند»[1].

---

(١) گذشتگان نیک امت، در مورد تفسیر این آیه: ﴿ وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُم بِٱللَّهِ إِلَّا وَهُم مُّشْرِكُونَ ﴿١٠٦﴾ ﴾ گفته‌اند یعنی آنها ایمان دارند که الله خالق و رازق و زنده کننده و کشنده است و توحید ربوبیت را قبول دارند اما با این حال در توحید عبادت، شرک می‌ورزند. پس معلوم شد که توحید ربوبیت به تنهائی کافی و نجات دهنده نیست تا اینکه خدا را در عبادت نیز یگانه قرار نداده باشیم.

گرچه این آیه در مورد شرک اکبر است ولی دیدیم که صحابی رسول الله ﷺ آن برای شرک اصغر استدلال نمود.

خلاصه آنچه در این باب بیان شد:

۱ـ سرزنش کسیکه دست بند و نخ و یا چیز دیگری به نیت شفا بپوشد.

۲ـ اگر آن صحابی بر آن حالت می‌مرد، رستگار نمی‌شد. و این دلیل قول معروف اصحاب است که می‌فرمودند: گناه شرک اصغر بزرگتر از گناهان کبیره است.

۳ـ آن صحابی معذور بالجهل قرار داده نشد.

٤ـ آن حلقه حتی در دنیا برای او جز ضرر، پیامدی دیگر نداشت. زیرا که گفتند: «لا تزیدك إلا وهنا».

٥ ـ انکار شدید بر کسی که چنین کاری کند.

٦ـ کسکیه چیزی جهت شفا بیاویزد خداوند او را به همان چیز می‌سپارد.

۷ـ کسیکه مهره و یا چیز دیگری را برای حفاظت از چشم زخم ببندد، شرک ورزیده است.

۸ـ و نخی که برای تب می‌بندند نیز از همین قبیل است.

۹ـ تلاوت آیهٔ: ﴿وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُم بِٱللَّهِ إِلَّا وَهُم مُّشْرِكُونَ ١٠٦﴾ توسط حذیفه بیانگر این مطلب است که اصحاب از آیات شرک اکبر، برای شرک اصغر استدلال می‌کردند.

۱۰ـ همچنین آویزان کردن صدف و سنگ ریزه‌های دریایی، برای حفاظت از چشم زخم از همین قبیل می‌باشد.

۱۱ـ اگر کسی دیده شد که یکی از موارد بالا را استفاده کرد، سنت است که بگوئیم. خدا آرزویت را بر آورده نکند و آرامش را از تو بگیرد.

باب (۸): حکم دَم خواندن و گردن بند.

از ابو بشیر انصاری روایت است که رسول الله ﷺ در یکی از سفرهایش دستور داد که در گردن هیچ شتری قلاده‌ای از تار و یا نوعی دیگر نگذارید. و اگر هست قطع کنید[1].

---

(۱) این بحث پیرامون احکام رقیه است.

رقیه: عبارت است از اوراد و دعاهائی که می‌خوانند و می‌دمند. بعضی از آنها برای بیماریهای جسمی و داخلی و بخشی برای تأثیر روحانی خوانده می‌شود. بخشی از این خواندنها جایز و مشروع است و قسمتی ناجایز و شرک است. رسول الله ﷺ می‌فرماید: «**لا بأس بالرّقی ما لم تكن شركاً**» یعنی: دم خواندن تا وقتی که شرک‌آمیز نباشد، اشکالی ندارد. شرک‌آمیز آنست که در آن استمداد و کمک خواستن از غیر الله باشد. یا نام شیاطین گرفته شود.

تمیمه: هر چیزی که بقصد شفا یا دفع ضرر و چشم زخم به گردن آویزان کنند چه قطعه پوستی باشد یا صدف و یا شکل سر حیوانی یا اذکار و اوراد و یا دانه تسبیح و غیره. البته همهٔ اینها بدلیل اینکه مخالف با شرع و قضا و قدر می‌باشند ناجایزاند.

بعضی می‌گویند ما شبیه این چیزها را در وسایل نقلیه و یا در منازل خود آویزان می‌کنیم ولی این کار را صرفاً برای تزئین انجام می‌دهیم نه بخاطر شفا و غیره.

در جواب باید گفت: که برای تزئین نیز جایز نیست زیرا تشابه با کسانی می‌شود که آنرا برای شفا و دفع ضرر می‌آویزند و رسول الله ﷺ می‌فرماید: «هر کسی با قومی مشابهت اختیار بکند، از آنان محسوب می‌شود».
=

و عن ابن مسعود ﷺ قال سمعت رسـول اللّه ﷺ يقـول: «إِنَّ الرُّقَـى وَالتَّمَـائِمَ وَالتِّوَلَةَ شِرْكٌ». (احمد وابوداود).

«رسول الله ﷺ فرمود: دَم (شرک آمیز) و تمیمه (بـرای حفاظـت از چشـم زخم) و تعویذ محبت آمیز شرک است»[۱].

وعـن عبـد اللّه بـن عكـيم مرفوعـاً «مـن تعلـق شـيئاً وُكِّـلَ إليـه». رواه احمـد

= و اما امر به قطع قلادهٔ شتر بخاطر این بود که عربها معتقد بودنـد، قـلاده چشـم زخم را از شتر و گاو جلوگیری می‌کند و قطعاً این اعتقاد، اعتقادی مشرکانه بود.

(۱) در حدیثی که ابن مسعود ﷺ آنرا روایت کرده رسول الله ﷺ فرموده‌اند: «إِنَّ الرُّقَى وَالتَّمَائِمَ وَالتِّوَلَةَ شِرْكٌ».

این حدیث عام و بیانگر این مطلب است که هر نوع رقیه (دم زدن) و چیزی که بقصد شفاء آویزان می‌کنند و تعویذ محبت آمیز، شـرک اسـت. کـه البتـه در مورد «رقیه» نصوص دیگری آمده و تعمیم حدیث فوق را نقـض نمـوده اسـت چنانکه رسول الله ﷺ می‌فرماید: «لا بأس بالرقى مـا لم تكـن شـركـاً» یعنـی دم زدن تا وقتی که شرک آمیز نباشد، اشکالی ندارد. همچنین نقل است که خود رسول الله ﷺ دَم می‌خوانده و دیگران نیز بر او دم خوانده‌اند.

اما در مورد «تمیمه» هیچ نصی نیامده که آنرا تخصیص بکند. از اینرو می‌توان گفت: هر نوع آویز که بقصد شفا و دفع ضرر باشد، شرک است.

«التولة» شیخ توله را اینگونه تفسیر کرده است که بـرای ایجـاد محبـت بـین زوجین(به گمان خودشان) انجام می‌شود و این هم نوعی سحر است. ساحر در آن از افسون‌های سحر آمیز استفاده می‌کند تا زن را نـزد شـوهر و یـا بـالعکس محبوب بگرداند، و این عمل از اعمال شرک اکبر بحساب می‌آیند و کفر است.

والترمذي.

رسول الله ﷺ فرمود: کسی که چیزی آویزان بکند، خداوند نیز او را به همان چیز می‌سپارد.

در حدیث عبد الله بن عکیم آمده: «من تعلق شيئاً وُكِّل إليه» یعنی: هر کس چیزی (به نیت شفا یا دفع بلا) بیاویزد، خداوند نیز او را به همان چیز می‌سپارد.

«تمائم» (تعویذ) چیزی است که بر گردن کودکان جهت دفع چشم زخم می‌بندند. در مورد حکم تعویذی که از الفاظ قرآن باشد، اختلاف نظر وجود دارد. بعضی از علمای سلف آنرا جایز دانسته‌اند. و برخی آنرا در ردیف تمائم ممنوعه دانسته و ناجایز قرار داده‌اند مانند ابن مسعود ﷺ و غیره.

«رقی» یعنی آنچه خوانده می‌شود. رقیه یعنی خواندن و دَم کردن، در حدیثی دیگر برای چشم زخم و گزیدگی بشرطیکه الفاظ شرک‌آمیز در آن نباشد، اجازه داده شده است.

«تولة» هر آنچیزی که بخاطر محبت در دل شوهر، یا بر عکس، انجام داده شود[1].

---

(۱) «شيئاً» نکره در سیاق شرط، عام است و اگر کسی در این مورد تخصیص قایل بشود باید دلیل داشته باشد. پس هر چیزی انسان بیاویزد، خداوند او را به همان چیز می‌سپارد. و چه خسارتی بالاتر از این وجود دارد که بنده به مخلوقی از مخلوقات سپرده شود و خالق از او دست بردارد.

بنده وقتی به سعادت، عزت و موفقیت دست می‌یابد که به خدای خویش چنگ بزند و خود را به او بسپارد و در گفتار و کردار مطیع او باشد. با خدا انس بگیرد، با او شاد باشد و به او توکل و اعتماد کند و کارهای خود را به خدا بسپارد و ترس و امید مخلوق را از دل بیرون کند. آنگاه اگر تمام کائنات بر سرِ

احمد از رویفع ﷺ روایت کرده است که رسول الله ﷺ فرمـود: «يَا رُوَيْفِعُ لَعَلَّ الْحَيَاةَ تَطُولُ بِكَ؛ فَأَخْبِرِ النَّاسَ أَنَّ مَنْ عَقَدَ لِحْيَتَهُ أَوْ تَقَلَّدَ وَتَرًا أَوِ اسْتَنْجَى بِرَجِيعِ دَابَّةٍ أَوْ عَظْمٍ فَإِنَّ مُحَمَّدًا بَرِيءٌ مِنْهُ».

«ای رویفع، شاید زندگی به تو مجال داد و پس از من باقی ماندی، به مـردم بگو: محمد ﷺ از کسیکه ریش خود را گره بزند یا بپیچاند و از کسیکه قلاده بیاویزد و یا با پس افکنده حیوانات و استخوان، استنجا بکند، بیزار است»[۱].

سعید بن جبیر می‌گوید: قطع کردن تعویذ از گردن کسـی مانند آزاد کـردن غلام ثواب دارد. (روایت از وکیع)[۲].

= راه او قرار بگیرند، خداوند بزرگ، برای او راه حلی خواهد گشـود زیـرا او بـر خدا توکل نموده و امور خود را بدست او سپرده است.

بعضی از بزرگان سلف، تعویذی را که الفاظ قرآن در آن نوشـته شـده باشـد ممنوع نمی‌کردند. بدلیل اینکه قرآن کلام الله می‌باشد و کلام الله، یکی از صفات الله است، پس او کسی از مخلوقات را برای دفع ضـررش بـا خداونـد شـریک نکرده است.

(۱) هر نوع قلاده بر گردن شتر و حیوانات ممنوع نیست بلکه مراد از «قلاده وتر» همان قلاده‌ای است که آنها معتقد بودند، چشم زخم را دفع می‌نماید.

و این جمله که فرمود: «محمد ﷺ از چنین کسی بیزار اسـت» بیـانگر ایـن مطلب است که اعمال فوق، از گناهان کبیره‌اند و خصوصاً شرک اصغر، داخـل در گناهان کبیره می‌باشد. همانطور که شرک اکبر نیز از بزرگترین کبائر است.

(۲) از سعید بن جبیر روایت است که گفت: کنـدن تعویـذ از گـردن کسـی، برابر است با آزاد کردن غلامی.

=

ابراهیم نخعی که از شاگردان ابن مسعود ﷺ است می‌گوید: ابن مسعود و سایر شاگردانش قلاده (تعویذ) را مکروه می‌دانستند، گر چه از الفاظ قرآن می‌بود[۱].

خلاصه آنچه در این باب بیان شد:

۱ـ تفسیر و توضیح «رقیه» و «تمیمه».

۲ـ تفسیر و معنی «توله».

۳ـ اینها بدون استثنا از اعمال شرک آمیز، به شمار می‌روند.

٤ـ «رقیه» (دَم زدن) بشرطیکه از الفاظ شرک آمیز نباشد برای چشم زخم و گزندگی، استثنا شده است.

۵ ـ در تعویذی که از الفاظ قرآن باشد، علما اختلاف نظر دارند.

٦ ـ آویزان کردن قلاده بر گردن حیوانات به نیت دفع چشم زخم نیز ممنوع است و شدیداً نکوهش گردیده است.

۷ ـ وعید شدید برای کسیکه قلاده بیاویزد.

= سعید بن جبیر می‌گوید: قطع کردن تعویذ از گردن کسی مانند آزاد کردن غلام ثواب دارد. زیرا کسیکه تعویذ به گردن دارد، مرتکب شرک اصغر شده است و شرک اصغر یقیناً صاحب خود را به دوزخ می‌افکند. پس کسیکه تعویذ را از گردن شخصی، قطع می‌کند در واقع گردن او را از آتش دوزخ آزاد می‌گرداند، بنابر این به او پاداش به مثل داده می‌شود که عبارت است از ثواب آزاد ساختن غلامی.

(۱) از وکیع روایت است که ابراهیم نخعی که از شاگردان ابن مسعود است، فرموده‌اند که اصحاب ابن مسعود، هر نوع تعویذ را چه از قرآن و چه غیر آن را مکروه می‌پنداشتند.

۸ـ فضیلت و پاداش کسیکه تعویذی را قطع نماید.

۹ـ ابن مسعود و شاگردانش تعویذ الفاظ قرآن را نیز مکروه می‌دانستند.

باب (۹): تبرک جستن به درخت و سنگ و غیره[1].

(۱) حکم افرادی که چنین مـی‌کننـد چیسـت؟ جـواب اینکـه آنهـا مشـرک می‌شوند.

تبرك: یعنی طلب خیر فراوان و دائمی کـه طبـق تصـریح نصـوص قـرآن و سنت، فقط خداوند می‌تواند خیر و برکت عطـا کنـد نـه کسـی دیگـر چنانکـه می‌فرماید: ﴿تَبَارَكَ ٱلَّذِى نَزَّلَ ٱلْفُرْقَانَ عَلَىٰ عَبْدِهِۦ﴾ یعنی کسیکه قرآن را بر بنده‌اش نازل کرد، دارای خیر فراوان و دائم است. همچنین می‌فرماید: ﴿وَبَٰرَكْنَا عَلَيْهِ وَعَلَىٰٓ إِسْحَٰقَ﴾ «و ما به او و اسحاق برکت دادیم».

﴿وَجَعَلَنِى مُبَارَكًا﴾ «و مرا – هر جا که باشم – وجودی پربرکت قرار داده».

پس روشن شد که بخشیدن خیر و برکت کار ویژۀ پرودگـار عـالم اسـت. از اینرو برای احدی از مخلوق، روا نخواهد بود که بگوید: مـن بـه فلانـی برکـت دادم، یا برکت خواهم داد یا قدوم شما با برکت بود. چون کلمۀ برکـت بمعنـی خیر کثیر و دایم است که فقط به ذات یکتای الله اختصاص دارد. نصوص کتاب و سنت دلالت بر این دارد، چیزهایی که در آنها برکت قرار داده شده، سه نـوع می‌باشد: ۱ـ بعضی از مکانها. ۲ــ بعضـی از زمانهـا. ۳ــ بعضـی از انسـانها در روشنی آیات و احادیث در می‌یابیم که خداوند، بیت الله الحرام و اطراف بیـت المقدس و ... را برکت داده‌است. یعنی خداوند آنهـا را مبـروک قـرار داده و در آنجا خیر فراوان و ثابت و دایم نازل کرده‌است. این چیز، در مردم انگیزه بوجود بیاورد که به زیارت آنجا بروند و همواره آن مکانها را زنده نگه بدارند. البته این برکت، مسالۀ معنوی است و قابل انتقال نیست. به این معنـی کـه شـما بوسـیله دست زدن و بوسه گرفتن و با دفن شدن در آنجـا، متبـرک نمـی‌شـوید. وقتـی

= می‌گوئیم این مکان مبارکی است یعنی شما قلباً وابسته به آنجا باشید و آنجا اعمال با برکتی وجود دارد که شما با انجام آن می‌توانید از برکت و خیر فراوان بهره‌مند شوید. مانند طواف بیت الله و عبادت در آن و سلام کردن حجرالأسود که سنگ مبارکی است چون رسول الله ﷺ آنرا بوسه زده است ما نیز به پیروی از ایشان آنرا بوسه می‌زنیم. و از برکت پیروی رسول الله ﷺ بهره‌مند می‌شویم. از اینرو وقتی عمر ﷺ حجر الأسود را بوسه زد گفت: می‌دانم که سنگی بیش نیستی و ضرر و فایده‌ای نمی‌رسانی.

زمانهای مبارکی مانند رمضان و بعضی دیگر از روزهای سال که اگر کسی آنها را گرامی بدارد به این معنی که در آنها عبادتی را که شرعاً منقول است، انجام دهد، از خیر فراوان آن عبادتها بهره‌مند می‌گردد که آن خیر را در ایام دیگر نمی‌تواند بدست بیاورد.

و اما انسانهای مبروک مانند انبیاء و پیامبران الهی که خداوند ذات آنها را مبروک و مبارک قرار داده‌است، که می‌توان با دست زدن به جسم مبارک یا عرق و موهایشان تبرک جست. چنانکه اصحاب رسول الله ﷺ به عرق و مو و آب وضوی ایشان تبرک می‌جستند. و این برکتی است ذاتی و قابل انتقال نیست و فقط مخصوص پیامبران و انبیاء است.

و اما تبرک جستن به آثار دیگران غیر از پیامبران و انبیاء چیزی است که هیچگونه دلیلی برای اثبات آن وجود ندارد. چنانکه از اصحاب و تابعین و مخضرمین ثابت نیست که به آثار برجسته‌ترین افراد این امت که ابوبکر و عمر و عثمان و علی می‌باشند، تبرک بجویند.

یقیناً اینها بذاته انسانهای مبارکی نبوده اند بلکه بوسیلهٔ اعمال مبارکی، مبروک =

= شده‌اند. بنابراین می‌گوئیم: هر انسـان مسـلمانی مبـارک اسـت ولـی نـه اینکـه وجودش دارای برکت است بلکه اسـلام و ایمـان و عظمـت الله کـه در قلـبش وجود دارد و پیروی از رسول الله ﷺ و علم و عمـل و اخـلاص، اینهـا همـه برکاتی هستند که صاحب خود را مبارک می‌کنند. و تبرک جسـتن بـه اینگونـه انسانهای صالح، به پیروی وحرف شنوی واستفاده از علـم، آنـان اسـت وگرنـه برکتی که به سبب اعمال خود بدست آورده‌اند، قابل انتقال به شما نیست.

یقیناً دست زدن آنان به نیت تبرک و یـا اسـتفاده از آب دهـن و دیگـر آثـار وجودشان، جایز نخواهد بود زیرا بطور قطع برجسته‌تـرین افـراد ایـن امـت بـا خلفای راشدین و دیگر اصحاب رسول الله ﷺ، چنین کاری نکرده‌اند.

اما تبرک جستن مشرکین عبارت بود از طلب خیـر کثیـر و ثابـت و دایـم از معبودانشـان؛ از درختـان و سـنگها و گنبـدها و غارهـای معـین و قبرهـا و چشمه‌های مخصوص و دیگر چیزها.

حال اگر کسی معتقد باشد که این چیزهـا بـین او و بـین خـدا وسـیله قـرار می‌گیرند و مشکلش حل خواهد شد، چنین اعتقادی، شـرک اکبـر اسـت. زیـرا بمعنی شریک گرفتن با خدا است. و مشرکین زمان جاهلیـت همـین اعتقـاد را نسبت به بتها و درختان و سنگهائی که به آنان تبرک می‌جستند و آنهـا را صـدا می‌کردند، داشتند. آنها گمان می‌کردند که ایشان خواسته‌های اینـان را بـه خـدا منتقل می‌کنند. قبرهایی که جاهلان به آنها تبرک می‌جویند، اعتقاد جـاهلان بـر این است که اگر نزد این قبر بنشینند و آن را مسح کنند یا خاک آن را بر خـود بریزند، صاحب این قبر برای ایشان نزد خداوند شفاعت خواهد کرد.

چنانکه خداوند می‌فرمایـد: ﴿وَٱلَّذِينَ ٱتَّخَذُواْ مِن دُونِهِۦٓ أَوۡلِيَآءَ مَا نَعۡبُدُهُمۡ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَآ =

همچنین خداوند مـی‌فرمایـد: ﴿أَفَرَءَيۡتُمُ ٱللَّٰتَ وَٱلۡعُزَّىٰ ١٩ وَمَنَوٰةَ ٱلثَّالِثَةَ ٱلۡأُخۡرَىٰٓ ٢٠﴾ [النجم: ۱۹-۲۰].

«(ای مشرکان) به من خبر دهید آیا بتهای (که آنها را عبادت می‌کنید) «لات» و «عزی» و «منات» که سومین آنهاست (به شما نفع و ضـرری رسـانیده‌انـد تـا شریک خدا باشد)؟!»(۱).

= إِلَى ٱللَّهِ زُلۡفَىٰٓ﴾ «و آنها که غیر خدا را اولیای خود قرار دادند و دلیلشان ایـن بـود که: اینها را نمی‌پرستیم مگر بخاطر اینکه ما را به خداوند نزدیک کنند».

اما اگر خاک قبر را به سر و صورت پاشید یا بر آن غلط زدن به نیـت اینکـه این خاک مبارکی است و او را مبارک می‌گرداند، چنین اعتقـادی شـرک اصـغر محسوب می‌شود.

(۱) خداوند می‌فرماید: ﴿أَفَرَءَيۡتُمُ ٱللَّٰتَ وَٱلۡعُزَّىٰ ١٩ وَمَنَوٰةَ ٱلثَّالِثَةَ ٱلۡأُخۡرَىٰٓ ٢٠﴾.

﴿ٱللَّٰتَ﴾ تخته سنگ سفیدی بود در طـائف. رسـول الله ﷺ پـس از اینکـه ثقیفیان مسلمان شدند، مغیره بن شعبه را فرستاد که آنـرا ویـران کنـد. در آنجـا اطاقی بود و پرده دار و خدمتگذارانی.

﴿وَٱلۡعُزَّىٰ﴾ درختی بود در فاصلۀ مکه و طائف. بعداً در آنجا بنـائی در جـوار سه درخت ساخته شد و زنی جادوگر پرده‌دار آنجا بود.

رسول الله ﷺ بعد از فتح مکه، خالد بن ولید را فرستاد. و آن سه درخت را قطع نمود و زن جادوگر را کـه جنیـان را احضـار مـی‌کـرد و مـردم را گمـراه می‌ساخت، به قتل رسانید. و در حقیقت وابستگی مردم بـه آن درخـت و زنـی =

از ابو واقد لیثی روایت است: «خرجنا مع رسول الله ﷺ إِلَى حُنَيْنٍ ونحن حدثاء عهدٍ بكفر وللمشركين سِدْرَةٌ يَعْكُفُونَ عِنْدَهَا وينوطون بها أَسْلِحَتَهُمْ يُقَالُ لَهَا ذَاتُ أَنْوَاطٍ فَمَرَرْنَا بِسِدْرَةٍ فَقُلْنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ! اجْعَلْ لَنَا ذَاتَ أَنْوَاطٍ كمالهم ذات أنواط. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ «الله اكبر! إنها السُّنن!، قلتم وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ كَمَا قَالت بنو إسرائيل لِمُوسَى: ﴿ٱجۡعَل لَّنَآ إِلَٰهٗا كَمَا لَهُمۡ ءَالِهَةٞۚ قَالَ إِنَّكُمۡ قَوۡمٞ تَجۡهَلُونَ ١٣٨﴾ [الأعراف:١٣٨] لتركبن سُنَنَ من كان قبلكم». (ترمذي با تصحيح).

«ما در حالی که تازه مسلمان شده بودیم با رسول الله ﷺ، به سوی حنین می‌رفتیم. مشرکین آن دیار، درخت سدری داشتند که آنرا عبادت می‌کردند و سلاحهای خود را بخاطر تبرک به آن آویزان می‌نمودند. آن درخت، معروف به ذات انواط بود. ما به رسول الله ﷺ گفتیم: برای ما نیز ذات انواط، مقرر کنید. رسول الله ﷺ فرمود: الله اکبر! اینگونه خواسته‌ها، روش پیشینیان است و شما بخدا سوگند همان سخنی را گفتید که بنی إسرائیل به موسی گفتند. آنها به

= بود که خادم آن مکان شرکی بود.

﴿وَمَنَوٰةَ ٱلثَّالِثَةَ ٱلۡأُخۡرَىٰٓ ٢٠﴾ منات نیز تخته سنگی بود. آنرا منات نامیدند بخاطر خونهای زیاد حیوانات که در آنجا ذبح می‌شدند.

وجه مناسبت این آیه با عنوان بحث، اینست که لات و منات دو تخته سنگ بودند و عزا درختی بود و آنچه مشرکین آنزمان نزد آنها انجام می‌دادند، عیناً همان چیزی است که مشرکین مسلمان‌نمای زمان ما نزد بسیاری از درختان و سنگها بویژه قبرها انجام می‌دهند. اینها روی به قبرها می‌کنند و آنها را می‌پرستند.

موسی گفتند: برای ما نیز، معبودی مقرر کن همانطور که آنها (مشرکین) معبود دارند. موسی گفت: شما نادان هستید. آنگاه رسول الله ﷺ افزود: شما نیز از روشهای آنان پیروی خواهید کرد»[1].

(۱) این حدیث، حدیثی صحیح و با عظمت است. مشرکین درختی داشتند و اعتقاداتشان به آن درخت عبارت بود از:

۱ـ آنرا تعظیم می‌کردند.

۲ـ نزد آن اعتکاف می‌نشستند، بخاطر تعظیم و قرب.

۳ـ سلاحهای خود را بقصد تبرک به آن آویزان می‌کردند.

آنها با این اعتقادات مرتکب شرک اکبر می‌شدند.

بعضی از یاران رسول الله ﷺ که تازه مسلمان شده بودند گمان می‌کردند این کار با توحید، تضادی ندارد، بخاطر همین از رسول الله ﷺ، درخواست نمودند که برای آنها نیز چنین چیزی مقرر بکند.

از اینرو علما می‌گویند: چه بسا بعضی از انواع شرک بر فضلا نیز مشتبه می‌شود. همانطور که بر عده‌ای از اصحاب پیامبر که تازه مسلمان شده بودند بخشهائی از توحید عبودیت، هنوز مشتبه بود در حالی که آشنائی آنها نسبت به لغت عرب از دیگران بیشتر بود.

رسول الله ﷺ با شنیدن این سخن تعجب کرد و گفت: الله اکبر! آنگاه این سخن آنان را به سخن قوم موسی تشبیه کرد که از او خواسته بودند برای آنها معبودی قرار بدهد همانطور که دیگر اقوام معبودانی باطل داشتند. وقتی رسول الله ﷺ با این شدت به آنها پاسخ داد، آنها خواستهٔ خویش را پس گرفتند. چون اگر این خواستهٔ آنان عملی می‌شد مرتکب شرک اکبر می‌شدند =

= ولی چون خواسته‌ای بیش نبود، شرک اصغر بحساب می‌رفت. زیـرا آنهـا ابـراز علاقه به عبادت غیر الله نشان دادند. و چون شرک اکبـر نبـود، رسـول الله ﷺ آنها را به تجدید اسلام، وادار نساخت.

اما آنچه در کنار ذات انواط انجام می‌دادند طبیعی است که شرک اکبر بـود و هر کس به درخت، سنگ و چیز دیگری به نیت اینکـه آن چیـز او را بـه خـدا نزدیک می‌گرداند، تبرک جوید یا نیازهای خود را بر آن عرضه نماید، یا گمـان کند که با تبرک جستن به اینجا مشکلاتشان بهتر حل خواهد شـد، و یـا اینکـه دعاهایشان در آنجا بهتر اجابت خواهد شد، چنین شخصی مرتکب شرک اکبـر شده است.

و اگر به آنچه قبرپرستان در زمان حاضر انجام می‌دهند، توجه بکنیـد متوجـه خواهید شد که آنها نسبت به صاحب قبـر، عینـاً همـان اعتقـادی را دارنـد کـه مشرکین سابق، به لات و عزی و منات و ذات انواط داشـتند. حتـی نسـبت بـه حصار آهنی قبر، اعتقاداتی دارند. شما اگر به زیارتگاه‌های شهرهایی کـه شـرک به خدا، در آنجا شایع است، سر بزنید خواهید دید که آنهـا دیـوار و نـرده‌هـای آهنی قبر را مقدس می‌شمارند و به نیت تبرک به آنها دست می‌زننـد. و دسـت زدن به در و دیوار ضریح بمنزله دست زدن به خود شخصی است که در آنجـا مدفون است. و معتقداند که او به خواسته‌هایشـان پاسـخ مـی‌دهـد یـا حـداقل خواسته‌هایشان را به خدا مـنعکس مـی‌کنـد کـه چنـین اعتقـادی، شـرک اکبـر محسوب می‌شود. زیرا آنان یکی از بندگان خدا را صدا می‌کنند و معتقداند کـه او در نفع و ضرر متصرف است. یا اینکه وسیله و رابطـی بـین آنهـا و بـین الله می‌باشند که این هم بهانۀ مشرکین سـابق بـود چنانکـه قـرآن بـه نقـل از آنـان =

خلاصه آنچه در این باب بیان شد:

١ـ تفسیر آیهٔ سورهٔ نجم.

٢ـ آشنائی با درخواست اصحاب از رسول الله ﷺ.

٣ـ آنچه درخواست کردند انجام نداده بودند.

٤ـ هدفشان از این درخواست، تقرب الی الله بود چون فکر می‌کردند خدا این کار را دوست می‌دارد.

٥ـ وقتی این مسأله برای اصحاب مشتبه باشد برای دیگران بطریق اولی مشتبه خواهد بود.

٦ـ در حالی که آنها از دیگر افراد امت نیکیهای بیشتری کسب نموده‌اند و به آنان وعدهٔ مغفرت نیز داده شده است.

٧ـ رسول الله ﷺ آنها را معذور نپنداشت بلکه شدیداً سخن آنان را رد کرد

= می‌گوید: ﴿مَا نَعۡبُدُهُمۡ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَآ إِلَى ٱللَّهِ زُلۡفَىٰٓ﴾.

«اینها را نمی‌پرستیم مگر بخاطر اینکه ما را به خداوند نزدیک کنند».

اما اینکه بعضی از انسانهای نادان، درب و دیوار و ستونهای مسجد الحرام و دیگر اماکن مقدس را بقصد تبرک دست می‌کشند از دو حال خارج نیست یا معتقداند که در اینجا فرشته و یا روح فلان پیامبر یا ولی نهفته است و شفاعت آنان را خواهند کرد، اگر چنین اعتقادی داشته باشند. مرتکب شرک اکبر شده‌اند.

اما اگر فقط بخاطر اینکه اینها اماکن مقدس و مبارکی هستند و به نیت شفا یافتن چنین بکنند، مرتکب شرک اصغر شده‌اند.

و فرمود: الله اکبر! این روش پیشینیان است. شما کـاملاً از روش قبلیهـا پیـروی می‌کنید.

٨ـ این درخواست بقدری خطرناک بـود کـه رسـول الله ﷺ آنـرا برابـر بـا درخواست قوم موسی دانست که گفته بودند: بـرای مـا نیـز معبـودی همچـون معبودان آنها مقرر کن.

٩ـ ممنوعیت اینگونه موارد از مطالبات «لا إلـه إلا اللّه» می‌باشد ولی باز هـم برای آنان غیر قابل تشخیص و مشتبه بود.

١٠ـ سوگند خوردن رسول الله ﷺ بر این مطلب. فقط بوقـت مصـلحتهای بزرگ سوگند یاد می‌کرد.

١١ـ این درخواست آنان شرک اصغر تلقی شد و مرتد شناخته نشدند.

١٢ـ این سخن راوی که ما تازه مسلمان بودیم، بیانگر آنست که درخواسـت کنندگان از مسلمانان کهنه کار نبودند چون آنها می‌دانسـتند کـه ایـن از اعمـال شرکیه می‌باشد.

١٣ـ تکبیر گفتن بوقت تعجب از چیزی. بر خلاف کسیکه آنرا مکروه دانسته است.

١٤ـ بستن راه‌هائی که به شرک می‌انجامد.

١٥ـ ممنوعیت تشابه با اهل جاهلیت.

١٦ـعصبانی شدن هنگام آموزش دادن مطلبی.

١٧ـ بیان یک اصل قانون کلی که فرمود: «إنها السنن». یعنی: یعنی این راه و روش پیشینیان است.

١٨ـ این از علامتهای نبوت ایشان بود. زیرا بعداً همانطور کـه فرمـوده بـود، اتفاق افتاد.

۱۹ـ هر آنچیزی که در قرآن، یهود و نصارا بخاطر آن نکوهش شده‌اند بـرای ما نیز هست.

۲۰ـ این اصل شناخته شده‌ای نزد اصحاب بود که اساس مسایل عبـادی بـه دستور شارع مربوط می‌شود.

و از اینجا می‌توان پرسشهای سه گانه را که در قبر می‌پرسند اسـتنباط کـرد: ۱ـ من ربک؟(پروردگارت کیست؟) که پرودگار مشخص است. ۲ـ من نبیـک؟ (پیامبرت کیست؟)یقیناً کسی که از غیب خبر می‌آورد نبی است. ۳ـ من دینـک (دینت چیست؟) جواب این سؤال در ضمن این فرمـایش خداونـد اسـت کـه فرمود: ﴿ٱجۡعَل لَّنَآ إِلَٰهٗا﴾ یعنی معبود و عبادت معبود یعنی دین.

۲۱ـ روش پیشینیان(یهود و نصاری) مانند راه و روش مشـرکین ناپسـندیده است.

۲۲ـ کسیکه تازه از باطلی که بر آن خو گرفته برگشـته باشـد، احتمـال دارد هنوز بقایائی از آن در وجودش نهفته باشد. چنانکه آنها گفتنـد: مـا هنـوز تـازه مسلمان بودیم.

باب (۱۰): پیرامون ذبح کردن حیوان برای غیر الله[1].

(۱) این بحث، در مورد وعید ذبح نمودن برای غیر الله است. و اینکه این عمل شرک به خداوند است.

ذبح: یعنی ریختن خون. در ذبح کردن دو چیز مهم است و اساس این بحث نیز بر آنها است.

۱ـ گرفتن نام کسی هنگام ذبح کردن.

۲ـ هدف از ذبح کردن.

گرفتن نام کسی هنگام ذبح کردن بمعنی کمک گرفتن از آن شخص است مثلاً وقتی شما می‌گوئید: بسم الله. یعنی کمک می‌گیرم و تبرک حاصل می‌کنم از نام الله.

و اما هدف ذبح کردن، همان جنبۀ عبادی و نیت تقرّب است. پس جمعا چهار صورت وجود دارد.

۱ـ هنگام ذبح کردن نام الله گرفته شود و هدف هم خشنودی او باشد. و این عین توحید و عبادت است. بنابر این در جائی که هدف از ذبح کردن حیوان، تقرب الی الله باشد باید هم نام خدا را بگیرد و هم نیت تقرب را داشته باشد مانند قربانی عید أضحی و عقیقه و خیرات. اگر چنانچه عمداً نام الله را نگرفت، حیوان ذبح شده حرام می‌گردد.

اما اگر هدف از ذبح نمودن حیوان، تقرب إلی الله نبود بلکه برای میهمانی کسی و یا به نیت گوشت خوری، آنرا ذبح می‌کرد، این هم اشکالی ندارد، فقط نام الله را باید بگوید.

۲ـ هنگام ذبح کردن، نام الله را بگیرد ولی هدف خشنودی غیر الله باشد. مثلاً =

= با زبان بگوید: به نام خدا و در دل، فلان ولی و پیغمبر و صاحب قبر را نیت بکند و خون را بخاطر او بریزد. این کار شرک است زیرا خون آن حیوان، بخاطر تعظیم غیر الله ریخته شده است.

و آنچه امروز در مراسم بعضی از شخصیتهای مذهبی و سیاسی و در جلوی قدم آنها ذبح می‌شود از همین قبیل است. گر چه نام الله بر آنها گرفته می‌شود. ولی علما گوشت اینگونه حیوانات را حرام می‌دانند بخاطر اینکه خون آنها برای تعظیم آن شخص ریخته می‌شود و نه برای مهمانی او.

و باید دانست که شایسته نیست از بندگان بدینصورت تجلیل شود زیرا ریختن خون فقط برای تجلیل و تعظیم الله جایز است که خونها را در رگها جاری ساخته است.

٣ـ اینکه هم نام غیر الله بر آن گرفته شود و هم نیت تقرب غیر الله بشود. مثلاً بگوید: بنام مسیح و در دل نیز خشنودی او را نیت بکند. یا بنام حسین رضي الله عنه و بنام زینب رضي الله عنها و بنام علی رضي الله عنه و بنام عبد القادر جیلانی رحمه الله و ....

و خوردن غذاهایی که در روز عاشورا و دیگر مناسبات بنام حسین و دیگران درست می‌شود جایز نمی‌باشد و خوردن آن حرام می‌باشد، زیرا قربانی آنها بخاطر غیر الله بوده است.

کسی که چنین بکند هم مرتکب شرک در عبادت شده و هم مر تکب شرک در استعانت شده است.

٤ـ ذبح بنام غیر الله باشد و هدف خشنودی الله باشد. گرچه این نوع خیلی کم اتفاق می‌افتد ولی باز هم کسانی که چنین می‌کنند، مرتکب شرک شده‌اند.

خلاصه اینکه گرفتن نام غیر الله هنگام ذبح، شرک در استعانت، و نیت تقرب =

خداوند می‌فرماید: ﴿قُلۡ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحۡيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ١٦٢ لَا شَرِيكَ لَهُۥۖ وَبِذَٰلِكَ أُمِرۡتُ وَأَنَا۠ أَوَّلُ ٱلۡمُسۡلِمِينَ ١٦٣﴾ [انعام: ١٦٢-١٦٣].

«بگو: نماز و تمام عبادات من، و زندگی و مرگ من، همه برای خداوند پروردگار جهانیان است. همتایی برای او نیست؛ و به همین مامور شده‌ام؛ و من نخستین مسلمانم»[١].

همچنین می‌فرماید: ﴿فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَٱنۡحَرۡ ٢﴾ [کوثر:٢].

«پس برای پروردگارت نماز بخوان و قربانی کن»[٢].

= به غیر الله، شرک در عبودیت است.

بنابر این، الله جل جلاله می‌فرماید: ﴿وَلَا تَأۡكُلُواْ مِمَّا لَمۡ يُذۡكَرِ ٱسۡمُ ٱللَّهِ عَلَيۡهِ وَإِنَّهُۥ لَفِسۡقٌۗ وَإِنَّ ٱلشَّيَٰطِينَ لَيُوحُونَ إِلَىٰٓ أَوۡلِيَآئِهِمۡ لِيُجَٰدِلُوكُمۡۖ وَإِنۡ أَطَعۡتُمُوهُمۡ إِنَّكُمۡ لَمُشۡرِكُونَ ١٢١﴾ [أنعام: ١٢١].

«و از آنچه نام خدا بر آن برده نشده، نخورید! این کار گناه است؛ و شیاطین به دوستان خود مطالبی مخفیانه القا می‌کنند، تا با شما به مجادله برخیزند؛ اگر از آنها اطاعت کنید، شما هم مشرک خواهید بود».

(١) ﴿قُلۡ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي﴾ این آیه دلالت به این دارد که قربانی و نماز دو عبادت‌اند و فقط خداوند شایسته است که این عبادتها برای او انجام گیرد.

﴿لِلَّهِ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ﴾ لام بمعنی استحقاق است ﴿لَا شَرِيكَ لَهُۥۖ﴾ یعنی در هیچ یک از این عبادات (نماز و قربانی)، شریکی ندارد. و نباید در نماز یا در ذبح حیوان به سوی کسی دیگر متوجه شد. فقط خدا، این شایستگی را دارد. و اوست صاحب ملکوت اعظم.

(٢) ﴿فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَٱنۡحَرۡ ٢﴾ نماز و قربانی دو عبادت‌اند: و عبادت یعنی هر =

همچنین از علی ﷺ روایت است که رسـول الله ﷺ فرمـود: «لَعَنَ اللَّـهُ مَنْ ذَبَحَ لِغَيْرِ اللَّهِ، لَعَنَ اللَّهُ مَنْ لَعَنَ وَالِديه، لَعَنَ اللَّهُ مَنْ آوَا مُحْدِثًا لَعَنَ اللَّهُ مَنْ غَيَّرَ مَنَارَ الأَرْضِ». (مسلم).

«نفرین خدا بر کسی باد که برای غیر الله ذبح بکند و نفرین خدا بر کسی که پدر و مادر خود را نفرین می‌کند ونفرین خدا بر کسیکه خائنی را پناه بدهـد و نفرین خدا بر کسیکه حدود زمین را تغییر بدهد»[۱].

از طارق بن شهاب روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «دَخَل الجنَّة رجُلٌ

= عمل و گفتار و کردار ظاهری و باطنی‌ای که خداوند می‌پسندد و با آن خشـنود می‌گردد. نماز یکی از اوامر خدا است. پس نزد وی محبوب و پسندیده اسـت. همچنین قربانی از دستورات خداوند است پس او بدان راضی مـی‌شـود و آنـرا می‌پسندد.

(۱) و در حدیث علی ﷺ آمده است که نفرین الله بر کسـیکه بـرای غیـر الله ذبح می‌کند. یعنی بنام غیر الله و برای تقرب به وی و تعظیم او، چنین می‌کند.

«لعن» یعنی طرد نمودن و دور ساختن از رحمتهای الله. و هر گاه فاعـل ایـن فعل خود الله باشد. پس معنی چنین است: که از رحمت‌های خاص خود، او را دور ساخته اسـت. زیـرا رحمـت‌هـای عامـۀ خـدا، مسـلمان و کـافر و تمـامی مخلوقات را در بر می‌گیرد.

ضمناً باید دانست که هر گناهی که برای آن لعن و نفرین بیان شده اسـت، از گناهان کبیره محسوب می‌شود. البته ذبح لغیر الله که، کاملاً آشکار اسـت کـه از گناهان کبیره می‌باشد، زیرا شرک به خدا اسـت کـه صـاحبش شایسـتۀ لعـن و نفرین و دور شدن از رحمتهای الله می‌باشد.

في ذُبابٍ و دَخَل النَّار رَجُلٌ في ذباب» قالوا وكيف ذلك يا رسول الله؟ قال مرَّ رجُلان على قومٍ لهم صَنَمٌ لا يَجُوزُه أحد حتى يُقرِّبَ له شيئا، فقالوا لأحدهما: قَرِّب قال: ليس عندي شي أُقرِّبُ قالوا له: قرِّب ولو ذُباباً، فقرَّب ذُبابا، فخلُّوا سبيله، فَدَخل النّار و قالوا الآخر: قرِّب. فقال: ما كنتُ لا قرِّب لأحدٍ شيئاً دون الله فَضَربوا عُنُقه، فَدَخَل الجنّة». (احمد).

«مردی بخاطر مگسی به بهشت و مردی بخاطر مگسی به دوزخ رفت. پرسیدند چگونه؟ فرمود: دو مرد از کنار قومی گذشتند که بتی داشتند. و معمول بود که هیچکس از آنجا نمی‌گذشتند مگر نذر می‌کرد. به یکی از آنان گفتند: نذرانه‌ای پیش کن. گفت: چیزی ندارم. گفتند: مگسی نذر کن. قبول کرد و مگسی نذر کرد. رهایش کردند. و با این عمل (سرانجام) به دوزخ رفت. به نفر دوم گفتند: نذرانه‌ای پیش کن. گفت: من تاکنون برای غیر الله نذر نکرده‌ام. آنها گردن او را زدند و بدینصورت شهید شد و به بهشت رفت»[1].

---

(١) حدیث طارق بن شهاب بیانگر این مطلب است که ذبح برای غیر الله، شرک اکبر می‌باشد و صاحبش مستحق دوزخ می‌گردد. از حدیث اینطور بر می‌آید شخصی که برای غیر الله قربانی کرد، از روی اجبار نبوده است.

وقتی با تقدیم مگس بی‌ارزشی برای غیر الله، انسان مستحق آتش دوزخ می‌گردد، پس با تقدیم چیزهای مهم و گرانقیمت بطریق اولی و بیشتر مستحق عذاب می‌گردد.

البته یکی از خصوصیات امت محمد ﷺ اینست که اگر مجبوراً و از روی اکراه مرتکب کفر و شرکی بشود، کافر نمی‌گردد.

خلاصه آنچه در این باب بیان شد:

۱ـ تفسیر آیۀ: ﴿قُلۡ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي﴾

۲ـ تفسیر آیۀ: ﴿فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَٱنۡحَرۡ ۝٢﴾

۳ـ نخستین نفرین متعلق به کسی است که برای غیر الله ذبح بکند.

٤ـ نفرین بر کسیکه پدر و مادرش را نفرین بکند یعنی پدر و مادر کسی دیگر را نفرین بکند و او در جواب، پدر و مادر او را نفرین نماید.

٥ـ نفرین بر کسیکه اهل بدعت یا خائنی را پناه بدهد.

٦ـ نفرین بر کسیکه حدود مشخص زمین را به نفع خود تغییر بدهد.

۷ـ فرق میان نفرین بخاطر گناه بخصوصی و نفرین بخاطر سایر معاصی و گناهان.

۸ـ داستان مگس که پیامدهای بزرگی داشت.

۹ـ بخاطر مگسی که مجبوراً قربانی کرده بود، به دوزخ رفت.

۱۰ـ عمل شرک‌آمیز در دل مؤمنان چقدر زشت است که حاضر شد کشته شود ولی شرک نورزید.

۱۱ـ نفر اول نیز مسلمان بود زیرا در حدیث آمده است که بخاطر همان مگس به دوزخ رفت.

۱۲ـ حدیثِ داستان مگس، مؤید حدیث دیگری است که رسول الله ﷺ فرمود: بهشت و دوزخ از بند کفش شما به شما نزدیکتر می‌باشند.

۱۳ـ در اصل آنچه در قلب وجود دارد معتبر است حتی بت‌پرستان نیز اینرا می‌دانستند.

باب (۱۱): نباید در مکانی که برای غیر الله نذر و قربانی شده است، برای الله قربانی کرد[1].

خداوند می‌فرماید: ﴿ لَا تَقُمْ فِيهِ أَبَدًا ﴾ [توبه: ۱۰۸].
«هرگز در آن (مسجد به عبادت) نایست»[2].

---

(۱) یعنی در جایی که برای غیر الله، حیوانی را سر بریده‌اند، در آنجا و یا در مجاورت آنجا، نباید برای الله حیوانی ذبح کرده شود. زیرا این مشابهت با آنها است.

چنانکه برخی از مشرکین مسلمان نما و اهل خرافات را می‌بینی که نزد قبور صالحین و زیارتگاه‌ها و اماکن دیگری که بزعم آنان مقدس می‌باشند، گاو و گوسفند و شتر قربانی می‌کنند. حال اگر فرد موحدی خواست خون حیوانی را فقط بخاطر الله بریزد، باید از ذبح کردن حیوان در چنین مکانهایی پرهیز نماید. زیرا این کار مشابهت با مشرکان می‌باشد و باعث تعظیم آن مکان می‌شود که این کار حرام است و از جمله وسائلی است که منجر به شرک می‌شود.

منافقین زمان پیغمبر، مسجدی به نیت اینکه پناهگاهی باشد برای توطئه علیه اسلام و مسلمانان، ساختند. و از رسول الله ﷺ خواستند که در آن اقامهٔ نماز بکند. اما از آنجا که نماز خواندن پیغمبر و مسلمانان، در آن مسجد بمعنی تأیید کردن آن و به ضرر اسلام بود با آنکه نماز پیامبر و مسلمانان مخلصانه، و بخاطر خدا بود ولی باز هم خداوند ایشان را از خواندن نماز در مسجد ضرار منع کرد. و همین است حکم مسلمان مخلصی که می‌خواهد در مکانی که مشرکین حیوانات خود را در آنجا ذبح می‌کنند، ذبح بکند. زیرا با این عملش سبب تعظیم آن مکان می‌شود.

(۲) منافقین زمان پیغمبر، مسجدی به نیت اینکه پناهگاهی باشد برای توطئه =

وعن ثَابِتُ بْنُ الضَّحَّاكِ رضي الله عنه قَالَ: « نَذَرَ رَجُلاً أَنْ يذبح إبلا ببوانة فسأل النبي فَقَال:َ هَلْ كَانَ فِيهَا وَثَنٌ مِنْ أَوْثَانِ الْجَاهِلِيَّةِ يُعْبَدُ؟ قَالُوا لا قَالَ: فهَلْ كَانَ فِيهَا عِيدٌ مِنْ أَعْيَادِهِمْ قَالُوا: لا فقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم أَوْفِ بِنَذْرِكَ فَإِنَّهُ لا وَفَاءَ لِنَذْرٍ فِي مَعْصِيَةِ اللَّهِ وَلا فِيمَا لَا يَمْلِكُ ابْنُ آدَمَ ». (ابوداود به شرط بخاري ومسلم).

«شخصی نذر کرده بود که در «بوانه» شتری ذبح بکند. از رسول الله صلى الله عليه وسلم در اینمورد سوال کرد. رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود: آیا در زمان جاهلیت، در این مکان بتی وجود داشته که مورد پرستش قرار گرفته باشد؟ گفتند: خیر. رسول الله صلى الله عليه وسلم پرسید: محل تجمع و جشن مشرکین نبوده است؟ گفتند: خیر. رسول الله صلى الله عليه وسلم به آن شخص گفت: نذرت را بجا بیار. و این را بدان که نذری که باعث نا فرمانی الله باشد و همچنین نذر کردن چیزی که در توان نذر کننده نباشد، انجام آن لازم نیست»[1].

= علیه اسلام و مسلمانان، ساختند. و از رسول الله صلى الله عليه وسلم خواستند که در آن اقامهٔ نماز بکند. اما از آنجا که نماز خواندن پیغمبر و مسلمانان، در آن مسجد بمعنی تأیید کردن آن و به ضرر اسلام بود با آنکه نماز پیامبر و مسلمانان مخلصانه، و بخاطر خدا بود ولی باز هم خداوند ایشان را از خواندن نماز در مسجد ضرار منع کرد. و همین است حکم مسلمان مخلصی که میخواهد در مکانی که مشرکین حیوانات خود را در آنجا ذبح می‌کنند، ذبح بکند. زیرا با این عملش سبب تعظیم آن مکان می‌شود.

(۱) در حدیث ثابت بن ضحاک آمده که رسول الله صلى الله عليه وسلم از شخصی که نذر کرده بود، شترش را در مکان«بوانه» ذبح بکند پرسید: آیا در آن مکان هیچگاه =

خلاصه آنچه در این باب بیان شد:

١ـ تفسیر قول خداوند: ﴿ لَا تَقُمْ فِيهِ أَبَدًا ﴾.

٢ـ معصیت و نافرمانی الله، زمین را نیز ملوث می‌کند همانطور که طاعت و بندگی آنرا مبارک می‌گرداند.

٣ـ مسائل پیچیده و مشکل را باید با مسائل واضح و روشن، مشخص کرد.

٤ـ مفتی در صورت ضرورت، می‌تواند از مستفتی جزئیات را جویا بشود.

٥ـ جواز تخصیص مکان مشخص، برای نذر کردن بشرطیکه مانعی برای این کار نباشد.

٦ـ یکی از موانع اینست که در آنجا قبلاً یا فعلاً بت و زیارتی وجود داشته باشد.

٧ـ یکی دیگر از موانع اینست که در آنجا، قبلاً یا فعلاً جشن و محل عید

= بتی مورد پرستش قرار گرفته است؟ این سوال بیانگر آنست است که اگر در آنجا روزگاری بتی مورد پرستش بوده است. ذبح کردن در چنین مکانی بخاطر مشابهت با بت پرستان جایز نخواهد بود. همچنین پرسید که این مکان، محل تجمع و عید مشرکان نبوده است؟ چون جشنها و اعیاد یا مکانی‌اند و یا زمانی. و در اینجا هر دو نوع مراد می‌باشند. بنابر این روشن شد که ذبح کردن و قربانی به نام الله، نباید در جائی که محل تجمع و جشن مشرکین بوده و یا هست انجام بگیرد.

پس از این پرسش و پاسخ، رسول الله ﷺ به آن شخص فرمود: به نذرت وفا کن و آنرا انجام ده.

مشرکین بوده باشد.

۸ـ ایفای نذر در جایی که یکی از موانع فوق باشد جایز نیست، برای اینکـه نذر معصیت می‌باشد.

۹ـ پرهیز از مشابهت با مشرکین گر چه بدون نیت تشابه باشد.

۱۰ـ نذر بر معصیت و نافرمانی الله جایز نیست.

۱۱ـ عدم جواز نذر چیزی که در ملکیت انسان نباشد.

باب (۱۲): نذر کردن به نام غیر الله شرک است.

خداوند می‌فرماید: ﴿يُوفُونَ بِٱلنَّذۡرِ وَيَخَافُونَ يَوۡمٗا كَانَ شَرُّهُۥ مُسۡتَطِيرٗا ۝٧﴾. [الدهر: ۷].

«آنها به نذر خود وفا می‌کنند، و از روزی که شر و عـذابش گسـترده اسـت بیمناکند».

همچنین فرموده اسـت: ﴿وَمَآ أَنفَقۡتُم مِّن نَّفَقَةٍ أَوۡ نَذَرۡتُم مِّن نَّذۡرٖ فَإِنَّ ٱللَّهَ يَعۡلَمُهُۥۗ﴾ [البقره: ۲۷۰]. «و هر چیز را که انفاق می‌کنید، یا (اموالی را که) نذر کرده‌اید (در راه خدا انفاق کنید)، خداوند آنها را می‌داند»[۱].

از عایشه ل روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «مَنْ نَـذَرَ أَنْ يُطِيـعَ اللَّـهَ فَلْيُطِعْهُ وَمَنْ نَذَرَ أَنْ يَعْصِيَ اللَّهَ فَلا يَعْصِهِ». (بخاري).

«کسیکه نذر به طاعت خدا نمود، نذرش را بجا بیاورد و اگر نذر به معصیت کرد، بر آن عمل نکند»[۲].

---

(۱) خـداوند از کسانی که به نذرهایشان، وفا می‌نمایند ستایش کـرده اسـت: ﴿يُوفُونَ بِٱلنَّذۡرِ﴾. و این عبادتی است پسندیده نزد خداوند بنابراین، انتقال آن به غیر الله، شرک اکبر محسوب می‌شود.

(۲) حدیث عایشه بیانگر اینست که وفا به نذر، واجب و ضـروری اسـت. و هر چیز واجب، عبادت پسندیده ایست نزد خداوند. و نـذر عبـادتی اسـت کـه خود بنده آنرا بر خود واجب کرده است.

و کسیکه نذر به معصیت نموده، نباید به آن عمل بکنـد. زیـرا وجـب کـردن معصیت بر خود بمعنی معارضه با نهی خداوند است. زیرا خداوند از معصـیت و نافرمانی خود، نهی کرده‌است. البته بر کسیکه چنـین نـذری مـی‌کنـد، کفـارۀ یمین(قَسَم) لازم می‌آید.
=

خلاصه آنچه در این باب بیان شد:

۱ـ وجوب وفا به نذر.

۲ـ چون نذر عبادتی است و عبادت مخصوص الله می‌باشد پس انتقال آن به غیر الله شرک است.

۳ـ وفا کردن، به نذر معصیت جایز نیست.

= به هر حال نذر چه برای الله باشد چه برای غیر الله، عبادت است. اگـر بـرای الله باشد عبادت مشروع و متناسب با توحید است و اگر بـرای غیـر الله باشـد، عبادت نا مشروع و شرک اکبر می‌شود.

باب (۱۳): کمک خواستن از غیر الله شرک است[1].

خداوند می‌فرماید: ﴿وَأَنَّهُۥ كَانَ رِجَالٞ مِّنَ ٱلۡإِنسِ يَعُوذُونَ بِرِجَالٖ مِّنَ ٱلۡجِنِّ فَزَادُوهُمۡ رَهَقٗا ٦﴾ [الجن: ٦]. «مردانی از بشر به مردانی از جن پناه می‌بردند، و آنها سبب افزایش گمراهی

(۱) کمک خواستن از غیر الله و پناه جستن به غیر الله، شرک اکبر است.

استعاذه از عیاذه است یعنی پناه گرفتن و طلب چیزی کـه انســان را از خطـر محفوظ بدارد. در استعاذه یکی طالب است و دیگری مطلوب منه، که مطلـوب منه باید از طالب قوی‌تر باشد.

طلب کردن یعنی خواستن و خواستن همان دعا اســت و دعـا عـین عبـادت است. و عبادت به اتفاق علما و نصـوص قـرآن و سـنت، مخصـوص خداونـد می‌باشد. چنانکه می‌فرماید: ﴿وَأَنَّ ٱلۡمَسَٰجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدۡعُواْ مَعَ ٱللَّهِ أَحَدٗا ١٨﴾ [الجن: ١٨]. «مساجد از آنِ خداست، پس هیچ کس را با خدا نخوانید».

﴿وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعۡبُدُوٓاْ إِلَّآ إِيَّاهُ﴾ «پروردگارت دستور داده که جز او را نپرستید».

و حقیقت، پناه جستنی که از هیچ کس جز الله جایز نیست، همان اســت کـه ظاهرا و باطناً باشد. یعنی هم از نظر کردار و رفتار و اقوال ظاهری و هم از نظر درونی و قلبی و روانی به آنچیزی که معتقد است متمسک بشود.

و اما کمک گرفتن و پناه جستن ظاهری به بعضی از انســانها و در چیزهـائی که در تصرف آنهاست، در روشنی دیگر دلایل واضح، جایز است ولی باید فقط گفتاری باشد و باز هم از نظر درونی و قلبی باید به سوی الله متوجه بود و بنده را فقط سببی از اسباب تصور کرد.

از اینرو ما به بطلان سخن کسانی که می‌گویند: اولیا و جن‌ها و مردگان نیز ما را بر حسب قدرت و اختیاراتی که دارند کمک می‌کنند، پی می‌بریم.

و طغیانشان می‌شدند»[۱].

وعن خولة بنت حکیم قالت: سمعت رسول اللّه ﷺ یقول: «مَنْ نَزَلَ مَنْزِلا فقَالَ أَعُوذُ بِكَلِمَاتِ اللَّهِ التَّامَّاتِ مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ لَمْ يَضُرَّهُ شَيْءٌ حَتَّى يَرحَلَ مِنْ مَنْزِلِهِ ذَلِكَ». (مسلم).

ترجمه: رسول الله ﷺ فرمود: هر کس در منزلی یا جایی فرود آید و بگوید: «من به کلمات و سخنان کامل الله، از گزند مخلوقاتش پناه می‌برم». تا وقتی در آن مکان باشد هیچ چیز و هیچ کس به او ضرر نخواهد رساند[۲].

---

(۱) خداوند می‌فرماید: مردانی از انسانها به مردانی از جنها پناه جستند و از آنها کمک خواستند ولی بجای اینکه فایده‌ای عایدشان بشود، ترس و اضطرابشان افزایش یافت.

و این ترس و اضطراب و ناتوانی جسمی و روحی سزای عمل آنان بود که بجای کمک گرفتن از الله، به غیر الله مراجعه کردند. و عبادتی را که شایستۀ الله بود به مخلوقی از مخلوقاتش منتقل کردند.

(۲) رسول الله ﷺ در این حدیث، فضیلت استعاذه و کمک و پناه جستن به کمات الله را بیان فرمودند. و هدف از شر مخلوقات یعنی از گزند مخلوقاتی که دارای شرّ هستند. زیرا بعضی از مخلوقات خدا موذی‌اند و بعضی مانند فرشتگان و پیامبران و بندگان نیک، جزو اهل خیر می‌باشند.

خلاصه آنچه در این باب بیان شد:

۱ـ تفسیر آیهٔ سورهٔ جن.

۲ـ پناه جستن به غیر الله، شرک است.

۳ـ کلمات الله، چون صفات الله می‌باشند. داخل در مخلوق نیستند برای همین هم پناه جستن به آن، شرک نیست و از مفهوم مخالف آن بر می‌آید که پناه جستن به مخلوق شرک است.

٤ـ فضیلت این دعای مختصر: «أَعُوذُ بِكَلِمَاتِ اللَّهِ التَّامَّاتِ مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ».

٥ـ ممکن است گاهی برخی از اعمال شرک آمیز در دنیا مفید واقع بشوند. مثلا دفع شری یا جلب نفعی بکند ولی این دلیل بر جواز آنها نمی‌باشد.

باب (۱۴): کمک خواستن و به دعا طلبیدن غیر الله شرک است[1].

(۱) استغاثه یعنی کمک خواستن کسیکه در بلای سختی واقع شده و یا در معرض نابودی قرار گرفته است. و یکی از انواع دعاها می‌باشد، زیرا یک نوع طلب است و طلب هم دعا می‌باشد.

و «إغاثه» یعنی کمکش کرد. کمک خواستن از دیگران در چیزی که فقط در توان خدا است، شرک اکبر است اما کمک خواستن از انسانهای زنده در چیزی که برای آنان مقدور باشد جایز است.

چنانکه در داستان موسی عليه السلام می‌خوانیم: ﴿فَٱسۡتَغَٰثَهُ ٱلَّذِي مِن شِيعَتِهِۦ عَلَى ٱلَّذِي مِنۡ عَدُوِّهِۦ﴾ [القصص: ۱۵].

«یکی از پیروان او بود (و از بنی اسرائیل)، و دیگری از دشمنانش، آن که از پیروان او بود در برابر دشمنش از وی تقاضای کمک نمود».

دعا و به فریاد خواستن، عبادت است.

دعا بر دو نوع است: ۱ـ دعای بمعنی سؤال کردن و خواستن. بدینصورت که دستها را بلند بکند و چیزی بطلبد و اینرا دعای مسألت می‌نامند. و این چیزی است که عموماً با شنیدن کلمۀ دعا ذهن ما بسوی آن می‌رود.

۲ـ دعای عبادت: چنانکه خداوند می‌فرماید: ﴿وَأَنَّ ٱلۡمَسَٰجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدۡعُواْ مَعَ ٱللَّهِ أَحَدٗا ١٨﴾ [الجن: ۱۸].

«مساجد از آن خداست، پس هیچ کس را با خدا نخوانید».

و رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «دعا یعنی عبادت». و این نوع دعا سایر عبادتها مانند نماز و زکات و غیره را شامل می‌شود.

بیان این مسأله لازم بود تا بدانیم که هر دو نوع دعا، عبادت‌اند و آنچه که =

خداوند می‌فرماید: ﴿ وَلَا تَدۡعُ مِن دُونِ ٱللَّهِ مَا لَا يَنفَعُكَ وَلَا يَضُرُّكَۖ فَإِن فَعَلۡتَ فَإِنَّكَ إِذٗا مِّنَ ٱلظَّٰلِمِينَ ١٠٦ وَإِن يَمۡسَسۡكَ ٱللَّهُ بِضُرّٖ فَلَا كَاشِفَ لَهُۥٓ إِلَّا هُوَۖ وَإِن يُرِدۡكَ بِخَيۡرٖ فَلَا رَآدَّ لِفَضۡلِهِۦۚ يُصِيبُ بِهِۦ مَن يَشَآءُ مِنۡ عِبَادِهِۦۚ وَهُوَ ٱلۡغَفُورُ ٱلرَّحِيمُ ١٠٧ ﴾ [یونس: ١٠٦-١٠٧].

«و جز خدا، چیزی را که نه سودی به تو می‌رساند و نه زیانی، مخوان! که اگر چنین کنی، از ستمکاران خواهی بود. و اگر خداوند، (برای امتحان یا کیفر گناه،) زیانی به تو رساند، هیچ کس جز او آن را برطرف نمی‌سازد؛ و اگر اراده خیری برای تو کند، هیچ کس مانع فضل او نخواهد شد! آنرا به هر کس از بندگانش بخواهد می‌رساند؛ و او غفور و رحیم است»[1].

= بعضی از اهل بدعت می‌کوشند تا آیه را تأویل کنند و بگویند دعای مسألت بمعنی عبادت نیست، سخنی است دور از حقیقت.

(۱) ﴿ وَلَا تَدۡعُ ﴾ نهی است و شامل انواع دعاها می‌باشد. هم دعای مسألت و خواستن و هم سایر عبادتها را در بر می‌گیرد. و هدف شیخ از آوردن این آیه نیز همین است. و همانطور که می‌دانیم مخاطب این فعل (لا تدع) رسول الله ﷺ می‌باشد؛ کسیکه امام و پیشوای متقین و پرهیزکاران بود.

﴿مِن دُونِ ٱللَّهِ﴾ فرق نمی‌کند چه غیر الله مستقلاً مورد پرستش و استغاثه قرار بگیرد یا در کنار خدا، غیر خدا را نیز به فریاد بخوانند.

﴿مَا لَا يَنفَعُكَ وَلَا يَضُرُّكَۖ﴾ کلمهٔ ما «عام» است و هر کس یا چیزی را که مشرکین صدا می‌کنند و از او کمک می‌خواهند، شامل می‌شود چه فرشته‌ای یا پیغمبری یا ولی‌ای یا بتی و چوب و سنگی باشد. هیچکدام مالک نفع و ضرر نیستند.

﴿فَإِن فَعَلۡتَ﴾ خداوند به پیامبرش می‌گوید: احیاناً اگر تو یکی از اینهائی را که =

همچنین ارشـاد باریتعـالی اسـت: ﴿فَٱبۡتَغُواْ عِندَ ٱللَّهِ ٱلرِّزۡقَ وَٱعۡبُدُوهُ﴾[العنكبـوت: ١٧]. «روزی را تنها نزد خدا بطلبید و او را پرستش کنید»[1].

= هیچ گونه نفع و ضرری نمی‌رسانند، به فریاد بخوانی، در صف مشـرکین ظـالم قرار خواهی گرفت. و مراد از ظلم در اینجا شرک است. پس وقتی پیامبری کـه همواره در عصمت خداوند بسر می‌برد و هیچگـاه مرتکـب شـرک نمـی‌شـود، اینگونه و با این لحن تند نسبت به شرک برحذر داشته می‌شود پس باید کسانی که جایگاه کمتری دارند، بیشتر در این مورد حساسیت داشته باشند و از شریک گرفتن با خدا، گریزان باشند. بعد از آن، خداوند قاعده‌ای کلـی بیـان فرمـود و برای همیشه شرک را قطع نمود و فرمود: ﴿وَإِن يَمۡسَسۡكَ ٱللَّهُ بِضُرّٖ﴾.

وقتی خداوند ضرری را متوجه تو ساخت چه کسی خواهد توانست آنرا بـر طرف نماید؟ یقیناً فقط همان کسیکه آنـرا آورده و در تقـدیرت نوشـته اسـت، خواهد توانست بر طرفش بکند. بدینصورت خداوند، متوجه شدن به غیر الله را در مصائب و مشکلات منتفی گردانید. البته شارع، کمک گرفتن از انسان زنده و حاضر را در محدودۀ قدرتش جایز قرار داده زیرا او بعنوان سببی بـرای جلـب منفعت و یا دفع ضرر، قرار داده شده است و آنهم به اجازه و خواست الله. زیرا نافع و کاشف حقیقی، خدا است.

﴿بِضُرّٖ﴾ نکره در سیاق شرط آمده تا معنی عام‌تری بدهد و هر نوع ضـرر را شامل بشود؛ چه ضرر دینی چه ضرر دنیـوی و ضـرر مـالی و جـانی یـا ضـرر جانبی.

(١) ﴿فَٱبۡتَغُواْ عِندَ ٱللَّهِ ٱلرِّزۡقَ وَٱعۡبُدُوهُ﴾ از نظر قوانین لغت باید کلمۀ «الـرزق» قبل از کلمۀ عند الله می‌آمد ولی کلمۀ «عند الله» را مقدم کـرد تـا معنـی انحصـار را =

همچنین فرموده است: ﴿ وَمَنۡ أَضَلُّ مِمَّن يَدۡعُواْ مِن دُونِ ٱللَّهِ مَن لَّا يَسۡتَجِيبُ لَهُۥٓ إِلَىٰ يَوۡمِ ٱلۡقِيَٰمَةِ وَهُمۡ عَن دُعَآئِهِمۡ غَٰفِلُونَ ٥ ﴾ [الأحقاف: ۵].

«چه کسی گمراه‌تر است از آن کس که معبودی غیر خدا را می‌خواند که تا قیامت هم به او پاسخ نمی‌گوید (زیرا او چیزی را به دعا خوانده است که خود نمی‌شنود مانند: مردگان، بتها، درختان، چه رسد به این‌که به خواننده خویش سودی را جلب، یا ضرری را از وی دفع نماید) نه فقط آنان را اجابت نمی‌گویند بلکه حتی از دعایشان (کاملا) بی‌خبرند (و صدای آنها را هیچ نمی‌شنود)»[(۱)].

= بدهد یعنی فقط از الله روزی بخواهید و در طلب روزی به غیر الله مراجعه نکنید. در اینجا کلمهٔ «**رزق**» اسم عام است و شامل تمامی نعمتها از قبیل صحت و عافیت و مال و غیره می‌باشد.

﴿وَٱعۡبُدُوهُ﴾ و ضمن اینکه روزی را از او می‌طلبید، همواره او را پرستش کنید و هنگام دعا به او متوجه بشوید.

(۱) و در آیه‌ای دیگر می‌فرماید: ﴿ وَمَنۡ أَضَلُّ مِمَّن يَدۡعُواْ ﴾ چه کسی گمراه‌تر است از کسیکه جز خدا، دیگران را می‌پرستد و به فریاد می‌خواند؛ دیگرانی که تا قیامت فریاد او را نمی‌شنوند و پاسخ او را نمی‌دهند.

در این آیه خداوند، گمراه‌ترین فرد، کسی را معرفی می‌کند که مخلوقات مرده را به فریاد می‌طلبد و از خدای بزرگ و فریادرس غافل است.

﴿إِلَىٰ يَوۡمِ ٱلۡقِيَٰمَةِ﴾ چون مردگان تا قیامت نمی‌شنوند و سخن نمی‌گویند. گر چه بعد از آن دوباره زنده می‌شوند و سخن می‌گویند و سخن را می‌شنوند.

و در آیهٔ ٦٢ سورهٔ نمل می‌فرماید: ﴿أَمَّن يُجِيبُ ٱلْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ ٱلسُّوٓءَ﴾ «یا کسی که دعای مضطر را اجابت می‌کند و گرفتاری را برطرف

می‌سازد»[۱].

طبرانی با سند خویش روایت کرده که در زمان رسول الله ﷺ منافقی بود که مسلمانان را اذیت می‌کرد. بعضی‌ها گفتند: برویم از رسول الله ﷺ کمک بگیریم تا ما را از شرّ این شخص نجات بدهد. رسول الله ﷺ فرمود: «**إنّه لا يُستغاث بي وإنّما يستغاثُ بالله**»: از من کمک گرفته نمی‌شود بلکه از الله کمک گرفته می‌شود[۲].

---

(۱) در آیه‌ای دیگر می‌فرماید: ﴿أَمَّن يُجِيبُ ٱلْمُضْطَرَّ﴾ در این آیه تصریح شده است که پاسخ دادن به خواست انسان نیازمند و در مانده فقط کار الله می‌باشد.

﴿وَيَكْشِفُ ٱلسُّوٓءَ﴾ رفع بلا و مصیبت نیز فقط بدست الله صورت می‌گیرد.

﴿أَءِلَٰهٌ مَّعَ ٱللَّهِ﴾ استفهام انکاری است یعنی نباید غیر از الله کسی دیگر را معبود قرار داد و بوقت مصیبت غیر الله را خواند و چیزی را که خارج از حیطهٔ قدرت اوست از او طلبید.

و در آخر آیه فرمود: ﴿قَلِيلًا مَّا تَذَكَّرُونَ ﴿٦٢﴾﴾ ولی شما کم پند پذیرید.

(۲) در حدیثی که بیان شد آمده است که در زمان رسول الله ﷺ منافقی بود که مسلمانان را آزار می‌داد ابوبکر ؓ گفت: نزد رسول الله ﷺ برویم و از شر این منافق به او پناه ببریم ... این درخواست ابوبکر ؓ در خواستی بی‌جا نبود. زیرا او از رسول الله ﷺ در مشکلی که حل آن در حیطهٔ توان ایشان بود

خلاصه آنچه در این باب بیان شد:

۱ـ دعا خاص است و استغاثه عام است و در عنوان این بحث عام بر خاص عطف شده است.

۲ـ تفسیر آیه: ﴿ وَلَا تَدۡعُ مِن دُونِ ٱللَّهِ مَا لَا يَنفَعُكَ وَلَا يَضُرُّكَ ﴾.

۳ـ دعا و استمداد از غیر الله شرک اکبر است.

٤ـ اگر نیکوکارترین انسان روی زمین این کار را انجام دهد از ظالمین مشرک قرار می‌گیرد.

۵ـ تفسر آیۀ: ﴿وَإِن يَمۡسَسۡكَ ٱللَّهُ بِضُرٍّ﴾.

٦ـ استمداد از غیر الله و به دعا خواستن آنان علاوه بر اینکه کفر است، در دنیا نیز برای صاحب خود سودی در بر ندارد.

۷ـ تفسیر آیۀ: ﴿فَٱبۡتَغُواْ عِندَ ٱللَّهِ ٱلرِّزۡقَ﴾

۸ـ روزی را نیز نباید از غیر الله خواست همانطور که بهشت را نمی‌توان از

= کمک خواست. رسول الله ﷺ نیز می‌توانست به داد آنان برسد و آن منافق را زندانی کند یا از آنجا براند اما این کار را نکرد و آنها را اینگونه راهنمائی فرمود: «**إنه لایستغاث بي** ... » از من کمک خواسته نمی‌شود بلکه از الله کمک خواسته می‌شود.

گر چه در اینجا کمک رساندن در توان رسول الله ﷺ بود اما فرصت را غنیمت شمرد و از آنجا که حساسیت بیش از اندازه‌ای نسبت به مسائل توحید داشت، آنان را اینگونه توجیه کرد تا مبادا روزی از وی در اموری که مختص خدا می‌باشند، استمداد بکنند.

کسی دیگر طلب کرد.

۹ـ تفسیر آیه: ﴿ وَمَنۡ أَضَلُّ مِمَّن ﴾.

۱۰ـ گمراهتر از کسیکه غیر الله را به فریاد می‌خواند وجود ندارد.

۱۱ـ غیر الله از فریاد و دعاهای کسانی که او را می‌خوانند بی‌خبر است.

۱۲ـ آنهائی که جز الله خوانده می‌شوند با کسانی را که آنها را می‌خوانند دشمن خود می‌دادند.

۱۳ـ خواندن غیر الله بمعنی عبادت اوست.

۱٤ـ غیر الله هر که باشد روز قیامت انکار می‌کند که او را پرستیده باشند.

۱۵ـ و علت اینکه آنها گمراه‌ترین افراد، معرفی شدند نیز همین است که شرکشان نه در دنیا به آنها فایده‌ای داد و نه در آخرت.

۱٦ـ تفسیر آیه: ﴿ أَمَّن يُجِيبُ ٱلۡمُضۡطَرَّ ﴾.

۱۷ـ باعث شگفتی است که خود مشرکین اعتراف داشتند که جز الله کسی دیگر به داد مضطر و نیازمند رسیدگی نمی‌کند از اینرو در وقت مصیبت فقط الله را فریاد می‌کردند.

۱۸ـ حساسیت رسول الله ﷺ در مسایل توحید و فرهنگ و ادب ایشان در بر خورد با الله.

باب (۱۵): در مورد این ارشاد خداوند که می‌فرماید: ﴿ أَيُشْرِكُونَ مَا لَا يَخْلُقُ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ ﴿١٩١﴾ وَلَا يَسْتَطِيعُونَ لَهُمْ نَصْرًا وَلَا أَنفُسَهُمْ يَنصُرُونَ ﴿١٩٢﴾ ﴾[اعـراف: ۱۹۱و ۱۹۲]. «آیا موجوداتی را همتای او قرارمی‌دهند که چیزی را نمی‌آفرینند، و خودشان مخلوقند و نمی‌توانند آنان را یاری کنند، و نه خودشان را یاری می‌دهند»[۱].

---

(۱) مطرح کردن این بحث در اینجا پس از بحثهای سابق، بیانگر دانش و علم وسیع مؤلف است. زیرا بزرگترین برهان و دلیل توحید و یگانگی خداوند در استحقاق عبادت، فطری و عقلی است. فقط او خالق است نه کسی دیگر پس فقط او شایستهٔ عبادت است نه کسی دیگر. فقط الله خالق است و هم او رازق است و فقط او مالک است و بس. و غیر از او احدی در خلقت و روزی دادن و امر و نهی و ملکیت (حقیقی) بهره‌ای ندارد. حتی سرور مخلوقات خدا که محمد ﷺ باشد اینگونه مورد خطاب قرار می‌گیرد: ﴿ لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ ﴾ یعنی تو در هیچ یک از امور، مالکیت نداری. پس چه کسی مالکیت تام دارد؟! یقیناً پاسخ این سؤال جز خود الله کسی نمی‌تواند باشد.

وقتی این مسأله از رسول الله ﷺ منتفی می‌شود پس از کسانی که مقامشان بمراتب از ایشان کمتر است بطریق اولی منتفی خواهد شد. با این حال عده‌ای را می‌بینی که به سوی مردگان و انسانهای صالح و انبیاء و اولیاء متوجه می‌شوند. و گمان می‌کنند آنان اختیاراتی دارند و می‌توانند روزی بدهند یا شفا بخشند و یا بدون اجازهٔ خدا، سفارشی بکنند. در حالی که آنها خود مخلوق و پروردهٔ الله می‌باشند، چیزی را نیافریده‌اند بلکه خود آفریده شده‌اند. و هرگز قادر نیستند به فریاد، فریادکنندگان رسیدگی بکنند و هیچ تصرّفی در ملک خدا =

همچنین خداوند متعال فرموده است: ﴿وَٱلَّذِينَ تَدۡعُونَ مِن دُونِهِۦ مَا يَمۡلِكُونَ مِن قِطۡمِيرٍ ۝١٣ إِن تَدۡعُوهُمۡ لَا يَسۡمَعُواْ دُعَآءَكُمۡ وَلَوۡ سَمِعُواْ مَا ٱسۡتَجَابُواْ لَكُمۡۖ وَيَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ يَكۡفُرُونَ بِشِرۡكِكُمۡۚ وَلَا يُنَبِّئُكَ مِثۡلُ خَبِيرٖ ۝١٤﴾ [فاطر: ۱۳-۱٤].

«و کسانی را که جز او می‌خوانید (و می‌پرستید) حتی به اندازه پوست نازک هسته خرما مالک نیستند! اگر آنها را بخوانید صدای شما را نمی‌شنوند، و اگر بشنوند به شما پاسخ نمی‌گویند؛ و روز قیامت، شرک (و پرستش) شما را منکر

= ندارد.

قرآن مملو از دلایل و بیاناتی است که فقط الله را شایستۀ عبادت می‌داند و نه کسی دیگر را.

از جملۀ، آیاتی است که در آنها اعتراف مشرکین به ربوبیت الله بیان شده است. و این آیات اشاره به این دارد که معبود واقعی همان کسی است که شما به ربوبیت وی اعتراف دارید. از جمله دلایل دیگر اینکه در قرآن آمده که خداوند پیامبران و دوستانش را بر دشمنانش پیروز گردانیده است.

و دیگر اینکه مخلوق هر که باشد بی‌نهایت ضعیف و ناتوان است. او خود به دنیا نیامده بلکه خدا او را آورده است و هر گاه بخواهد باز هم بدون اختیارش او را از دنیا می‌برد. پس فقط خداوند است که مرگ و زندگی بدست اوست و این همان اعتراف فطری و درونی است که همه به آن اعتراف می‌کنند.

و دیگر اینکه خداوند دارای نامها نیک و صفات برجسته است. و در صفات خود نه تنها کامل است بلکه دارای کمال مطلق است به این معنی که هیچ گاه در هیچ یک از نامها و صفتها دچار نقص نمی‌گردد.

می‌شوند، و هیچ کس مانند (خداوند آگاه و) خبیر تـو را (از حقـایق) بـا خبـر نمی‌سازد»[(١)].

و از انس ﷺ روایت است که رسول الله ﷺ در احد زخمی‌شد و دندانهای پیشینش شهید گردید، فرمود: «كيف يفلح قوم شجوا نبيهم؟». (چگونـه، ملتـی که پیامبر خود را زخمی بکند، رستگار خواهد شد؟)آنگاه خداوند، ایـن آیـه را نازل فرمـود: ﴿لَيْسَ لَكَ مِنَ ٱلْأَمْرِ شَىْءٌ﴾ (تـو مالـک هـیچ یـک از امـور نیسـتی). (بخاری).

و در روایتی از ابن عمر که بخاری نقل کرده آمده است که رسـول الله ﷺ بعد از اینکه سر از رکوع دوم در نماز فجر بر می‌داشت و «سمع الله لمن حمده» می‌گفت، اسم افرادی را می‌گرفت و می‌گفت: «اللهم العن فلاناً وفلاناً» آنگـاه این آیه نازل شد: ﴿لَيْسَ لَكَ مِنَ ٱلْأَمْرِ شَىْءٌ﴾ [آل عمران:١٢٨].

و در روایتی دیگر آمده که نام صفوان بن امیه و سهیل بن عمر و حارث بـن هشام را می‌گرفت و نفرین می‌کرد[(٢)].

---

(١) ﴿وَٱلَّذِينَ تَدْعُونَ مِن دُونِهِۦ﴾. کسانی را که جز خدا، می‌پرسـتیدید، مالـک قطمیر نیستند. «قطمیر» پردهٔ نازکی که روی هستهٔ خرما قرار دارد یا نخ باریکی که بر آن کشیده شده است. وقتی مالک چنین چیز حقیری نیستند پس چگونـه مالک چیزهای بزرگتر خواهند بود؟!

﴿وَٱلَّذِينَ﴾. اسم موصول و عام است شامل همهٔ کسانی می‌شود کـه جـز الله خوانده و پرستیده می‌شوند. خواه فرشته باشند یـا پیـامبر و انسـانهای صـالح و جن و غیره.

(٢) این احادیث وامثال آن(حدیث أنس و ابن عمر)، بیانگر این مطلب‌اند که =

از ابوهریره ﷺ روایت است که وقتی آیهٔ: ﴿وَأَنذِرۡ عَشِيرَتَكَ ٱلۡأَقۡرَبِينَ ٢١٤﴾ نازل گردید رسول الله ﷺ به پا خاست. و فرمود: «يَا مَعْشَرَ قُرَيْشٍ! أَوْ كَلِمَةً

نَحْوَهَا اشْتَرُوا أَنْفُسَكُمْ لا أُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا يَا عَبَّاسُ بْنَ عَبْدِالْمُطَّلِبِ! لا أُغْنِي عَنْكَ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَيَا صَفِيَّةُ عَمَّةَ رَسُولِ اللَّهِ! لا أُغْنِي عَنْكِ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَيَا فَاطِمَةُ بِنْتَ مُحَمَّدٍ! سَلِينِي مِنْ مَالِي مَا شِئْتِ لا أُغْنِي عَنْكِ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا». (بخاري).

«ای جمع قریشیان، خویشتن را از عذاب خدا برهانید، زیرا من نمی‌توانم شما را از مؤاخذهٔ خدا، نجات بدهم. ای عباس بن عبدالمطلب، من نمی‌توانم تو را از عذاب خدا نجات دهم. ای صفیه؛ عمهٔ رسول الله ص من نمی‌توانم تو را از عذاب خدا، نجات دهم. ای فاطمه دختر محمد، هر چه از مال من بطلبی به تو خواهم داد ولی نمی‌توانم تو را از عذاب خدا، نجات دهم»[1].

= رسول الله ﷺ، هر گونه تصرف و اختیار خود را در امور، منتفی می‌داند.

وقتی پیامبر بزرگ اسلام چنین چیزی را نسبت به خود منتفی اعلام می‌کند، پس این امر از باب اولی از ملائکه نیز نفی می‌شود و أنبیاء و صالحین هر قوم نیز چنین هستند.

از اینرو سایر توجهاتی که بشر در انواع عبادات و دعا و استغاثه و قربانی و نذر به سوی غیر الله دارد، باطل می‌باشد و باید در همهٔ این موارد فقط بسوی خدا متوجه گردید نه کسی دیگر.

(۱) در حدیث ابوهریره ﷺ آشکارا بیان گردید که رسول الله ﷺ به خویشاوندان خود بیش از این که آنها را به پذیرش توحید و رسالتش فرا =

خلاصه آنچه در این باب بیان شد:

۱ـ تفسیر آیه ۱۹۱، ۱۹۲ سوره اعراف.

۲ـ داستان جنگ احد.

۳ـ قنوت خواندن رسول الله ﷺ و آمین گفتن سادات مؤمنین پشت سر ایشان در نماز.

٤ـ رسول الله ﷺ علیه کفار دعا می‌کردند.

٥ـ آنها در جنگ احد، رسول الله ﷺ را زخمی و تلاش نمودند ایشان را به قتل برسانند و علاوه بر آن، شهدا را در حالی که آنها خویشاوندانشان بودند، مثله کردند.

٦ـ آیه ﴿لَيۡسَ لَكَ مِنَ ٱلۡأَمۡرِ شَيۡءٌ﴾ در همین مورد نازل گردید.

۷ـ فرمود: ﴿أَوۡ يَتُوبَ عَلَيۡهِمۡ أَوۡ يُعَذِّبَهُمۡ﴾ یعنی: الله چه بخواهد به آنها برگردد و توفیق توبه دهد و چه عذابشان دهد. و ایمان آوردند چنانکه خداوند بعداً به آنها توفیق توبه داد.

۸ـ خواندن قنوت نازله.

۹ـ نام گرفتن دشمن در نماز.

۱۰ـ جواز نفرین افراد خاص در قنوت.

۱۱ـ عملکرد رسول الله ﷺ پس از اینکه آیـهٔ: ﴿وَأَنذِرۡ عَشِيرَتَكَ ٱلۡأَقۡرَبِينَ ٢١٤﴾

= خوانده است سودی نمی‌رساند و اما اینکه عذاب خدا را از آنان بر طرف سازد این چیزی است که نه ایشان، توانائی آنرا دارند و نه کسی دیگر از بندگان خدا.

بلکه در قدرت ملکوتی و جبروتی خود و همچنین در کمال و جمال و جلالش نیز یگانه است.

نازل شد.

۱۲ـ جدیّت و تلاش ایشان در این باره، تا جائی که به دیوانگی منسوب شد. و اگر امروز هم، مسلمانی بخواهد با جدیت، کار دعوت را انجام بدهد، نیـز او را دیوانه می‌نامند.

۱۳ـ به خویشاوندان درجه یک و همچنین خویشاوندان دورتر فرمـود: «مـن نمی‌توانم در مقابل عذاب خدا برای شما کاری انجام بدهم».

پس وقتی سید و سالار پیامبران به سرور زنان عالم؛ فاطمه، مـی‌گویـد: مـن نمی‌توانم برای تو کاری انجام بدهم.

و ما می‌دانیم که رسول الله ﷺ سخن حق را گفته است و سپس نظـری بـه زمان خـود و مشـایخ و خـواص عصـر حاضـر بیفکنـیم، بـه حقیقـت توحیـد وهمچنین به انحرافی که دامنگیر دین شده است پی می‌بریم.

باب (۱۶): در مورد این ارشاد الله تعـالی: ﴿حَتَّىٰٓ إِذَا فُزِّعَ عَن قُلُوبِهِمۡ قَالُواْ مَاذَا قَالَ رَبُّكُمۡۖ قَالُواْ ٱلۡحَقَّۖ وَهُوَ ٱلۡعَلِيُّ ٱلۡكَبِيرُ ٢٣﴾. [سبأ: ۲۳].

«تا زمانی که اضطراب از دلهای آنان زایل گردد (و فرمان از ناحیه او صـادر شود؛ در این هنگام مجرمان به شفیعان) می‌گویند: «پروردگارتان چـه دسـتوری داده؟» می‌گویند: «حق را (بیان کرد و اجازه شـفاعت دربـاره مسـتحقان داد)؛ و اوست بلندمقام و بزرگ‌مرتبه».

از ابوهریره ﷺ روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «إِذَا قَضَى اللَّهُ الأَمْرَ فِي السَّمَاءِ ضَرَبَتِ الْمَلائِكَةُ بِأَجْنِحَتِهَا خُضْعَانًا لِقَوْلِهِ كَأَنَّهُ سِلْسِلَةٌ عَلَى صَفْوَانٍ يُنفِذُهم ذلك، ﴿حَتَّىٰٓ إِذَا فُزِّعَ عَن قُلُوبِهِمۡ قَالُواْ مَاذَا قَالَ رَبُّكُمۡۖ قَالُواْ ٱلۡحَقَّۖ وَهُوَ ٱلۡعَلِيُّ ٱلۡكَبِيرُ ٢٣﴾. فَيَسْمَعُهَا مُسْتَرِقُ السَّمْعِ وَمُسْتَرِقُ السَّمْعِ هَكَذَا بَعْضُهُ فَوْقَ بَعْضٍ وَصَفَه سُفْيَانُ بن عيينه بِكَفِّهِ فَحَرَّفَهَا وَبَدَّدَ بَيْنَ أَصَابِعِهِ فَيَسْمَعُ الْكَلِمَةَ فَيُلْقِيهَا إِلَى مَنْ تَحْتَهُ ثُمَّ يُلْقِيهَا الآخَرُ إِلَى مَنْ تَحْتَهُ حَتَّى يُلْقِيَهَا عَلَى لِسَانِ السَّاحِرِ أَوِ الْكَاهِنِ فَرُبَّمَا أَدْرَكَه الشِّهَابُ قَبْلَ أَنْ يُلْقِيَهَا وَرُبَّمَا أَلْقَاهَا قَبْلَ أَنْ يُدْرِكَهُ فَيَكْذِبُ مَعَهَا مِائَةَ كَذْبَةٍ فَيُقَالُ: أَلَيْسَ قَدْ قَالَ لَنَا يَوْمَ كَذَا وَكَذَا كَذَا وَكَذَا فَيُصَدَّقُ بِتِلْكَ الْكَلِمَةِ الَّتِي سَمِعَت مِنَ السَّمَاءِ». (بخاري).

«چون خدا در آسمان امری را فیصله مـی‌کند پرهـای فرشـتگان در مقابـل سخن خداوند، از ترس به لرزه در می‌آینـد. و وقـوع سـخن پروردگـار، چنـان محکم است که گویی زنجیری بر سنگ سختی کوبیده می‌شود. و پس از اینکـه ترس و دلهره از دلهایشان بر طرف می‌گردد. به همدیگر می‌گویند: پروردگامـان چه گفت: می‌گویند: (فلان سخن) حق را گفت و او بلندمرتبه و بـزرگ اسـت. شیاطین برای استراق سمع (پشت درهای آسمان) یکی بعد از دیگری در کمین نشسته‌اند. (در اینجا فاصلۀ انگشتانش را نشان داد و گفـت: اینطـور زنجیـر وار ردیف هستند). و سخنی را که می‌شنوند به دیگری منتقل می‌کنند تا به ساحر و

کاهن برسد».

البته قبل از اینکه سخن به زمین منتقل بشود، شهابی او را دنبال می‌کند که گاهی به او اصابت می‌کند و گاهی هم اصابت نمی‌کند و بهر حال وقتی سخن بدست ساحر می‌رسد، او آنرا با صد دروغ آمیخته کرده و بخورد مردم می‌دهد. بعد از اینکه آن رویداد اتفاق می‌افتد، مردم می‌گویند: مگر فلانی در فلان روز چنین نگفته بود. بخاطر همان یک سخن راست مردم او را تصدیق می‌کنند. (و توجهی به آن همه که دروغ گفته نمی‌کنند).

وعن النوّاس بن سمعان ﷺ قال: قال رسول الله ﷺ: «إذا أراد الله تعالى أن يُوحِيَ بالأمر تكلّم بالوَحي أخَذَتِ السَّماوات منه رجفة، (أوقال: رعدةٌ شديدة) خوفاً مِن الله، فإذا سَمِعَ ذلك أهلُ السَّماوات صَعِقوا، و خَرّوا لله سُجَّداً فيكون أوَّل من يرفع رأسه جبريلُ، فيكلّمه الله مِن وَحيه بما أراد، ثُمَّ يَمُرُّ جبريلُ على الملائكة: كلّما مرَّ بسماءٍ سأله ملائكتها: ماذا قال رَبُّنا يا جبريلُ؟ فَيقول: قال الحقَّ و هُو العليّ الكبير، فَيقولون كلّهم مثل ما قال جبريل، فَيَنتهي جبريل بالوَحي إلى حيثُ أمره الله ﷻ». (تفسيرابن كثير وتفسير طبري). «وقتی خدا بخواهد امری صادر بکند و وحی بفرستد، آسمانها از ترس به لرزه در می‌آیند و ساکنان آسمانها (فرشتگان) به سجده می‌افتند، اولین کسیکه سرش را بر می‌دارد، جبرئیل است. خداوند آنچه را می‌خواهد به او دستور می‌دهد. آنگاه جبرئیل از کنار فرشتگان می‌گذرد. فرشتگان آسمانهای مختلف، از او می‌پرسند: پروردگارمان چه گفت: می‌گوید (سخن) حق را گفت و او بلندمرتبه و بزرگ است. فرشتگان نیز همین گفته را تکرار می‌کنند. تا اینکه جبرئیل فرمان خدا را اجرا می‌کند»[۱].

(۱) از آنجا که فرشتگان واقعاً آنگونه که حق معرفت الله می‌باشد او را

خلاصه آنچه در این باب بیان شد:

۱ـ تفسیر آیهٔ ﴿حَتَّىٰٓ إِذَا فُزِّعَ عَن قُلُوبِهِمۡ﴾.

۲ـ در مورد این آیه گفته شده است که ریشه‌های شـرک را در درون قلـب، می‌خشکاند. قطع می‌نماید. زیرا در آن، براهین روشنی برای ابطال شرک وجـود دارد خصوصاً علیه عقیده کسانی که بندگان نیک را صدا می‌کنند و به آنها ترس و امید دارند.

۳ـ تفسیر قول خداوند: ﴿قَالُواْ ٱلۡحَقَّۖ وَهُوَ ٱلۡعَلِيُّ ٱلۡكَبِيرُ ٢٣﴾.

٤ـ علت سؤال فرشتگان.

٥ـ پاسخ آنها توسط جبریل.

٦ـ اولین کسیکه سر از سجده بر می‌دارد جبریل است.

= می‌شناسد و از صفات جلال و جبروت و ملکوتش اطلاع دارند، با به صـدا در آمدن زنگ وحی، ترسی فوق العاده آنها را فرا می‌گیرد.

خداوند دارای صفات جلال وهم دارای صفات جمال مـی‌باشـد. از صـفات جلالش ترس و اضطراب دلها را فرا می‌گیرد و حقا که جلال و هیبت واقعی به الله اختصاص دارد و شایستهٔ کسی دیگر نیست. زیرا او کمال مطلق است و نـه کسی دیگر. اما صفاتی که مخلوقاتش به آن متصـف مـی‌باشـند صـفات کمـال نیستند. مثلاً حیات مخلوق، حیات کـاملی نیسـت از اینـرو مـرگ بـه سـراغش می‌آید و به حیاتش خاتمه می‌دهد. بیماری، فقر و ناتوانی از صـفات آنهاسـت. پس لازم است که مخلوق ناتوان و ناقص متوجه ذاتی بشود که کامـل اسـت و دارای صفات برجستهٔ جلال و جمال می‌باشد و آنهم کسی جز الله نیست.

۷ـ تمامی ساکنان آسمان از او می‌پرسند و او پاسخ همهٔ آنها را می‌دهد.

۸ـ سجده کردن و بیهوش شدن عام است و همهٔ ساکنان آسمان را در بر می‌گیرد.

۹ـ لرزش آسمانها در مقابل فرمان الله.

۱۰ـ دستور الله، توسط جبریل به اجرا در می‌آید.

۱۱ـ استراق سمع توسط شیاطین.

۱۲ـ یکی بعد از دیگری قرار گرفتن آنها.

۱۳ـ تعقیب آنها توسط شهاب‌ها.

١٤ـ گاهی شهاب به شیطان اصابت می‌کند و سخن به ساحر نمی‌رسد، گاهی هم قبل از اینکه شهاب به او اصابت بکند سخن را منتقل می‌کند.

۱۵ـ ساحر و کاهن گاهی راست نیز می‌گویند.

١٦ـ آنها با یک راست، صد دروغ می‌آمیزند.

۱۷ـ آنها دروغهایشان را با همان خبر آسمانی، تأیید می‌نمایند.

۱۸ـ مردم چقدر برای پذیرفتن باطل آمادگی دارند که به دروغهای او توجهی ندارند فقط به همان یک سخن راست استناد می‌ورزند.

۱۹ـ یکی به دیگری آن سخن را منتقل می‌کنند و آنرا به خاطر می‌سپارند.

۲۰ـ اثبات صفات باریتعالی بر خلاف عقیدهٔ اشعریهای معطله.

۲۱ـ اثبات این امر که لرزش آسمانها و فرشته‌ها و بیهوش افتادن از ترس الله است.

۲۲ـ آنها به هنگام صدور امر الله، به سجده می‌افتند.

باب (۱۷): در مورد شفاعت.

و این قول خداوند که می‌فرماید: ﴿وَأَنذِرۡ بِهِ ٱلَّذِينَ يَخَافُونَ أَن يُحۡشَرُوٓاْ إِلَىٰ رَبِّهِمۡ لَيۡسَ لَهُم مِّن دُونِهِۦ وَلِيّٞ وَلَا شَفِيعٞ لَّعَلَّهُمۡ يَتَّقُونَ ٥١﴾ [انعام: ٥١].

«و به وسیله آن (قرآن)، کسانی را که از روز حشر و رستاخیز می‌ترسند، بیم ده! (روزی که در آن،) یاور و سرپرست و شفاعت‌کننده‌ای جز او (خدا) ندارند؛ شاید پرهیزگاری پیشه کنند».

همچنین ارشاد باریتعالی است: ﴿قُل لِّلَّهِ ٱلشَّفَٰعَةُ جَمِيعٗا﴾ [زمر: ٤٤].

«بگو: تمام شفاعت از آن خداست».

همچنین می‌فرماید: ﴿مَن ذَا ٱلَّذِي يَشۡفَعُ عِندَهُۥٓ إِلَّا بِإِذۡنِهِۦ﴾ [بقره: ٢٥٥].

«کیست که در نزد او، جز به فرمان او شفاعت کند؟!».

و در جائی چنین می‌فرماید: ﴿وَكَم مِّن مَّلَكٖ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ لَا تُغۡنِي شَفَٰعَتُهُمۡ شَيۡـًٔا إِلَّا مِنۢ بَعۡدِ أَن يَأۡذَنَ ٱللَّهُ لِمَن يَشَآءُ وَيَرۡضَىٰٓ ٢٦﴾. [نجم: ٢٦].

«و چه بسیار فرشتگان آسمانها (با آن مقام و منزلتشان) شفاعت آنها سودی نبخشد مگر پس از آنکه خدا برای هر کس بخواهد و راضی باشد اجازه (شفاعت) دهد!»[1].

(۱) مناسبت این باب با دو باب سابق کاملاً آشکار است. زیرا وقتی برای کسانی که پیامبر و یا اولیاء الله را صدا می‌کنند، اقامه حجت کنی و از توحید ربوبیت استدلال بنمائی می‌گویند: ما اینرا قبول داریم ولی اینها بزرگان دین و دوستان خدا می‌باشند و نزدخدا جایگاه بخصوصی دارند، ما به دامان آنها چنگ می‌زنیم تا شفاعت ما را پیش الله بکنند.

شیخ انگشت روی آخرین دست آویز مشرکین بلاد اسلامی گذاشته که =

= عبارت است از شفاعت. وقتی با آنان از شرک سخن بگویی، فوراً عمل خود را توجیه می‌کنند و می‌گویند: این از باب شفاعت است.

شفاعت در واقع نوعی دعا است. وقتی کسی می‌گوید: «**استشفع برسول اللّه**» یعنی از رسول الله ﷺ می‌خواهم که برایم دعا و طلب بکند در نزد خدا. برای اینکه خداوند است که به پیامبر الهام می‌کند که برای چه کسانی شفاعت کند، پس ما فقط از خدا می‌خواهیم که ما را از جمله کسانی قرار دهد که پیامبر برای ایشان شفاعت می‌کند.

و در بحثهای سابق و در روشنی آیات و روایات زیاد، متوجه شدیم که نباید در عبادت خداوند، کسی دیگر را با وی شریک کرد و صدا نمود، که یکی از این موارد طلب شفاعت از مردگان و از کسانی است که بیرون از دارتکلیف بسر می‌برند. بنابراین باید، دانست که طلب شفاعت از مردگان و خطاب قرار دادن آنها شرک اکبر می‌باشد. البته درخواست شفاعت از زندگان امری است مشروع و اشکالی ندارد.

چنانکه برخی از اصحاب نزد رسول الله ﷺ می‌آمدند و از او دعا می‌خواستند. البته هر شفاعت و دعا صد در صد قابل قبول نیست، بلکه پاره‌ای قبول و پاره‌ای رد می‌شود.

در آیهٔ: ﴿ وَأَنذِرۡ بِهِ ٱلَّذِينَ يَخَافُونَ ﴾ که بیان گردید خداوند شفاعت را منتفی می‌سازد مگر در حق اهل توحید و آنهم بشرط اینکه خداوند اجازه بدهد و از دو طرف شفاعت، راضی باشد.

پس شفاعت حق خدا و در محدودهٔ اختیارات اوست. و مؤمنان و سایر انسانها در واقع بجز خدا، کار ساز و شفیعی دیگر ندارند. از اینرو باید شفاعت، =

در جـایی دیگـر چنـین ارشـاد مـی‌فرمایـد: ﴿قُلِ ٱدۡعُواْ ٱلَّذِينَ زَعَمۡتُم مِّن دُونِ ٱللَّهِ لَا

= به اذن و اجازه و رضای خداوند انجام گیرد. چنانکه در این آیات تصریح شـده اسـت: ﴿مَن ذَا ٱلَّذِي يَشۡفَعُ عِندَهُۥٓ إِلَّا بِإِذۡنِهِۦ﴾ و: ﴿وَكَم مِّن مَّلَكٖ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ لَا تُغۡنِي شَفَٰعَتُهُمۡ شَيۡـًٔا إِلَّا مِنۢ بَعۡدِ أَن يَأۡذَنَ ٱللَّهُ لِمَن يَشَآءُ وَيَرۡضَىٰٓ ٢٦﴾. در آیهٔ اول خاطر نشان شده است کـه هیچ کس نمی‌تواند بدون اجازهٔ خدا برای کسی شفاعت و سفارشـی بکنـد نـه فرشته‌ای و نه ولی و پیغمبری. بلکه این خداوند است که مالک شفاعت است و او به هر کس بخواهد توفیق این کار را می‌دهد و تا او اجازه ندهد کسی لب به شفاعت نخواهد گشود.

و در آیهٔ بعدی می‌فرمایـد: ﴿لِمَن يَشَآءُ﴾. یعنـی بـرای کسـیکه خـدا بخواهـد: ﴿وَيَرۡضَىٰٓ﴾. یعنی از شفاعت کننده و همچنـین کسـی کـه در حـق وی شـفاعت صورت می‌گیرد، راضی و خشنود باشد.

این شرایط بخاطر آنستکه بشر قلباً وابسته به هیچ یک از مخلوقات نباشـد، و گمان نکند که فلانی دارای مقام شفاعت مطلق است و سـفارش او را خداونـد، رد نخواهد کرد؛ مانند اعتقادی که مشرکین نسبت به معبودان باطل خود داشتند.

از اینرو معلوم شد که شفاعت فقط بدست خدا اسـت وفقـط او بـه هـر کـه بخواهد و برای هر کس که بخواهد اجازهٔ شفاعت خواهد داد، پس نباید انسـان متوجه بندگان بشود بلکه متوجه همان ذاتـی بشـود کـه شـفاعت از آن او و در مِلک اوست. یقیناً رسول الله ﷺ روز قیامت شفاعت خواهد کرد اما بـا اجـازهٔ الله و برای کسیکه الله بخواهد. پس ما باید از خدا اینطور مسألت بکنـیم: «اللّهـم شفِّع فينا نبيك». بار الها! پیامبرت را در حق ما، شفیع بگردان.

يَمۡلِكُونَ مِثۡقَالَ ذَرَّةٖ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَلَا فِي ٱلۡأَرۡضِ وَمَا لَهُمۡ فِيهِمَا مِن شِرۡكٖ وَمَا لَهُۥ مِنۡهُم مِّن ظَهِيرٖ ﴿٢٢﴾ وَلَا تَنفَعُ ٱلشَّفَٰعَةُ عِندَهُۥٓ إِلَّا لِمَنۡ أَذِنَ لَهُۥ﴾ [سبا: ۲۲- ۲۳].

«بگو: کسانی را که غیر از خدا (معبود خود) می‌پندارید بخوانید! (آنها هرگز گرهی از کار شما نمی‌گشایند، چرا که) آنها به اندازه ذره‌ای در آسمانها و زمین مالک نیستند، و نه در (خلقت و مالکیت) آنها شریکند، و نه یاور او (در آفرینش) بودند. هیچ شفاعتی نزد او، جز برای کسانی که اذن داده، سودی ندارد»[1].

ابوالعباس، احمد بن تیمیه (رحمه الله) می‌گوید: «خداوند در اینجا بجز خود سایر چیزها و کسانی را که مشرکین به آنها دل بسته بودند، نفی فرمود. مالکیت دیگران و شریک بودن آنها و یا اینکه کسی از آنان معاون او باشد همه را منتفی اعلام کرد».

---

(۱) در آیۀ: ﴿قُلِ ٱدۡعُواْ ٱلَّذِينَ﴾ چند چیز بیان شده است که عبارت‌اند از:

۱ـ نفی مالکیت مطلق برای کسانی که مشرکین آنها را شریک الله می‌دانند: ﴿لَا يَمۡلِكُونَ مِثۡقَالَ ذَرَّةٖ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَلَا فِي ٱلۡأَرۡضِ﴾

۲ـ نفی شراکت آنها با الله در هیچ قسمتی از زمین و آسمان و یا در چرخاندن نظام آنها: ﴿وَمَا لَهُمۡ فِيهِمَا مِن شِرۡكٖ﴾

۳ـ نفی اینکه کسی از آنها معاون یا منشی الله باشد: ﴿وَمَا لَهُۥ مِنۡهُم مِّن ظَهِيرٖ ﴿٢٢﴾﴾

٤ـ نفی شفاعت کسی بدون اجازۀ الله: ﴿وَلَا تَنفَعُ ٱلشَّفَٰعَةُ عِندَهُۥٓ إِلَّا لِمَنۡ أَذِنَ لَهُۥ﴾ پس شفاعت را منتفی داشت مگر به اجازۀ الله و در مورد کسیکه او بخواهد.

باقی می‌ماند مسالهٔ شفاعت که، در آخر آیه تصریح نمود که شفاعت هم شامل هر کس نمی‌شود بلکه: ﴿وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ٱرْتَضَىٰ﴾ [الأنبياء: ۲۸]. «و آنها جز برای کسی که خدا راضی (به شفاعت برای او) است شفاعت نمی‌کنند».

پس شفاعتی که مشرکین منتظر آن هستند و فکر می‌کنند روز قیامت در حق آنها، اتفاق خواهد افتاد، توسط قرآن به این صراحت مردود اعلام شد.

رسول الله ﷺ فرموده است که ایشان روز قیامت در محضر الله، نخست به سجده می افتند و به ستایش او می‌پردازند، آنگاه به ایشان گفته می‌شود سرتان را بردارید، بگوید: تا بشنویم و بخواهید تا بدهیم و شفاعت کنید تا بپذیریم.

چنانکه ابوهریره ﷺ از رسول الله ﷺ، پرسید: خوشبخت‌ترین انسانی که شفاعت تو در حقش پذیرفته می‌شود، چه کسی است؟ فرمود: کسیکه «لا إله إلا الله» را مخلصانه و از ته دل گفته باشد.

پس روشن شد که شفاعت رسول الله ﷺ فقط شامل مخلصین در دین و توحید و آنهم به اجازهٔ الله، می‌شود نه شامل مشرکین. و این فضل و بخشش خداوند است که شامل اهل اخلاص می‌گردد.

طوری که گناهان آنها را توسط دعا و شفاعت کسیکه اجازهٔ آنرا داشته باشد، مغفرت می‌کند و از شفاعت کننده نیز بدینصورت تجلیل بعمل می‌آورد و او را به مقام شامخ «محمود» می‌رساند. پس شفاعتی که قرآن آنرا منتفی می‌داند، شفاعتی است که شرک‌آمیز باشد. و اما شفاعت بر حق، همان است که به اجازهٔ خدا صورت می‌گیرد و شفاعتی است ثابت و غیر قابل انکار و آنهم طبق فرموده رسول گرامی اسلام، شامل موحدین مخلص می‌شود». پایان سخن ابو العباس[۱].

---

(۱) خلاصهٔ این بحث چنین است که شفاعت بمعنی دل بستن به فلان بزرگ =

خلاصه آنچه در این باب بیان شد:

۱ـ تفسیر آیاتی که بیان شد.

۲ـ شفاعتی که شرعاً مردود است.

۳ـ شفاعتی که شرعاً مقبول است.

٤ـ شفاعت کبرای همان مقام محمود است.

٥ـ رسول الله ﷺ چگونه شفاعت خواهند کرد؟(رسول الله ﷺ اول سجده می‌کنند و هنگامی که به او اجازه داده شد شفاعت می‌کند).

٦ـ خوشبخت‌ترین و شایسته‌ترین انسان به شفاعت کیست؟.

۷ـ شفاعت در حق مشرک انجام نمی‌پذیرد.

۸ـ بیان شفاعت واقعی.

= و ولی و کمک خواستن از او، باطل و مردود می‌باشد.

و این سخن مشرکان که می‌گفتند: ﴿هَٰٓؤُلَآءِ شُفَعَٰٓؤُنَا عِندَ ٱللَّهِ﴾ (اینها سفارش ما را نزد الله می‌کنند) سخنی است مردود. و شفاعت فقط به موحدان مخلص اختصاص خواهد داشت. و هر گونه شفاعت خواستن از غیر الله، شرک اکبر می‌باشد و هیچ سودی جز ضرر برای صاحب خود، نخواهد داشت.

باب (۱۸): در مورد این سخن پروردگار که می‌فرماید: ﴿إِنَّكَ لَا تَهۡدِي مَنۡ أَحۡبَبۡتَ وَلَٰكِنَّ ٱللَّهَ يَهۡدِي مَن يَشَآءُۚ وَهُوَ أَعۡلَمُ بِٱلۡمُهۡتَدِينَ ٥٦﴾ [قصص: ٥٦].

«تو نمی‌توانی کسی را که دوست داری هدایت کنی؛ ولی خداوند هر کس را بخواهد هدایت می‌کند؛ و او به هدایت یافتگان آگاهتر است»[1].

از ابن مسیب و او از پدرش روایت می‌کند که وقتی ابوطالب در حال وفات بود، رسول الله نزد وی آمد. در آن لحظه، عبد الله بن امیه و ابوجهل نیز حضور داشتند. رسول الله ﷺ به ابوطالب گفت: «**يا عمّ قل: لا إله إلا اللّه كلمة أحاج لك بها عند اللّه**». **يعني: لا إله إلا اللّه** بگو. من با این کلمه برایت نزد خدا، اقامۀ حجت خواهم کرد.

آندو به ابوطالب گفتند: مگر می‌خواهی آئین عبدالمطلب را رها کنی؟ رسول الله ﷺ دوباره دعوتش را تکرار کرد آنها نیزسخن خود تکرار کردند. تا اینکه

---

(۱) در ﴿لَا تَهۡدِي﴾ نفی هدایت واقعی از رسول الله ﷺ شده است. گرچه هدایت بمعنی نشان دادن راه کار و مشغلۀ رسول الله ﷺ بوده است اما هدایت بمعنی پذیرفتن حق چیزی است که فقط بدست الله می‌باشد زیرا فقط او بر قلبها تسلط دارد نه کسی دیگر. حتی کسانی را که رسول الله ﷺ دوست داشته حق را بپذیرند، نتوانسته است که حق و حقیقت را وارد قلبهای آنان بکند.

بنابر این هر جا که هدایت به رسول الله ﷺ نسبت داده شده است مانند: ﴿وَإِنَّكَ لَتَهۡدِيٓ إِلَىٰ صِرَٰطٖ مُّسۡتَقِيمٖ ٥٢ صِرَٰطِ ٱللَّهِ﴾ همان هدایت نوع دوم یعنی نشان دادن راه که کار هر پیامبر و هر دعوت کننده بسوی الله می‌باشد.

پس وقتی که دادن هدایت واقعی از دایرۀ اختیار، محمد رسول الله ﷺ بیرون است قطعاً از دایرۀ اختیار دیگران بطریق اولی بیرون خواهد بود.

آخرین سخن ابوطالب این بود کـه مـن کـیش و دیـن عبـدالمطلب را تـرجیح می‌دهم. و از گفتن کلمهٔ توحید انکار ورزید. رسول الله ﷺ فرمود: «**لأستغفرنَّ لك ما لم أنه عنك**». یعنی: مادام که ممنوع نشده‌ام برایت طلب استغفار می‌کـنم. آنگاه خداونـد، ایـن آیـه را نـازل فرمـود: ﴿ مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَن يَسۡتَغۡفِرُواْ لِلۡمُشۡرِكِينَ ﴾ [التوبه: ١١٣]

«برای پیامبر و مؤمنان، شایسته نبود که بـرای مشـرکان (از خداونـد) طلـب آمرزش کنند».

همچنین این آیه نیز در مورد ابوطالب نـازل گردیـد: ﴿ إِنَّكَ لَا تَهۡدِي مَنۡ أَحۡبَبۡتَ وَلَٰكِنَّ ٱللَّهَ يَهۡدِي مَن يَشَآءُۚ وَهُوَ أَعۡلَمُ بِٱلۡمُهۡتَدِينَ ٥٦ ﴾[(١)].

---

(١) در حدیث ابن مسیب، عرضه کردن اسلام توسط رسول الله ﷺ بـه ابـو طالب بیان گردید و اینکه پیامبر به ایشـان قـول داد کـه بـرایش از خـدا طلـب آمرزش بنماید و این کار را نیز انجام داد ولی آیـا اسـتغفار رسـول الله ﷺ بـه حال وی تأثیری گذاشت؟ خیر. زیرا استغفار و شـفاعت بـرای انسـان مشـرک، سودمند واقع، نمی‌شود. از اینرو خداوند، پیامبرش را از این کـار منـع سـاخت پس وقتی رسول الله ﷺ در حـال حیـات از اسـتغفار بـرای مشـرکین ممنـوع گردید، چگونه اجازه خواهد داشت که در برزخ برای مشرکینی کـه او را صـدا می‌کنند و از او طلب شفاعت می‌نماینـد، و بـه نـام او نـذر مـی‌کننـد یـا ذبـح می‌نمایند، طلب آمرزش بکند؟!

خلاصه آنچه در این باب بیان شد:

۱ـ تفسیر آیۀ: ﴿إِنَّكَ لَا تَهۡدِي مَنۡ أَحۡبَبۡتَ﴾.

۲ـ تفسیر آیۀ: ﴿مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ﴾

۳ـ اینکه رسول الله ﷺ فرمود: بگو: «لا إله إلا اللّٰه» هدف فقط گفتن با زبان نبود بلکه هدف اقرار کردن و ایمان آوردن به یگانگی الله بود. بر خلاف تفسیری که اهل کلام از «لا إله إلا اللّٰه» دارند.

٤ـ ابوجهل و همراهش می‌دانستند که هدف از گفتن «لا إله إلا اللّٰه» چیست؟ پس خدا زشت بگرداند چهرۀ آن مسلمان نمائی را که ابوجهل از وی نسبت به معنی اسلام عالم تر است.

٥ـ سعی و تلاش رسول الله ﷺ برای مسلمان کردن عموی خود.

٦ـ این حدیث، سخن کسانی را که عبد المطلب را مسلمان قلمداد می‌کنند، مردود می‌داند.

۷ـ استغفار رسول الله ﷺ، در حق ابوطالب و عدم مغفرت او و ممنوع شدن رسول الله ﷺ از این کار.

۸ـ ضرر یار و دوست بد.

۹ـ ضرر پیروی کورکورانه از گذشتگان و تعظیم آنان.

۱۰ـ شبهه‌ای که بیانگر اعتقاد اهل باطل است همین استدلالی است که ابوجهل کرد.

۱۱ـ اعمال به خاتمه بستگی دارد. اگر ابوطالب قبول می‌کرد به نفعش بود.

۱۲ـ استدلال پیروی از گذشتگان چه مغالطه‌ای بزرگ است که همین سخن، آنها را قانع می‌کرد و از پذیرفتن حق باز می‌داشت.

باب (۱۹): در مورد اینکه انگیزهٔ کفر ورزیدن بنی آدم و ترک نمودن دین الله، افراط در گرامی‌داشت بزرگان است[1].

(۱) شیخ در این بحث می‌خواهد بگوید که سبب اصلی شرک در این امت و امتهای پیشین، احترام و بزرگداشت بیش از حد شخصیت‌های مذهبی بوده و هست. چیزی که خدا و پیامبرش ما را از آن بر حذر داشته‌اند.

زیاده‌روی و از حد گذشتن را «غلو» می‌نامند. یعنی سبب اصلی کفر و شرک مردم، زیاده روی در تعریف و تمجید و بزرگداشت بعضی از انسانهای دینی و مذهبی است.

مراد از صالحین، پیامبران، اولیاء و تمام کسانی می‌باشند که بندگان مقرّب و نیکی شناخته می‌شده‌اند.

در مورد بندگان نیک به ما اجازه داده شده است که آنها را بخاطر الله دوست داشته و گرامی بداریم و در علم و درستکاری از آنان پیروی کنیم و از سنتها و دستورات پیامبران اطاعت کنیم و در صورت نیاز، به نصرت و یاری آنان بشتابیم و ... اما اینکه در محبت آنها تا جائی برسیم که به آنها بعضی از خصوصیات الوهیت را نسبت بدهیم و بگوئیم علم غیب می‌دانسته یا وجود او باعث بقای دنیا است و ... اینها ناجایز و حرام، می‌باشند.

چنانکه بوصیری در قصیدهٔ مشهورش، در مورد رسول الله ﷺ می‌گوید:

لو ناسبت قدره آیاته عظما   أحیا اسمه حین یدعی دارس الرمم

یعنی هیچ یک از آیات خدا (و حتی قرآن) با پیامبر، برابری نمی‌کند. اگر اسم او را بر مرده‌ای که استخوانهایش پوسیده و از بین رفته است ببری زنده خواهد شد.

=

ارشاد باریتعالی است: ﴿يَٰٓأَهۡلَ ٱلۡكِتَٰبِ لَا تَغۡلُواْ فِي دِينِكُمۡ﴾[نساء: ۱۷۱].
«ای اهل کتاب! در دین خود، غلو (و زیاده روی) نکنید»[۱].

و از ابن عباس در مورد این آیۀ سورۀ نـوح: ﴿وَقَالُواْ لَا تَذَرُنَّ ءَالِهَتَكُمۡ وَلَا تَذَرُنَّ وَدّٗا وَلَا سُوَاعٗا وَلَا يَغُوثَ وَيَعُوقَ وَنَسۡرٗا ٢٣﴾ منقـول اسـت کـه «ود» و«سـواع» و«یغـوث» و «یعوق» و «نسر» نام انسانهای صالحی از قوم نوح بودند که بعـد از فـوت آنهـا شیطان به ملتشان چنین القا کرد که از آنها مجسـمه‌هـائی بسـازند و آنهـا را بـا نامهایشان نامگذاری کننـد قومشـان ایـن کـار را کردنـد ولـی آنهـا را عبـادت

= این سخن، انواع کفر و شرک و زیـاده روی را در بـر دارد و کسـانی کـه بـه مخلوق متوجه‌اند و خالق را ارج نمـی‌نهنـد بـه گفـتن اینگونـه اباطیـل عـادت کرده‌اند.

همچنـین تـرک محبـت صـالحین و عـدم اطاعـت از سـلف و گذشـتگان و بی‌مهری نسبت به آنان، جفا و ستم کاری است.

(۱) خداوند در آیۀ ۱۷۱ سورۀ نساء، اهل کتاب را از زیاده‌روی در امور دیـن منع می‌کند و این شامل هر نوع زیاده‌روی در مسایل مختلـف دینـی مـی‌باشـد، زیاده روی از حدی که الله تعیین کرده‌است.

وقتی به سر گذشت اهل کتاب که در قـرآن بیـان شـده اسـت نگـاه بکنـیم، می‌بینیم که آنها در تجلیل از بزرگانشان راه افراط در پیش گرفتند. مـثلاً نصـارا در مورد عیسی و مادرش و حواریون آنحضرت، دچار افراط شدند. و یهـود در مورد عزیر و موسی و علمای خود، افراط کردند و بعضی از خصائص الوهیـت از قبیل تدبیر امور، و تصرف در ملکوت الله را به آنها نسبت دادند.

نمی‌کردند تا اینکه نسلهای نخست از بین رفت و جهـل فراگیـر شـد، نسـلهای بعدی به عبادت آن مجسمه‌ها، روی آوردند. (بخاری)[١].

ابن قیم رحمه الله در این مورد می‌گوید: «بسیاری از علمای سلف گفتـه‌انـد که وقتی بزرگان اهل کتاب وفات می‌یافتند آنها در کنار قبرهایشان می‌ایسـتادند و بعداً مجسمه‌هائی از آنان می‌ساختند و پس از مدت طولانی بـه عبـادت آنـان روی می‌آوردند[٢].

از عمر ﷺ روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «**لا تطْرُونِي كَمَا أُطْرِيَ عيسى بن مَرْيَمَ وَإِنَّمَا أَنَا عَبْدٌ، فَقُولُوا: عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ**». (بخاري ومسلم).

«در حق من آنگونه که نصارا در حق عیسی بن مریم، افراط کردند شما افـراط

(١) «ود» ، «سواع» ، «یغوث» ، «یعوق» و «نسر» نامهای برخی از نیکان امـت نوح ﷺ بودند که بعد از وفاتشان شیطان بعنوان روح آنان حاضـر مـی‌شـد و آنها را وادار به تعظـیم آن روح مـی‌کـرد کـه بتـدریج از تعظـیم بـه تصـویر و مجسمه‌سازی و بت‌تراشی روی آورردند و نهایتاً مرتکب شرک گردیدند.

(٢) یعنی نخست تصویرها و مجسمه‌هـائی از بزرگـان خـود سـاختند، ولـی می‌دانستند که اینها قابـل پرسـتش نیسـتند. ولـی رفتـه رفتـه همـین تصـویر و مجسمه‌ها مشکل ساز شد و برای نسلهای بعدی که علم و توحید از میان آنـان رفت، وسیلهٔ شرک به خدا گردیدند.

و چه بسا شیطان داخل مجسـمه‌هـا قـرار مـی‌گرفـت و سـخن مـی‌گفـت و بدینصورت شیفتگی و اعتقاد آنان نسبت به مجسمه‌ها افزایش می‌یافـت. کـاری که چه بسا برای قبر پرستان اتفاق می‌افتد و آنها را به شرک ورزیـدن بـه خـدا وادار می‌سازد.

نکنید. جز این نیست که من بندهٔ الله هستم. پس بگوئید: بنده و رسول الله».

همچنین رسول الله ﷺ فرموده است: «إيّاكم والغلُوّ فإنّما أهلك مَن كان قبلكم الغُلُوّ».

«از زیاده روی و افراط پرهیز نمائید. زیرا کسانی را که قبل از شما بودند، زیاده روی آنها را نابود ساخت»[1].

همچنین در صحیح مسلم از ابن مسعود: این ارشاد رسول الله ﷺ نقل است که فرمود: «هلك المتنطعون قالها ثلاثاً». یعنی متجاوزین از حد، نابود شوند. و این جمله را سه بار تکرار کرد[2].

---

(۱) اما نهی رسول الله ﷺ از «غلو» و تجاوز بیش از حد، شامل همهٔ چیزها می‌شود. زیرا افراط و زیاده روی در هر کار، مذموم و میانه روی در همهٔ امور قابل تحسین است.

(۲) «متنطعون» یعنی اهل تکلف و کسانی که در گفتار و کردار از آنچه که خداوند گفته است تجاوز می‌نمایند. خلاصه اینکه شیخ در این بحث، احترام و بزرگداشت بیش از حد بزرگان دینی و مذهبی را یکی از انگیزه‌های اصلی کفر و شرک مردم معرفی کرده‌است. چنانکه قوم نوح ؑ، صا لحین خود را با وقوف بر قبرهایشان و ساختن مجسمه‌هایشان و سرانجام عبادت نمودنشان، به الوهیت رسانیدند. و نصارا، عیسی و حواریون او را بجائی رسانیدند که آنها را قابل پرستش قرار دادند. و برخی از این افراد امت نیز برای رسول خدا، بعضی ویژگیهای خدائی دادند، چیزی که خود رسول الله ﷺ از آن شدیداً نهی کرده است.

خلاصه آنچه که در این باب بیان شد:

١ـ با مطالعۀ این باب و باب بعدی به غربت و بی‌کسی اسلام و به قدرت الله که چگونه قلبها را وارونه می‌کند، پی می‌بریم.

٢ـ شناخت اینکه اولین شرک بر روی زمین افراط در حق بندگان نیک شروع شد.

٣ـ شناختن اولین چیزی که در دین انبیا تغییر ایجاد کرد و اسباب آن همراه با شناخت اینکه الله آنها را ارسال کرده است.

٤ـ شناخت این مطلب که چرا با وجود اینکه شرائع آسمانی و فطرتهای پاک آنرا رد می‌کند، مردم به بدعتها روی می‌آورند.

٤ـ سبب آمیخته کردن حق با باطل از اینجا آغاز شد:

الف ـ با بندگان نیک محبت داشتند.

ب ـ و برخی از دانشمندان و اهل خیر برای این منظور تصویرهای آنان را ساختند، و بعدیها که هدف این کار را نمی‌دانستند، گمان کردند که نسل گذشته چیزی دیگر(عبادت آنان) مقصودشان بوده است،(در صورتی که اینچنین نبود و آنها فقط احترام به بزرگان مقصودشان بود). پس از آن گمراه شدند و به عبادت آنان روی آوردند.

٦ـ تفسیر آیۀ سوره نوح.

٧ ـ خوی آدمی چنین است که بتدریج از حق فاصله می‌گیرد و به باطل نزدیک می‌شود.

٨ـ تحقق این مقوله از سلف صالح که گفتند: بدعت سبب کفر می‌شود. و اینکه بدعت نزد شیطان از گناه محبوبتر است، چونکه گناه، شخص می‌داند که

گنهکار است و توبه می‌کند، ولی مبتدع توبه نمی‌کند چون فکر می‌کند کار خوبی می‌کند.

۹ ـ سوء استفادهٔ شیطان از بدعتها، زیرا شیطان می‌داند که چه چیزی سبب بدعت می‌شود، گر چه کسی که بدعت را ایجاد می‌کند، ارادهٔ خیر داشته باشد.

۱۰ـ شناخت یک اصل کلی در عقیده که عبارت است از عدم افراط در تجلیل و بزرگداشت نیکان.

۱۱ـ ضرر توقف بر قبر، برای انجام عبادت و یا عمل نیکی.

۱۲ـ شناخت علت نهی از مجسمه سازی و فلسفهٔ دستور به نابودی آن.

۱۳ـ با اهمیت دانستن این عملکرد قوم نوح(که باعث گمراهی آنان شد).

١٤ـ جالب اینکه، اهل بدعت این داستان قوم نوح را در کتاب حدیث و تفاسیر، می‌خوانند ولی خداوند بر دلهایشان مهر زده است، طوری که این نوع اعمال را تأیید می‌کنند و خون و مال کسی را با اینگونه اعمال مبارزه بکنند، مباح می‌دانند.

۱۵ـ تصریح شده که هدف قوم نوح، شفاعت خواستن از آنان بود.

١٦ـ کسانی که بعد آمدند، گمان کردند که کسانی که صورتها و مجسمه‌ها را درست کرده‌اند، عبادت آنها را می‌خواستند.

۱۷ـ این سخن رسول الله ﷺ که فرمود: در حق من، آنطور که نصارا در حق عیسی راه افراط را در پیش گرفتند، افراط مکنید. سلام و درود الله بر رسول الله ﷺ که بصورت آشکار همه چیز را تبیین فرمود.

۱۸ـ این فرمودهٔ پیامبر ﷺ که فرمود: «**هلك المتنطعون**» یعنی اهل تکلف و افراط، هلاک بشوند.

۱۹ـ تصریح این مطلب که بتها بعد از اینکه علم، از بین رفت، مورد پرستش

واقع شدند، بیانگر اهمیت علم و خطر از بین رفتن آنست.

۲۰ـ علت از بین رفتن علم و دانش، مرگ علما بیان شده است.

باب (۲۰): سرزنش شدید کسیکه الله را نزد قبری، پرستش بکند تا چه رسد به اینکه خود صاحب قبر را پرستش نماید؟![1].

از عایشه روایت است که ام سلمه، همسر رسول الله ﷺ برای آن حضـرت ﷺ از کلیسائی که در حبشه دیده بود و درآن تصاویر وجود داشـت، تعریـف می‌کرد. رسول الله ﷺ فرمـود: «أُولَئِكَ إِذَا مات فيهم الرَّجُلُ الصَّالِحُ أو العبد الصالح بَنَوْا عَلَى قَبْرِهِ مَسْجِدًا، وَصَوَّرُوا فيه تِلْكِ الصُّوَرَ، أُولَئِكَ شِرَارُ الْخَلْقِ عِنْدَ اللَّهِ». فهؤلاء جَمَعُوا بين الفتنتين: فتنة القبور وفتنة التّماثيل. (بخاري).

---

(۱) این بحث و بحثهای آینده بیانگر آنسـت کـه رسـول الله ﷺ حریصـانه می‌کوشید تا امتش را از تمام راه‌ها و وسایلی که به شرک با خدا می‌انجامند، بر حذر بدارد.

یکی از راه‌های بارز شرک با خدا، عبادت در کنار قبور اسـت. بخـاطر اینکـه شما اگر در کنار قبر فلان انسان صالح، خدا را پرستش می‌کنید، یقیناً برای ایـن کارتان انگیزه‌ای دارید و انگیزه‌اش اینست که چون ایـن شـخص، اهـل تقـوا و صلاح بوده است، بی‌تردید عبادت مجاورت قبـر او بـرای شـما حامـل برکـت خواهد بود. این اعتقاد بتدرج در میان سایرین شیوع پیدا می‌کند و آنها زمینهای مجاور قبور صالحین را زمینهائی مبارک و مقدس تصور می‌کنند و بدینصـورت وارد مراحل شرک اکبر می‌گردند.

پس وقتی عبادت خدا در مجاورت قبور جایز نیست، چگونـه عبـادت خـود قبر جایز خواد بود؟!

قبرپرستان حتی دیوارها و بقول آنان حرم قبر و بناهای اطراف آنرا مقـدس و مبارک می‌پندارند و از آنها طلب حاجت می‌کنند و ...

«اینان وقتی از میانشان انسانی صالح فوت می‌کرد، بر قبرش مسجدی می‌ساختند ودر آن تصویرهائی نقاشی می‌کردند. اینها بدترین خلق نزد خدایند. اینها دو نوع فتنه و گناه را با هم مرتکب می‌شدند، یکی قبرپرستی دیگری تمثال و تصاویر»[1].

همچنین از عایشه روایت است که رسول الله ﷺ در بیماری وفات، پارچه شالی بر روی چهره خود کشیده بود، وقتی بیماریش شدت یافت آنرا بر داشت وفرمود: «لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْيَهُودِ وَالنَّصَارَى اتَّخَذُوا قُبُورَ أَنْبِيَائِهِمْ مَسَاجِدَ».

نفرین خدا بر یهود و نصارا که قبرهای انبیاء خود را مسجد قرار دادند.

بخاطر همین بود که قبر رسول الله ﷺ را آشکار نکردند تا مبادا مردم آنرا سجده‌گاه قرار دهند. (بخاری و مسلم)[2].

---

(۱) مسجد یعنی محل عبادت و مراد عبادتگاهائی است که آنها بالای قبر یا در کنار قبر بزرگانشان ساخته بودند. البته ناگفته پیدا است که این اماکن ابتدا برای عبادت خدا ساخته شده بود. و آن تصویرها نیز بخاطر این بود که مردم بیاد آنان بیفتند و در عبادتشان، خشوع بیشتری نصیبشان بشود.

رسول الله ﷺ در مورد آنها فرمود: «**شرار الخلق عند الله**». یعنی بدترین مخلوق خدا. زیرا آنها زمینهٔ شرک به خدا را برای بعدی‌ها فراهم نمودند و دو نوع فتنه ایجاد کردند یکی فتنهٔ ساختن مسجد بر قبر، و دیگری فتنهٔ تصویر و مجسمه سازی. این حدیث درس بزرگی است برای این امت تا در کنار و روی قبرها مسجد نسازند.

(۲) این حدیث از مهمترین احادیثی است که در آن از راه‌های منتهی به شرک، و از بنای مسجد بر قبرها و پرستش قبور انبیاء و صالحین شدیداً =

= نکوهش شده است. زیرا رسول الله ﷺ در آخرین روزهای زندگی و در حالی که با مرگ دست و پنجه نرم می‌کرد و پس از عمری که نهال توحیـد را در دل اصحاب خود غرس نموده بود، باز هم بخاطر اهمیـت والای ایـن مسـأله از آن غفلت نورزید و امتش و بویژه اصـحابش را از آن بـر حـذر داشـت و یهـود و نصارا را بخاطر ساختن مسجد روی قبور انبیاء خود نفـرین کـرد و خاطرنشـان ساخت که این کار، از گناهان کبیره است تا مبدا امتش به آن مبتلاء بشود.

مسجد قرار دادن قبر سه صورت دارد:

۱ـ اینکه قبر را سجده بکند و این زشترین صورت آن است.

۲ـ اینکه به سوی قبر نماز بخواند و هدفش سجدهٔ قبـر نباشـد بلکـه قبـر را وسیلهٔ قبول شدن نماز بداند.

۳ـ اینکه قبر را داخل مسجد قرار بدهند.

در ادامهٔ حدیث، عایشه ل می‌گوید: بخاطر همین، قبر رسول الله ﷺ را در انظار و در میان سایر مردم و مردگان بقیع، قرار نداند تا مبادا نسلهای بعدی آنرا سجده‌گاه قرار بدهند.

علت دیگری نیز برای این کار وجود داشت و آن حدیثی بود که ابـوبکر س از رسول الله ﷺ نقل کرد که پیـامبران در هـر قطعـه زمینـی وفـات کننـد، در همانجا باید دفن شوند.

برخی می‌پندارند که قبر رسول الله ﷺ داخل مسجد ایشان قـرار داده شـده است در حالی که چنین نیست بلکه قبر ایشان داخل حجره است که در آنزمان بیرون محوطهٔ مسجد بوده است و صحابه ش نیز بخاطر همـان وصـیت رسـول الله ﷺ که فرمود: «قبر مرا مسجد قرار ندهید» سه دیوار؛ یکی بعـد از دیگـری =

از جندب بن عبد الله روایت است که پنج روز قبل از وفات رسول الله ﷺ ازایشان شنید که فرمودند: «إِنِّي أَبْرَأُ إِلَى اللَّهِ أَنْ يَكُونَ لِي مِنْكُمْ خَلِيلٌ فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَدِ اتَّخَذَنِي خَلِيلا كَمَا اتَّخَذَ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلا وَلَوْ كُنْتُ مُتَّخِذًا مِنْ أُمَّتِي خَلِيلا لاتَّخَذْتُ أَبَا بَكْرٍ خَلِيلا أَلا وَإِنَّ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ كَانُوا يَتَّخِذُونَ قُبُورَ أَنْبِيَائِهِمْ مَسَاجِدَ أَلا فَلا تَتَّخِذُوا الْقُبُورَ مَسَاجِدَ إِنِّي أَنْهَاكُمْ عَنْ ذَلِكَ».(مسلم).

«من به خدا پناه می‌برم از اینکه یکی از شماها را دوست خویش قرار دهم. زیرا که خداوند، مرا دوست خویش قرار داده است همانطور که ابراهیم را دوست (خلیل) قرار داده بود. و اگر من کسی را از افراد امتم خلیل (دوست) قرار می‌دادم، ابوبکر را بر می‌گزیدم. آگاه باشید! امتهای قبل از شما قبور انبیاء خویش را مساجد قرار می‌دادند، مواظب باشید که شما قبور را مساجد نگیرید، من شما را از این کار باز می‌دارم».

بدینصورت رسول الله ﷺ در آخرین روزهای زندگیش، این کار را ممنوع

= میان قبر و مسجد رسول الله ﷺ ساختند. و اکنون که مسجد گسترش پیدا کرده ظاهراً اینطور به نظر می‌رسد که قبر آنحضرت ﷺ داخل مسجد قرار دارد، در حالی که چنین نیست.

حتی اصحاب پیامبر، چند متری از مسجد را با دیوارهائی که بین مسجد و قبر، قرار دادند اشغال کردند و این دلالت به فقه بسیار والای اصحاب پیامبر دارد.

این آخرین وصیت رسول الله ﷺ بود. ولی متأسفانه این کار در میان امت، انجام گرفت. که ساخت مساجد در کنار قبر و ایجاد قبر در کنار مسجد از راه‌های شرک به خدا می‌باشد. و یقیناً وسیلۀ چیزی منجر به خود آن چیز می‌گردد.

اعلام کرد و کسانی را که چنین کرده‌اند لعن و نفرین نمود. و اگر کسی روی به قبری فقط نماز بخواند بدون اینکه مسجدی بسازد، باز هم مشمول همین حکم

و همین لعن و نفرینها می‌شود. زیرا معنی این سخن راوی: «خشي أن يُتَّخذ مسجداً» همین است.

البته ظاهر است که اصحاب ﷺ قصد ساخت مسجد روی قبر رسول الله ﷺ را نداشتند. و هر جائی که در آن قصد نماز بکنند، مسجد نامیده می‌شود. چنانکه رسول الله ﷺ فرمود: «**جُعلت لي الأرض مَسجداً و طهوراً**».

در زمین برای من مسجد و وسیلهٔ پاکیزگی است.

از ابن مسعود ﷺ روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «**إِنَّ مِنْ شِرَارِ النَّاسِ مَنْ تُدْرِكُهُ السَّاعَةُ وَهُمْ أَحْيَاءٌ وَمَنْ يَتَّخِذُ الْقُبُورَ مَسَاجِدَ**». (احمد با سند جید وابوحاتم در صحیح خود).

از بدترین انسانها هستند کسانی که هنگام بر پائی قیامت زنده باشند و همچنین کسانی که قبرها را مسجد قرار می‌دهند.

بنابر این علما اتفاق دارند که سد راه چیزی که به شرک و به محرمات می‌انجامد فرض است. از اینرو خواندن نماز در مسجدی که روی قبر ساخته شده است جایز نیست.

چنانکه در تعلیقات بخاری روایتی از عمر ﷺ منقول است که ایشان، انس را دید که کنار قبری نماز می‌گزارد، گفت: «القبر، القبر» یعنی مواظب باش آنجا قبری وجود دارد. و این بیانگر آنست که نماز نزد قبرها، جایز نخواهد بود. زیرا این عمل از وسایل و راه‌هائی است که به شرک می‌انجامد.

در این حدیث کسانی که روی قبرها مسجد می‌سازند یا به سوی قبرها نماز

می‌خوانند، از بدترین انسانهای روی زمین بشمار رفته‌اند.

با توجه به این حدیث، اندکی به حال مسلمانان کنونی بیندیش و ببین که چگونه در شهرهای اسلامی گنبدهای بزرگ و شامخ روی قبرها می‌سازند و گرد آنها طواف می‌نمایند و نیازهای خود را عرضه می‌دارند. و چه داستانهائی در مورد اینکه قبر فلان بزرگ، مستجاب الدعوات و باب الحوائج و... می‌باشد، بیان می‌کنند، آنگاه غربت و بی‌کسی اسلام برایت آشکار می‌گردد.

بویژه وقتی ببینی که آنها این کارها را به نام اسلام و به نام توحید انجام می‌دهند. واقعاً غربتی که در زمان حاضر دامنگیر اسلام شده در هیچ زمانی دامنگیر آن نشده است. و اگر کسی آنان را از این کار باز دارد، او را متهم به افراط و نادانی و عدم درک اسلام می‌کنند. او آنها را به سوی الله می‌خواند و آنها او را به سوی آتش دوزخ دعوت می‌کنند. از خدا عفو و عافیت می‌طلبیم.

خلاصه آنچه که در این باب بیان شد:

١ـ ارشاد رسول الله ﷺ، در مورد کسیکه مسجدی نزد قبر انسان صالحی می‌سازد و لو اینکه نیتش درست باشد.

٢ـ ممنوع قرار دادن تصویر و مجسمه سازی و نکوهش شدید این کار.

٣ـ حساسیت رسول الله ﷺ نسبت به این امور چنانکه در این مورد سخن گفته بود، سپس تا پنج روز قبل از وفات و همچنین در لحظات پایانی عمر خود، در مورد پرهیز از آن توصیه نمود.

٤ـ حتی در مورد قبر خویش فرمود که آنرا مسجد قرار ندهید.

٥ـ این عمل از اعمال یهود و نصارا در مورد قبور انبیاءشان بوده است.

٦ـ نفرین کردن آنها بخاطر این کار.

۷ـ هدف رسول الله ﷺ، برحذر داشتن امت خویش از این کارها.

۸ـ علت اینکه چرا رسول الله ﷺ، در مقبره عام دفن نگردید.

۹ـ معنی مسجد قرار دادن قبر.

۱۰ـ یکی قرار دادن کسانی که قیامت بر آنها بر پا می‌شود با کسانی که قبور را مساجد قرار می‌دهند. بدینصورت عوامل ایجاد شرک و عواقب آنرا قبل از اینکه شرک بوقوع بپیوندد، بیان فرمود.

۱۱ـ رسول الله ﷺ پنج روز قبل از وفات خویش، در واقع اعتقادات دو گروه از اهل بدعت را که عبارت اند از: جهمیه و رافضی، مردود اعلام کرد. این دو گروه را علما، از همان هفتاد و دو گروه باطله دانسته‌اند. رافضیان(که امروزه خود را شیعه می‌نامند و در حقیقت اینها رافضی هستند.مترجم) ترویج دهندگان شرک و قبرپرستی می‌باشند و اولین کسانی هستند که بر روی قبرها مسجد ساختند.

۱۲ـ شدت بیماری رسول الله ﷺ هنگام وفات.

۱۳ـ مقام خلّت رسول الله ﷺ (خلیل بودن).

١٤ـ مقام خلّت از مقام محبت بالاتر است.

۱۵ـ تصریح به اینکه ابوبکر صدیق رضی الله عنه از سایر اصحاب، افضل می‌باشد.

١٦ـ در این سخن اشاره به خلافت ایشان نیز هست.

باب (۲۱): در مورد اینکه احترام و بزرگداشت بیش از حد قبور صالحین، آنها را به بت‌هایی که به غیر از الله پرستش می‌شوند، تبدیل می‌سازد[1].

در موطأ مالک (رحمه الله) آمده است که رسول الله ﷺ فرمود: «اللَّهُمَّ لا تَجْعَلْ قَبْرِي وَثَنَاً يُعْبَدُ اشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ عَلَى قَوْمٍ اتَّخَذُوا قُبُورَ أَنْبِيَائِهِمْ مَسَاجِدَ».

«بار الها، پس از من قبرم را بتی که مورد پرستش واقع بشود، قرار مده. و افزود، که خداوند بر ملتی که قبور انبیاء خود را مسجد قرار می‌دهند، شدیداً خشم می‌گیرد»[2].

---

(۱) در شریعت اسلام فرقی برای ساختار قبرها وجود ندارد. یعنی دلیلی در دست نیست که نشان دهد باید قبر انسان صالح از غیر آن مشخص باشد. بلکه قبرها باید ظاهری یک گونه داشته باشند یا به شکل کوهان شتر و یا چهار گوش باشند. اما اینکه برخی قبور صالحین را بر جسته‌تر می‌کنند یا روی آنها چیزهائی می‌نویسند یا آنها را مسجد قرار می‌دهند، همهٔ این امور، تجاوز از حدود شریعت قلمداد می‌شوند.

(۲) دعای رسول الله ﷺ که فرمود: «اللَّهُمَّ لا تَجْعَلْ قَبْرِي...» یعنی خدایا! این اتفاق برای قبرم نیفتد که به بتی و بتکده‌ای تبدیل بشود و مورد پرستش قرار بگیرد. این فرمودهٔ رسول الله ﷺ، بیانگر آنست که قبر نیز ممکن است به بتی تبدیل گردد.

و این یکی از اهداف مشرکین است که زمینه ساز آن، همان تجاوز از حد در بزرگداشت و احترام انبیاء می‌باشد.

«اشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ» یعنی خداوند بر قومی که قبور پیامران خود را مسجد قرار می‌دهند، بشدت خشمگین می‌شود.

و ابن جریر طبری بسندش از سفیان از منصور از مجاهد نقل کرده‌است کـه در مورد «لات» که در آیهٔ: ﴿أَفَرَءَيۡتُمُ ٱللَّٰتَ وَٱلۡعُزَّىٰ ١٩﴾ [الـنجم: ۱۹] از آن ذکـری

بمیان آمده و گفته است: شخصی بود که برای حجـاج آرد گنـدم و شـیر تهیـه میکرد وقتی مُرد، در کنار قبرش جهت تعظیم وی ایستادند. ابوالجـوزاء از ابــن عباس نیز نقل کرده که «لات» برای حجاج آرد گندم و شیر فراهم می‌کرد[۱].

همچنین از ابن عباس روایت است که رسـول الله ﷺ فرمـود: «**لَعَنَ رَسُولُ اللَّهِ ص زَائِرَاتِ الْقُبُورِ وَالْمُتَّخِذِينَ عَلَيْهَا الْمَسَاجِدَ وَالسُّرُجَ**» (**روایت سنن أربعه**).

رسول الله ﷺ زنانی را که قبرها را زیارت می‌کنند و همچنین کسانی را که روی قبرها مسجد می‌سازند و آنهارا چراغانی می‌کنند، نفرین کرده‌است[۲].

---

(۱) مجاهد در مورد این آیه: ﴿أَفَرَءَيۡتُمُ ٱللَّٰتَ وَٱلۡعُزَّىٰ ١٩﴾ می‌گویـد: لات، اسـم شخصی بود که برای آنان آرد گندم و شیر تهیه می‌کرد و چـون در میـان قـوم، بعنوان شخص خیِّر جا افتاده بود، پس از وفـاتش در احتـرام و بزرگداشــت او، راه افراط را در پیش گرفتند. در کنار قبر می‌ایستادند. و معتقد بودند که قبـرش باعث خیر و برکت است و در رفع ضـرر و جلـب منفعـت تـأثیر دارد و ... تـا اینکه قبرش به بتی تبدیل گشت.

(۲) اما در مورد حدیث ابن عباس در مورد نفرین کسیکه قبرها را چراغـانی می‌کند، باید گفت: چراغ گذاشتن و یا چراغانی کردن قبر، برای تعظیم و جلب توجه به آن است. و این هم بخاطر افراط در احترام و بزرگداشت صاحب قبـر، انجام می‌گیرد. وکسانی که چنین می‌کنند به نص حدیث، مـورد لعـن و نفـرین رسول الله ﷺ قرار می‌گیرند.

خلاصه آنچه در این باب بیان شد:

۱ـ تفسیر «اوثان».

۲ـ تفسیر عبادت.

۳ـ رسول الله ﷺ از چیزهائی پناه می‌خواست که خطر وقوع آنرا احساس می‌کرد.

٤ـ عمل امتهای سابق را که قبر پیامبران خود را مسجد قرار می‌دادند در ضمن نهی از مسجد قرار دادن قبر خود بیان داشت.

٥ـ شدت خشم و غضب الله بر این کار.

٦ـ مسألۀ مهم اینکه در مورد «لات» که از بزرگترین بتان عرب بود اطلاعات بدست آوردیم.

۷ـ شناخت اینکه محل پرستش لات، قبر انسان صالحی بوده است.

۸ـ اسم آن شخص لات بوده و آشنائی با وجه تسمیه آن

۹ـ نفرین بر زنانی که بکثرت از قبرستانها دیدن می‌کنند.

۱۰ـ نفرین بر کسیکه روی قبر، چراغ روشن می‌کنند یا آنها را چراغانی می‌نمایند.

باب (۲۲): در مورد پاسداری رسول الله ﷺ. از مرزهای توحید و مسدود کردن تمامی راه‌های منجر به شرک.

ارشاد باری‌تعالی است: ﴿لَقَدۡ جَآءَكُمۡ رَسُولٞ مِّنۡ أَنفُسِكُمۡ عَزِيزٌ عَلَيۡهِ مَا عَنِتُّمۡ حَرِيصٌ عَلَيۡكُم بِٱلۡمُؤۡمِنِينَ رَءُوفٞ رَّحِيمٞ ١٢٨ فَإِن تَوَلَّوۡاْ فَقُلۡ حَسۡبِيَ ٱللَّهُ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَۖ عَلَيۡهِ تَوَكَّلۡتُۖ وَهُوَ رَبُّ ٱلۡعَرۡشِ ٱلۡعَظِيمِ ١٢٩﴾ [التوبه: ۱۲۸-۱۲۹]. «به یقین، رسولی از خود شما بسویتان آمد که رنجهای شما بر او سخت است؛ و اصرار بر هدایت شما دارد؛ و نسبت به مؤمنان، رئوف و مهربان است، اگر آنها (از حق) روی بگردانند، (نگران مباش) بگو: خداوند مرا کفایت می‌کند؛ هیچ معبودی بحق جز او نیست؛ بر او توکل کردم؛ و او صاحب عرش بزرگ است»[1].

از ابوهریره ﷺ روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «لا تَجْعَلُوا بُيُوتَكُمْ قُبُورًا وَلا تَجْعَلُوا قَبْرِي عِيدًا وَصَلُّوا عَلَيَّ فَإِنَّ صَلاتَكُمْ تَبْلُغُنِي حَيْثُ كُنْتُمْ». (ابوداود با سند حسن). خانه‌هایتان را قبرستان مسازید. و قبر مرا محل جشن و تجمع قرار مدهید و برای من، درود بفرستید. زیرا از هر کجا درود بفرستید به

(۱) ﴿عَزِيزٌ عَلَيۡهِ مَا عَنِتُّمۡ﴾. یعنی این پیامبر، خیر خواه شماست و نمی‌خواهد که شما دچار رنج و مشقت بشوید.

﴿حَرِيصٌ عَلَيۡكُم﴾ شیفتهٔ شما و شیفته پیروزی شماست. ویکی از مواردی که ثابت می‌کند ایشان رنج و مشقت ما را نمی‌خواهد و شیفتهٔ سعادت ماست، اینکه از توحید پاسداری کرده و راه شرک را مسدود نموده است نیز بیانگر همین حرص و دلسوزی وی نسبت به ما است.

من می‌رسد[۱].

و از علی بن الحسین ﷺ روایت است که مردی را دید که سعی داشت خود را به جای خالی‌ای نزد قبر رسول الله ﷺ برساند و در آنجا دعا بکند. علی بن حسین او را از این کار بازداشت و گفت: برایت حدیثی را که از پدرم شنیده‌ام و او از جدم شنیده است روایت می‌کنم: رسول الله ﷺ فرموده است: «لا تَتَّخِذُوا قَبْرِي عِيدًا وَلا بُيُوتَكُمْ قُبُورًا وَ صلّوا فإن تسليمكم يبلغني حَيْثُمَا كُنْتُمْ». (رواه في المختارة).

قبر مرا محل جشن و تجمع قرار ندهید و خانه‌هایتان را قبرستان نسازید. و برای من درود بفرستید زیرا سلام (و درودهای) شما هر کجا باشید به من

(۱) در حدیث ابوهریره ﷺ آمده است که رسول الله ﷺ فرمود: «لاتَجْعَلُوا بيوتكم قبوراً وَلاتَجعَلوا قَبري عيداً ...» عید بر دو نوع است: عید از نظر مکان و عید از نظر زمان.

در اینجا رسول الله ﷺ امتش را از اینکه محل دفن وی را عید بگیرند و همیشه پروانه‌وار آنجا حضور پیدا کنند، و همچنین از اینکه زمانی را برای این کار در آن محل تعیین بکنند و جشن بگیرند، منع می‌فرماید. زیرا این کار بتدریج باعث تعظیم رسول الله ﷺ می‌گردد؛ تعظیمی که مختص پروردگار عالم است.

و چنین تعظیمی و چنین جشنی نهایتاً به شرک با الله می‌انجامد. بخاطر همین فرمود: که شما اگر سلام و درودی برای من داشته باشید، از هر کجا بفرستید، خداوند، آنرا به من خواهد رساند.

می‌رسد[۱].

خلاصه آنچه در این باب بیان شد:

۱ـ تفسیر آیهٔ: ﴿لَقَدۡ جَآءَكُمۡ رَسُولٞ مِّنۡ أَنفُسِكُمۡ﴾.

(۱) و این حسین بن علی است، که مردی را که قصد داشت نزد قبر رسول الله ﷺ بایستد و دعا بکند مانع شد و این عمل را نکوهش کرد.

پس رسول الله ﷺ پاسدار واقعی توحید بود و حتی راه‌هائی را که احتمال می‌رفت روزی وسیله‌ای برای شرک ورزیدن به الله باشند نیز مسدود کرد. که از جمله سفارشات ویژه ای در مورد قبر خویش نموده است. پس وقتی که قبر رسول الله ﷺ را نباید محل تجمع و عید قرار داد، چگونه چنین رفتاری با قبر افراد دیگر، جایز خواهد بود؟!

ولی متأسفانه برخی از افراد امت، این پاسداری رسول الله ﷺ را از توحید و این سفارشات ویژهٔ او را نادیده گرفته‌اند. و قبرهای بسیاری از بزرگان دین را محل سجده و محل جشن و تجمع قرار دادند و بر آنها بناهای بلند و گنبدهای شامخ ساختند و چراغانی کردند. و از راه‌های دور بقصد زیارت آنها رخت سفر بسته و با خود حیوان جهت قربانی نمودن و نذر و ... بردند.

و آنها را همچون کعبه مقدس پنداشته و طواف نمودند. و حتی از کعبه نیز مقدستر! این قبرپرستان، قبر فلان بزرگ و فلان ولی و پیامبر را آنچنان، مخلصانه و خاشعانه طواف می‌کنند که خانهٔ خدا را آنگونه طواف نمی‌کنند و در مقابل الله آنگونه سر تسلیم فرود نمی‌آوردند و این جز مقابله با الله و رسولش چیزی دیگری نیست.

٢ـ رسول الله ﷺ امتش را از مرزهای شرک کاملاً دور ساختند.

٣ـ شیفتگی رسول الله ﷺ و مهربانی و دلسوزی‌اش نسبت به ما.

٤ـ با وجودی که دیدن قبر رسول الله ﷺ از اعمال نیک بشمار می‌رود ولی ایشان از زیارت آن بصورت ویژه، منع ساختند.

٥ـ زیارت مکرر قبر را منع فرمودند.

٦ـ اینکه فرمود: «خانه‌هایتان را گورستان قرار ندهید» به خواندن نوافل در خانه‌ها تشویق فرمود.

٧ـ اصحاب اتفاق داشتند که نباید، در گورستان نماز خواند.

٨ـ علت اینکه فرمود: «درود وسلام شما، هر کجا باشید به من می‌رسد»، این بود که سعی نکنید حتماً برای این منظور نزد قبر من حاضر بشوید.

٩ـ در عالم برزخ اعمال امتش، ازجمله درود و سلام آنها، بر او عرضه می‌شود.



باب (۲۳): عده‌ای از این امت، بتها را خواهند پرستید[1].

(۱) شیخ در اینجا بعد از بیان توحید و فضایل آن و تحذیر از شرک و انـواع آن، پاسخ سؤالی که ممکن است در اذهان بعضی‌ها خطور بکند و آن اینست که گوینده‌ای بگوید: خداوند اسـلام را از افتـادن در لجنـزار شـرک محفـوظ نگـه داشته است زیرا رسول الله ﷺ می‌فرماید: «**يئس الشيطان أن يعبده المصلّون في جزيرة العرب**» یعنی شیطان از اینکـه در جزیـرۀ العـرب مـورد پرسـتش نمـاز گزاران واقع بشود، مأیوس و ناامید شده است.

و می‌داند که کسـی او را نخواهـد پرسـتید. بنـابراین، از راه‌هـای دیگـر وارد می‌شود و میان آنان جنگ و جدل ایجاد می‌کند.

در پاسخ باید گفت: که این استدلال درست نیست. زیرا در حدیث نیامده که شیطان را کسی نخواهد پرستید، بلکه آمده است که نمـازگزارن او را نخواهنـد پرستید. و هدف، نمازگزاران واقعی می‌باشند و این بدان معنی نیست که در این امت کسی از شیطان پیروی نخواهد کرد.

چنانکه دیدیم بسیاری از عربها بعد از وفات رسول الله ﷺ مرتـد شـدند و به عبادت شیطان روی آوردند. و عبـادت شـیطان یعنـی حـرف شـنوی از او و روی گردانی از دین خدا، چنانکه می‌فرماید: ﴿أَلَمۡ أَعۡهَدۡ إِلَيۡكُمۡ يَٰبَنِيٓ ءَادَمَ أَن لَّا تَعۡبُدُواْ ٱلشَّيۡطَٰنَ﴾ پیروی از شیطان و از دستوراتش و شرک ورزیدن بـه خـدا و تـرک ایمان و ... اینها همه جزو عبادت شیطان محسوب می‌شوند.

«أوثان» جمع وَثَن است یعنی هر چیزی که جز الله مورد پرستش واقع بشـود و مردم ضرر و فایدۀ خود را وابسته به آن بدانند چه بتی باشـد و چـه قبـری و چه دیوار و چه انسان صالحی.

خداونـد مـی‌فرمایـد: ﴿أَلَمۡ تَرَ إِلَى ٱلَّذِينَ أُوتُواْ نَصِيبٗا مِّنَ ٱلۡكِتَٰبِ يُؤۡمِنُونَ بِٱلۡجِبۡتِ وَٱلطَّٰغُوتِ وَيَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُواْ هَٰٓؤُلَآءِ أَهۡدَىٰ مِنَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ سَبِيلًا ٥١﴾ [نساء: ٥١]

«آیا ندیدی کسانی را که بهره‌ای از کتاب (خدا) به آنان داده شـده، (بـا ایـن حال)، به «جبت و طاغوت» (بت و بـت‌پرسـتان) ایمـان مـی‌آورنـد، و دربـاره کافران می‌گویند: «آنها، از کسانی که ایمان آورده‌اند، هدایت یافته‌ترند»؟!(١)».

همچنـین ارشـاد باریتعـالی اسـت: ﴿قُلۡ هَلۡ أُنَبِّئُكُم بِشَرّٖ مِّن ذَٰلِكَ مَثُوبَةً عِندَ ٱللَّهِۚ مَن لَّعَنَهُ ٱللَّهُ وَغَضِبَ عَلَيۡهِ وَجَعَلَ مِنۡهُمُ ٱلۡقِرَدَةَ وَٱلۡخَنَازِيرَ وَعَبَدَ ٱلطَّٰغُوتَ﴾ [المائده: ٦٠].

«بگو: آیا شما را از کسانی که موقعیت و پاداششـان نـزد خـدا برتـر از ایـن

(١) «**الجبت**» اسمی است عام و شامل هر چیزی که مخالف بـا دسـتور الله و رسولش باشد. گاهی کلمۀ جبت به ساحر و غیبگو و دیگر کسانی که به دین و ایمان ضربه می‌زنند، اطلاق می‌گردد.

«**طاغوت**» اسمی است مشتق از طغیان یعنی تجاوز از حد و سرکش بودن.

پیروی از کسیکه به آنچه الله دسـتور داده، دسـتور دهـد و آنچـه را الله نهـی کرده، نهی بکند، حد مشروع اتباع است و تجاوز از ایـن حـد شـرعی، طغیـان نامیده می‌شود و متبوع، طاغوت است.

چنانکه عده‌ای از یهود و نصارا که بهره‌ای از علم و کتاب آسمانی (تورات و انجیل) نصیبشان شده بود دچار این طغیان شدند. و رسول الله ﷺ به ما اطلاع داده‌است که آنچه در امتهای سابق، اتفاق افتاده، در این امت نیز اتفـاق خواهـد افتاد چنانکه می‌بینیم افرادی از این امت، حسـب فرمـایش رسـول الله ﷺ بـه سحر و عبادت غیر الله و پرستش طاغوت که شامل قبرپرستی، توسل به غیر الله و پرستش سنگ و درخت می‌باشد، روی آوردند.

است، با خبر کنم؟ کسانی که خداوند آنها را از رحمت خود دور ساخته، و مورد خشم قرار داده، (و مسخ کرده،) و از آنها، میمونها و خوکهایی قرار داده، و پرستش بت کرده‌اند».

همچنین فرموده است: ﴿قَالَ ٱلَّذِينَ غَلَبُواْ عَلَىٰٓ أَمۡرِهِمۡ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيۡهِم مَّسۡجِدٗا ٢١﴾ [کهف: ۲۱]. «ولی بزرگان آن قوم گفتند: ما مسجدی در کنار (مدفن) آنها می‌سازیم (تا خاطره آنان فراموش نشود)»[۱].

از ابو سعید خدری ﷺ روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «لَتَتَّبِعُنَّ سَنَنَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ حذو القذّة، حَتَّى لَوْ دَخَلُوا فجُحْرِ ضَبٍّ؛ لَدَخَلْتُمُوهُ، قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ! الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى؟ قَالَ:«فَمَنْ». (بخاري ومسلم).

«یقیناً شما، مو به مو از آداب و سنن سنتهای امتهای پیشین پیروی خواهید کرد. حتی اگر آنان وارد سوراخ سوسماری شدند شما نیز وارد آن می شوید. اصحاب گفتند: هدف شما، یهود و نصارا است؟ فرمود: پس هدفم کیست؟»[۲]..

همچنین از ثوبان ﷺ روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «إِنَّ اللَّهَ زَوَى

---

(۱) در مورد داستان اصحاب کهف آمده است که گروهی که دارای اکثریت بودند و قصد تعظیم صالحین را داشتند، گفتند: ما در اینجا مسجد خواهیم ساخت. و این از خصلتهای شرک‌آمیز بود که متأسفانه امت محمد ﷺ نیز بدان مبتلا گشته است.

(۲) رسول الله ﷺ سوگند یاد کرد و فرمود: شما صد در صد و قدم به قدم و مو به مو از سنتهای پیشینیان، پیروی خواهید کرد. و این بیانگر آنست که هرگونه کفر و شرکی که در امتهای سابق رخ داده است در این امت نیز رخ خواهد داد.

لِيَ الأَرْضَ، فَرَأَيْتُ مَشَارِقَهَا وَمَغَارِبَهَا، وَإِنَّ أُمَّتِي سَيَبْلُغُ مُلْكُهَا مَا زُوِيَ لِي مِنْهَا، وَأُعْطِيتُ الْكَنْزَيْنِ الأَحْمَرَ وَالأَبْيَضَ، وَإِنِّي سَأَلْتُ رَبِّي لأُمَّتِي أَنْ لا يُهْلِكَهَا بِسَنَةٍ عَامَّةٍ، وَأَنْ لا يُسَلِّطَ عَلَيْهِمْ عَدُوًّا مِنْ سِوَى أَنْفُسِهِمْ، فَيَسْتَبِيحَ بَيْضَتَهُمْ، وَإِنَّ رَبِّي قَالَ: يَا مُحَمَّدُ! إِنِّي إِذَا قَضَيْتُ قَضَاءً فَإِنَّهُ لا يُرَدُّ وَإِنِّي أَعْطَيْتُكَ لأُمَّتِكَ أَنْ لا أُهْلِكَهُمْ بِسَنَةٍ عَامَّةٍ، وَأَنْ لا أُسَلِّطَ عَلَيْهِمْ عَدُوًّا مِنْ سِوَى أَنْفُسِهِمْ، فَيَسْتَبِيحُ بَيْضَتَهُمْ وَلَوِ اجْتَمَعَ عَلَيْهِمْ مَنْ بِأَقْطَارِهَا (أَوْ قَالَ مَنْ بَيْنَ أَقْطَارِهَا) حَتَّى يَكُونَ بَعْضُهُمْ يُهْلِكُ بَعْضًا وَيَسْبِي بَعْضُهُمْ بَعْضًا». (مسلم).

ورواه البرقاني في صحيح و زاد: «وإنّما أخاف على أمّتي الائمة المضلّين وإذا وَقع عليهم السيف لم يرفع إلى يوم القيامة ولا تقُومُ السّاعة حتى يلحق حيٌّ من أمّتي بالمشركين، وحتّى تُعبد فئام من أمَّتي الأوثان، وإنّه سيكون في أُمّتي كذّابون ثلاثون، كلُّهم يزعم أنّه نبّي، وأنا خاتم النّبيين لا نبيَّ بعدي، ولا تزالُ طائفة من أُمّتي على الحقّ منصورة، لا يضُرُّ هم مَن خذَلَهم ولا مَن خالَفَهم حتّى يأتي أمر الله تبارك وتعالى».

«زمین را در جلوی چشمانم، هموار ساخت و من شرق و غرب آنرا دیدم، و تا جائی که من دیدم، امتم حکومت خواهد کرد. و به من دو خزانه سرخ و سفید داده شد. و از پروردگارم خواستم که امتم را بوسیلۀ خشکسالی فراگیر، نابود نکند. و دشمن بیگانه‌ای که نسلشان را بر چیند، بر آنها مسلط نگرداند.

پروردگارم به من گفت: ای محمد، من وقتی چیزی را فیصله کردم، برگشت ندارد. در مورد امتت وعده نموده‌ام که آنها را بوسیلۀ خشکسالی فراگیر، هلاک نکنم. همچنین بر آنها دشمنی بیگانه بگونه‌ای مسلط نکنم که ریشۀ آنها را بر کند و لو اینکه نیروهای کفر همه با هم از هر سو بر آنها حمله ور باشند. مگر اینکه در جنگهای داخلی همدیگر را به قتل برسانند و اسیر بکنند».

و در روایت برقانی، اضافه بر آن چنین آمده است: من بر امتم از رهبران

گمراه کنننده می‌ترسم. و بعد از اینکه شمشیر در میان آنان به کار رفت، دیگر تا قیامت برداشته نخواهد شد. و قیامت بر پا نمی‌شود تا آنکه گروهی از امتم مشرک نگردند. و تا آنکه گروه زیادی از امتیانم بتها را نپرستند. و در میان امتم

سی نفر کذاب و مدعی نبوت ظهور خواهد کرد در حالی که من خاتم پیامبرانم و پس از من پیامبر و نبی‌ای نخواهد آمد. و گروهی از امتم همواره بر حق خواهند ماند و از جانب الله یاری خواهند شد که عدم همکاری بعضی و مخالفت بعضی، به آنان آسیبی نمی‌رساند. تا اینکه قیامت بر پا می‌شود»[1].

«أئمة المضلین» شامل پیشوایان دینی و هم حاکمان وقت می‌شود که مسلمانها را به بدعت و کارهای شرک آمیز و احکام غیر شرعی، وادار می‌نمایند.

همچنین فرمود: وقتی شمشیر میان امتم افتاد، دیگر از میان آنان تا قیامت برداشته نخواهد شد.

---

(١) و قیامت بر پا نخواهد شد تا گروهی از امتم به مشرکین ملحق نشوند. یا اینکه شهر و دیار خود را ترک می‌کنند و به مشرکین پناه می‌گیرند و با آنان دوست می‌شوند. یا اینکه همانند مشرکین مرتکب شرک می‌شوند.

«فئام» یعنی جمع کثیری.

«منصورة» یعنی گروهی که خدا، آنها را یاری کرده است. بدینصورت که حق با آنان است و آنها از نظر حجت و استدلال، قوی خواهند بود. و اگر نه از نظر ظاهری چه بسا که شکست خواهند خورد.

خلاصه آنچه در این باب بیان شد:

١ـ تفسیر آیهٔ ٥١ سورهٔ نساء.

٢ـ تفسیر آیهٔ ٦٠ سورهٔ مائده.

٣ـ تفسیر آیهٔ ٢١ سورهٔ کهف.

٤ـ هدف از ایمان به جبت و طاغوت در اینجا چیست؟ آیا قلباً آنها چنین بودند یا فقط برای خشنود ساختن مشرکین چنین وانمود کردند در حالی که به بطلان آن ایمان داشتند؟

٥ـ این گفتار آنان به کافران که شما از مؤمنان راه یافته‌ترید.

٦ـ آنچه مهم است اینکه در این امت نیز چنین عناوینی به پیروی از یهود و نصارا پیدا می‌شوند چنانکه در حدیث ابو سعید این مطلب بیان شده است.

٧ـ تصریح رسول الله ﷺ مبنی بر اینکه در این امت نیز بت‌پرست، اتفاق خواهد افتاد.

٨ـ واقعاً شگفت انگیز است که افرادی از این امت، با وجود اقرار به شهادتین، و با وجود اعتراف به حقانیت محمد ﷺ و قرآن ادعای نبوت بکنند مانند مختار که در اواخر عهد صحابه چنین ادعائی کرد و گروه زیادی از او پیروی کردند.

٩ـ مژده به اینکه حق به کلی نابود نخواهد شد آنگونه که قبلاً نابود می‌شد بلکه، هموار گروهی بر آن استوار خواهند ماند.

١٠ـ نشانی حقانیت آنها اینست که با وجود عدم همکاری دیگران و همچنین با وجود مخالفت دیگران، همچنان ثابت قدم می‌مانند.

١١ـ و این تا قیامت باقی خواهد ماند.

۱۲ـ معجزاتی که در حدیث ثوبان بیان شد از جمله: دیدن مشرق و مغرب و اینکه امتش بر آنها حکومت خواهد کرد، چنانکه این اتفاق افتاد و مشرق و مغرب بجز شمال و جنوب بدست امت اسلام افتاد. و خبر دست‌یابی به دو خزانه و همچنین پذیرفته شدن دو دعا و عدم پذیرش دعای سوم، و خبر دادن از بکار گیری شمشیر در میان مسلمانان و کشتن و اسیر کردن همدیگر و خاتمه نیافتن اینگونه جنگهای داخلی تا قیامت. و احساس خطر از پیشوایان گمراه کن و خبر دادن از انبیای دروغین و بقای گروه منصوره که همهٔ اینها همانطور که رسول الله ﷺ فرموده بود، اتفاق افتاد.

۱۳ـ ذکر بیشترین ترس ایشان بر امت بخاطر رهبران گمراه‌کننده.

١٤ـ توضیح معنی بت‌پرستی.

باب (۲۴): آنچه در مورد سحر و جادو آمده است.

ارشـاد باریتعـالی اسـت: ﴿وَلَقَدۡ عَلِمُواْ لَمَنِ ٱشۡتَرَىٰهُ مَا لَهُۥ فِي ٱلۡأٓخِرَةِ مِنۡ خَلَٰقٖ﴾ [بقره: ۱۰۲]. «و مسلما می‌دانستند هر کسی خریدار ایـن گونـه متـاع باشـد، در آخرت بهره‌ای نخواهد داشت».

همچنین فرموده است: ﴿يُؤۡمِنُونَ بِٱلۡجِبۡتِ وَٱلطَّٰغُوتِ﴾.

عمر س «جبت» را سحر و «طاغوت» را شیطان معنی کرده‌است.

جابر می‌گوید: «طواغیت» به غیبگویـانی گفتـه شـود کـه شـیطان نـزد آنـان می‌رفت و در هر منطقه یکی وجود داشت.

از ابوهریره س روایـت اسـت کـه رسـول الله ج فرمـود: «اجْتَنِبُوا السَّبْعَ الْمُوبِقَاتِ قَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ! وَمَا هُنَّ؟ قَالَ:الشِّرْكُ بِاللَّهِ، وَالسِّحْرُ، وَقَتْلُ النَّفْسِ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلا بِالْحَقِّ، وَأَكْلُ الرِّبَا، وَأَكْلُ مَالِ الْيَتِيمِ، وَالتَّوَلِّي يَوْمَ الزَّحْفِ، وَقَذْفُ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ الْغَافِلاتِ». (بخاري).

از هفت چیز هلاک کننده بپرهیزید. اصحاب پرسیدند: آنها کدامنـد؟ فرمـود: شرک ورزیدن به الله، جادوگری، قتل ناحق، خوردن مال ربا، خوردن مال یتـیم، فرار از جنگ و جهاد و اتهام به زنان پاکدامن و بی‌خبر مؤمن[1].

---

(۱) یعنی آنها به سحر و جادوگری و به شیطان، ایمان آورده‌اند.

طاغوت، در تفسیری یعنی هر چیزی که به نـاحق مـورد پرسـتش و اطاعـت قرار بگیرد.

«موبقات» یعنی نابود کننده. و هر چیزی که دارای این صفت باشد، از گناهان کبیره به شمار می‌رود. و عطف سحر بر شرک از قبیل عطـف خـاص بـر عـام است، زیرا خود سحر، نوعی شرک می‌باشد.

اینکه فرمود: حد ساحر، زدن گردن وی با شمشیر است، بخـاطر اینکـه او بـا

جابر از رسول الله ﷺ نقل می‌کند: «**حدّ السّاحر ضربه بالسّیف**» یعنی: حد (تنبیه) ساحر اینست که گردنش با شمشیر زده شود. اینرا ترمذی نقـل کـرده و گفته است، از اینرو با سند صحیح بر جابر موقوف است.

و از بجاله بن عبده روایت است که عمر بن خطاب رضی الله عنه نامه‌ای نوشـت و در آن دستور داد که هم مردان و زنان جادوگر را به قتل برسانید، بجاله مـی‌گویـد: ما پس از دستورای‌شان، سه جادوگر، را به قتل رساندیم. صحیح بخاری

و از حفصه روایت است که دستور به قتل کنیزی داد که او را سحر کرده بود.

امام احمد می‌گوید: از سه نفر از اصحاب پیامبر روایت است که چنین فتـوا داده‌اند[1].

= این عمل، مرتد شده است، زیرا حقیقت سحر این است که ساحر اول بایـد بـه خداوند شرک بیاورد و شیاطین را بپرستد تا کمکش کنند، که با این کـار مرتـد شده است، و طبیعی است که جزای مرتد در اسلام، قتل است و سحر از انـواع شرک است و خون و مال مشرک مباح می‌گردد.

(۱) چنانکه عمر رضی الله عنه نیز به قتل ساحران، دستور داد. و حفصه دختر عمر، نیز چنین دستوری در مورد کنیز جادوگرش، صادر کرد.

و از سه تن از اصحاب پیامبر، این فتوا ثابت است که گفتـه‌انـد سـاحر بایـد کشته بشود.

از اینرو بر مسلمانان لازم اسـت کـه از سـحر و جـادوگری وانـواع آن جـداً بپرهیزند.

و سعی به ریشه کنی جادو و جادوگران از جوامع خود، داشـته باشـند زیـرا جادوگران جامعه را دچار فساد و ظلم و تجاوز و طغیان می‌نمایند.

خلاصه آنچه در این باب بیان شد:

١ـ تفسیر آیهٔ ١٠٢ سورهٔ بقره.

٢ـ تفسیر آیهٔ ٥١ سورهٔ نساء

٣ـ تفسیر «جبت و طاغوت» و بیان فرق آنها.

٤ـ طاغوت، گاهی از جنها و گاهی از انسانها می‌باشند.

٥ـ شناخت، هفت مورد هلاک کننده که رسول الله ﷺ از آنها بر حذر داشته است.

٦ـ کسکیه جادوگری می‌کند، کافر می‌شود.

٧ـ به جادو گر بدون اینکه فرصت توبه داده شود، باید کشته شود.

٨ـ در زمان عمر س جادوگران وجود داشته‌اند، پس چه رسد به زمانهای بعدی.

باب (۲۵): در مورد برخی از انواع سحر و جادو.

قال أحمد: حدثنا محمد بن جعفر، حدثنا عوف. عن حيان بن العلاء، حدثنا قطن بن قبيصه عن أبيه، أنه سمع النبي ﷺ قال: «إن العيافة والطَّرق والطية من الجبت».

رسول الله ﷺ فرمود: فال از پرواز درآمدن پرندگان و فال ترسیم خطوط بر روی زمین و بدفالی، سحر و جادو به شمار می‌آیند.

عوف می‌گوید: عیافه یعنی شخصی پرنده‌ای را به پرواز در می‌آورد تا ببیند به کدام سو می‌رود. و الطرق یعنی کشیدن خطوط بر روی زمین.

و حسن بصری در مورد «جبت» می‌گوید: جبت همان شیطان است (سند این روایت، جید است و در سنن ابوداود و نسائی و ابن حبان نیز آمده)[1].

---

(۱) سحر کلمه‌ای است که شامل سحر حقیقی می‌باشد، سحری که در آن از جنها و شیاطین کمک گرفته می‌شود و عبادت می‌شوند، و همچنین شامل انواعی دیگر از سحر می‌شود که مرتبه‌ی آنها از نوع اول پایین‌تر است. و این بحث بخاطر متوجه ساختن خواننده به این قضیه است که سحر، دارای اقسام درجه‌ی یک و درجه‌ی دو می‌باشد.

و حدیثی که مطرح گردید، بیانگر اقسام سحر درجه‌ی دو می‌باشد. «**عیافة**» یعنی به حرکت در آوردن پرنده و این بدان خاطر است تا آن شخص، به گمان خود، از حالات آینده اطلاع بشود. و این کار، نوعی سحر به شمار می‌رود. زیرا جبت و سحر، انسان را از حق باز می‌دارند و «**عیافة**» نیز چنین تاثیری بجا می‌گذارد. بخاطر اینکه شخصی که پرنده را به پرواز در می‌آورد، پس از آن، یا به کارش و راهش، ادامه می‌دهد و یا اینکه پشیمان می‌گردد. =

از ابن عباس روایت است که رسول الله ﷺ فرمـود: «مَنِ اقْتَبَسَ شعبة مِنَ النُّجُوم، فقدِ اقْتَبَسَ شُعْبَةً مِنَ السِّحْرِ زَادَ مَا زَادَ». (ابوداود با سند صحیح).

هر کس بخشی از علم نجوم، را فراگیرد در واقع بخشی از سحر و جـادو را فرا گرفته است. و هر چند اضافه فرا بگیرد به همان مقدار سحر و جادو را فـرا گرفته است[1].

همچنین ابوهریره ﷺ روایت است که هر کس در گِرهی بدمد، سـحر کـرده است و کسیکه سحر بکند، شرک ورزیده است و هر کـس چیـزی (در گـردن) بیاویزد، به همان چیز سپرده می‌شود. (نسائی)[2].

= «الطیرة» از «عیافة» عام‌تر است، زیرا «طیرة» هر نوع فال را در بر می‌گیرد که در بحثهای آینده به تفصیل در این مورد سخن خواهیم گفت.

«الطرق» بدینصورت بود که خطوطی روی زمین می‌کشیدند و سپس آنهـا را پاک می‌کردند تا اینکه یکی از آن خطها باقی می‌ماند، آنگاه کاهن می‌گفت: این دلالت به فلان و فلان دارد و ... و کهانت نیز نوعی جادو است.

(۱) در مورد حدیث فوق، که فرمود: «مَن اقتَبَسَ شعبةً من النُّجوم..» بحثـی مستقل، پس از چند باب مطرح می‌شود که در آن، انـواع علـوم نجـوم و اینکـه چرا خداوند ستارگان را آفریده است، مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

(۲) مراد از دمیدن در گره که در حدیث ابوهریره، آمده دَمی است کـه در آن از جن و شیاطین کمک خواسته شود و یا اینکه بر آن گره، جنی گماشته بشود. و تا گره هست، سحر، همچنان تأثیر خود را حفظ می‌کند وگرنه هـر گرهـی را که دم کرده باشند، نمی‌توان سحر نامید.

و هرگاه کسی به چیزی اعتماد بکند یا بر خود بیاویزد، خداوند او را به همان =

وعن ابن مسعود ﷺ أن رسول الله ﷺ قال: «ألا هل أنبِّئكم ماالعضه؟ هي النّميمة، القالة بين النّاس». (مسلم).

رسول الله ﷺ فرمود: آیا به شما بگویم که «عضه» چیست؟ عضه عبارت است از سخن چینی و گفتاری که دهن به دهن بگردد(۱).

همچنین از ابن عمر روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «إنَّ من البيان لسحراً» (متفق علیه).

بی‌تردید بعضی از بیانها، سحر آمیز است(۲).

= چیز می‌سپارد. اگر کسی به خدا، توکل و اعتماد بکند، خدا او را کافی خواهد بود و اگر به غیر الله توکل نماید، آنگاه خدا، او را نیز به همان چیز می‌سپارد. البته طبیعی است که همه فقیر و نیازمند درگه بی‌نیاز الله می‌باشند و فقط او ولی نعمت همگان و دارای فضل و بخشش است. چنانکه خداوند می‌فرماید: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ أَنتُمُ ٱلۡفُقَرَآءُ إِلَى ٱللَّهِۖ وَٱللَّهُ هُوَ ٱلۡغَنِيُّ ٱلۡحَمِيدُ ١٥﴾

«ای مردم شما (همگی) نیازمند به خدائید؛ تنها خداوند است که بی‌نیاز و شایسته هرگونه حمد و ستایش است».

(۱) «عضه» در لغت معانی مختلفی دارد، از جمله بمعنی سحر، نیز بکار می‌رود. و وجه مشترک بین سحر و سخن چنین است که تاثیر آنها شبیه هم می‌باشد. بدینصورت که سحر نیز باعث جدایی میان دوستان و گاهی باعث جمع شدن دشمنان می‌گردد. و تاثیر مستقیمی بر دلها دارد و همین تاثیر مخفی را سخن چینی نیز دارد، زیرا سخن چین با نقل سخن از شخصی به شخصی دیگر باعث جدایی و اختلاف میان دوستان می‌شود.

(۲) و حدیثی که در آن آمده بعضی بیانها سحراند، شامل سخنانی می‌باشد که =

خلاصه آنچه در این باب بیان شد:

١ـ عیافه، طرق و طیره از اقسام سحر به شمار می‌آیند.
٢ـ بیان معنی عیافه و طرق و طیره.
٣ـ علم نجوم نیز نوعی جادو است.
٤ـ دمیدن در گره نیز از انواع جادو به شمار می‌رود.
٥ـ سخن چینی و بدگویی نیز اثر جادویی دارد.
٦ـ فصاحت و شیرین زبانی نیز گاهی اثر جادویی دارد.

= با کلمات چرب و شیرین القا می‌شوند و جلب توجه می‌نمایند و در آنها حق پایمال می‌گردد و باطل در صورت حق بیان می‌شود. اکثر علما برآنند که در این حدیث، سخنان سحرآمیز مذمت شده‌اند نه اینکه از آنها تحسین شده است. و بخاطر همین است که شیخ، این حدیث را در اینجا بیان فرمود.

باب (۲۶): در مورد کهانت و استخدام جن و غیره[1].

به نقل بعضی از زنان رسول الله ﷺ روایت است که رسـول الله ﷺ فرمـود:

(۱) کاهن: یعنی غیبگو و منجم. کهانـت متضـاد بـا توحیـد اسـت و کـاهن، مشرک محسوب می‌شود. زیـرا او بـا اختصـاص دادن پـاره‌ای از عبـادات، بـه جن‌ها، موفق می‌شود، جنی را به خدمت گمـارد کـه آن جـن بعضـی از اخبـار پوشیده را به اطلاع وی می‌رساند.

کهان در اصل لقب مردانی بود در زمان جاهلیت که مردم آنها را انسـان‌هـای نیک و متدین می‌دانستند و خیال می‌کردند که آنها غیب می‌دانند، بدین خاطر از آنان می‌ترسیدند و آنها را مقدس پنداشته و تعظیم می‌کردند.

راه دست‌یابی جن‌ها به مسائل غیبی، عبارت است از استراق سمع، که قبل از بعثت رسول الله ﷺ به کثرت اتفاق می‌افتاد و در زمان بعثـت ایشـان بـه هـیچ وجه، استراق سمعی صورت نگرفت تا کتاب خدا، که در حال نـزول تـدریجی بود از هر گونه دستبرد و گزند، محفوظ بماند.

اما پس از درگذشت رسول الله مجدداً زمینه‌ی اسـتراق سـمع بـرای جـن‌هـا فراهم گردید. با این تفاوت که در آسمان نگهبانان زیادی گماشته شد و شـهابها برای پرتاب بسوی کسانی که قصد استراق سمع دارنـد، مهیـا شـدند، بنـابراین اکنون آن استراق سمعی که قبل از بعثت رخ می داد، اتفاق نمی‌افتد بلکه خیلی کمتر شده است.

پس کاهن و عراف دو کلمه‌ی مترادف می‌باشند همچنین منجم و کسـیکه بـا ترسیم خطوط، روی زمین مدعی تشخیص امور است، نیز یکی هستند.

«**مَن أتى عرّافاً فسأله عن شيءٍ فصدَّقه؛ لم تُقبَل له صلاة أربعين يوماً**». (مسلم).

«اگر کسی نزد کاهنی برود و از او در مورد چیزی سوال بکند، سپس او را تصدیق بنماید، نماز چنین شخصی تا چهل روز پذیرفته نخواهد شد»[1].

همچنین عمران بن حصین از رسول الله ﷺ نقل می‌کند که فرمود: «**لیس منا من تَطیر أو تُطیر له، أو تَکهن أو تلحفن له أو سحر، أو سحر لهُ، ومن أتی کاهناً فصدَّقه بما یقول، فقد کفر بما أُنزل علی محمَّد**». (بزار با سند جید).

«از من نیست کسیکه فال بگیرد و یا برای او فال گرفته شود یا کهانت بکند و یا برای او کهانت بشود یا جادو بکند و یا بخاطر او جادو بشود. و هر کس نزد کاهنی برود، و او را در گفته‌هایش تصدیق بکند، با این کار، به آنچه بر

(۱) در حدیثی که به نقل از بعضی از زنان رسول الله ﷺ نقل گردید، آمده است که هر کس نزد کاهن و عرافی برود و او را تصدیق نماید البته این جمله «فصدقه» در روایت مسلم نیامده بلکه در مسند احمد، ذکر شده است که مؤلف بنابر اصلی که نزد محدثین مقرر است آنرا به مسلم نسبت داده و آن عبارت است از اینکه حدیثی را که توسط یکی از همنشینان صحیحین روایت شده باشد، به آنها نسبت می‌دهند. البته بشرطی که اصل حدیث در آنها وجود داشته باشد.

«**لم تقبل صلاته**» یعنی نمازش تا چهل روز قبول نمی‌شود. البته این بدان معنی نیست که باید قضای این نمازها را بجای آورد. بلکه هدف اینست که در مقابل گناه سنگینی که مرتکب شده است، ثواب نمازهای چهل روزش باطل می‌شود. و این بیانگر خطر این گناه بزرگ است. پس نباید نزد کاهنان و غیبگویان رفت، حتی برای اطلاع نیز نباید در مجلس آنان حضور پیدا کرد.

محمد نازل شده کفر ورزیده است».

البته أیـن روایت طبرانی با سند حسن از ابن عبـاس بـدون جملـه‌ی «و مـن أتی ....إلی آخر» آمده است[۱].

بغوی می‌گوید: عراف کسی است که مدعی شناخت امور پوشیده است. مثلاً دزد را شناسایی می‌کند و گمشده را پیدا می‌کند و مانند اینها.

بعضی گفته‌اند: عراف همان کاهن است و کاهن کسی است که از اموری که هنوز اتفاق نیفتاده است، خبر می‌دهد. و گفته‌اند: آنست که به گمان خود، اسرار

(۱) «بما أنزل علی محمَّد» یعنـی قـرآن. زیـرا در قـرآن و احادیـث پیغمبـر، تصریح شده است که کاهن و ساحر و انسان غیبگو، موفق نمی‌شوند و همـواره دروغ می‌گویند. پس کسیکه نزد اینها می‌رود و تصدیقشان می‌کند در واقـع بـه قرآن و سنت کفر ورزیده است.

جمله‌ی «لیس منا» بیانگر حرمت و کبیره بودن، موردی است کـه پـس از آن ذکر می‌شود.

«من تطیر أو تطیر لـه» در بحثهای آینـده ، بـه تفصـیل از آن سـخن خـواهیم گفت. «أو تکهن» یعنی مدعی علم غیب بشـود و از غیـب سـخن بگویـد. «أو تکهن له» یعنی کسیکه نزد کاهن برود و از او در مورد مسائلی کـه جـز عـالم الغیب کسی نمی‌داند، بپرسد. هر کس مرتکب یکـی از ایـن مـوارد بشـود، بـه محمد ﷺ و آنچه او آورده کفر ورزیده است. زیرا تصدیق نمودن کاهن، او را در شرک به الله، کمک و تشویق می‌کند و بدون تردیـد کـاهن مرتکـب شـرک اکبر شود و مشرک است.

قلب را می‌داند[۱].

ابن تیمیه می‌گوید: عراف به کاهن و منجم و سایر کسانی که از امور غیب و پوشیده سخن می‌گویند، گفته می‌شود[۲].

ابن عباس در مورد کسانی کـه از روی حـروف ابجـد و نگـاه بـه سـتارگان سخنانی می‌گویند گفته است: اینان نزد الله، هیچ بهره‌ای ندارند[۳].

---

(۱) باید دانست که کهانت بر چند نوع است که در واقع همه‌ی آنها بـه یـک نوع ختم می‌شوند و آن استفاده از جن در اطلاع رسانی می‌باشد.

البته کاهنان برای فریب دادن مردم، به برخی وسایل ظـاهری ماننـد نگـاه بـه ستارگان و به نگریستن در کف دست و غیره، روی می‌آورنـد. تـا مـردم خیـال بکنند اینها اولیاء الله بوده و با علم وسیعی که در اختیار دارنـد، ایـن مسـایل را کشف می‌کنند.

(۲) ابن تیمیه می‌گوید: عراف به کاهن و منجم و رمال گفته می‌شود. «**منجم**» در آینده از آن، سخن خواهیم گفت. «**رمال**» یعنـی کسـیکه بـا ترسـیم خطـوط روی زمین و ریگستان و یا بوسیله شمردن سنگریزه‌ها از غیب سخن می‌گوید.

و سایر کسانی که از این روشها استفاده می‌کنند و با مشـاهده کـف دسـت و فنجان از آینده سخن می‌گویند، مشمول حکمی هستند که در مورد عراف بیـان گردید.

(۳) ابن عباس می‌گوید: کسانی که با حروف ابجـد سـر و کـار دارنـد و بـه ستارگان می‌نگرند و از غیب سخن می‌گویند، نزد خدا بهره‌ای ندارند. زیرا آنهـا با این کار معتقد به نوعی تاثیر این اشیاء در رونـد کارهـا هسـتند و ایـن خـود نوعی از کهانت است.

خلاصه آنچه در این باب بیان شد:

۱ـ ایمان به قرآن، و تصدیق نمودن کاهن، نمی‌توانند در یک قلب جمع بشوند.

۲ـ تصریح به این که این عمل کفر است.

۳ـ حکم کسی که سخن کاهن را بپذیرد و نزد او برود.

٤ـ حکم کسی که برای او فال بزنند.

۵ـ حکم کسی که برای او سحر بکنند (یعنی به نفع او سحر بکنند).

٦ ـ حکم کسیکه حروف ابجد را فرا بگیرد.

۷ـ فرق میان کاهن و عراف.

باب (۲۷): در مورد احکام ابطال(باطل کردن) سحر[1].

از جابر رضی الله عنه روایت است که از رسول الله صلی الله علیه وسلم در مورد ابطال سحر با سحر، پرسیدند: فرمود: «هِيَ مِنْ عَمَلِ الشَّيطانِ». (احمد با سند جید وابوداود).

«یعنی این کار از اعمال شیطان است».

و از امام احمد، در این مورد پرسیدند: گفت: ابن مسعود اینگونه کارها را مکروه و ناپسند می‌دانست[2].

---

(١) در مورد ابطال سحر و اینکه آیا سایر راه‌های ابطال سحر ممنوع می‌باشند یا اینکه برخی از آنها مشروع است؟

«النشره» یعنی بهبود یافتن مسحور. و آن بر دو نوع است:

۱ـ ابطال سحر بوسیله‌ی قرآن و دعاهای ثابت از رسول الله صلی الله علیه وسلم. و یا اگر عضوی دچار آسیب شده بود، معالجه با ادویه جات طبی صورت بگیرد، این موارد جایز و مشروع می‌باشند.

۲ـ ابطال سحر بوسیله‌ی سحر: و این حرام و ناجایز است. بخاطر اینکه ساحر دوم نیز مرتکب همان گناهان کبیره از قبیل شرک به خدا و استخدام جن و استمداد از آن می‌شود. بخاطر همین است که حسن بصری فرمود: ابطال سحر بوسیله‌ی سحر کار ساحر است.

(۲) البته باید بخاطر داشت که کاربرد کلمه‌ی «نشره» در میان اعراب، فقط برای ابطال سحر بوسیله‌ی سحر بود. از اینرو وقتی از رسول الله صلی الله علیه وسلم در مورد آن پرسیدند: فرمود: «هي من عمل الشيطان» یعنی این کار از اعمال شیطان بحساب می‌آید. ابن مسعود رضی الله عنه ابطال سحر را بوسیله‌ی تعویذی که با الفاظ قرآن بود نیز نمی‌پسندید. البته خواندن و دمیدن به این منظور را نه امام احمد مکروه می‌پنداشت و نه ابن مسعود، زیرا از رسول الله صلی الله علیه وسلم ثابت است که چنین

و در بخاری از قتاده نقل است که از ابن مسیب پرسید: مردی جادو شده و از همبستری با همسرش بازداشته شده است، آیا جایز خواهد بود که سحرش باطل کرده شود، گفت: اشکالی ندارد زیرا هدف از ممنوعیت اینست که جامعه اصلاح بشود و چیزی که برای نفع رساندن باشد، ممنوع نیست[۱].

و از حسن بصری روایت است که فرمود: ابطال سحر بوسیله‌ی سحر کار ساحران است. ابن قیم (رحمه الله) می‌گوید: «نشره» یعنی ابطال سحر و آن بر دو نوع می‌باشد:

۱ـ ابطال بوسیله‌ی سحر و این نوع از عمل شیطان است و سخن حسن بصری، به همین نوع حمل می‌شود. زیرا در اینصورت، باطل کننده و بیمار، به جنها و شیاطین روی می‌آورند و آنها را خشنود می‌سازند تا سحر را باطل بکنند.

۲ـ اما ابطال سحر بوسیله‌ی خواندن و دم کردن و استفاده از داروها و دعاهای مباح، اشکالی ندارد و جایز می‌باشد[۲].

= می‌کرده و به آن اجازه داده‌است.

(۱) اما اینکه در بخاری به نقل از قتاده آمده که از ابن مسیب در این مورد، پرسیدند، گفت: «اشکالی ندارد» این سخن نباید به جواز ابطال سحر بوسیله‌ی سحر حمل شود، زیرا ابن مسیب بالاتر از آن است که سحر را جایز بداند. بلکه هدف ایشان ابطال سحر بوسیله‌ی قرآن و دعاهای مسنونه و دواهای طبی است.

(۲) خلاصه‌ی مطلب اینکه ابطال سحر بوسیله‌ی سحر نیز شرک به خدا است و نباید به بهانه‌ی اینکه ضرورت ایجاب می‌کند، مرتکب آن شد و فقط ابطال سحر با قرآن و دعاهای ثابت از رسول الله ﷺ جایز خواهد بود.

خلاصه آنچه در این باب بیان شد:

۱ـ نهی از ابطال سحر، بوسیله‌ی سحر.

۲ـ فرق میان ابطال مشروع سحر و ابطال نامشروع.

باب (۲۸): در مورد فال بد زدن[(۱)].

خداوند می‌فرماید: ﴿أَلَآ إِنَّمَا طَٰٓئِرُهُمۡ عِندَ ٱللَّهِ وَلَٰكِنَّ أَكۡثَرَهُمۡ لَا يَعۡلَمُونَ ١٣١﴾ [اعراف: ۱۳۱].

«آگاه باشید سرچشمه همه اینها، نزد خداست؛ ولی بیشتر آنها نمی‌دانند»[(۲)].

همچنین می‌فرماید: ﴿قَالُواْ طَٰٓئِرُكُم مَّعَكُمۡۚ أَئِن ذُكِّرۡتُمۚ بَلۡ أَنتُمۡ قَوۡمٞ مُّسۡرِفُونَ ١٩﴾ [یس: ۱۹]. «(رسولان) گفتند: «شومی شما از خودتان است اگر درست

(۱) «تطیر» یعنی فال نیک و یا بدگرفتن از حرکات پرندگان زیرا که این کار منافی با توحید بوده و شرک است. یا اصلاً پرنده‌ای در کار نباشد بلکه از بعضی حوادث و حرکات، استدلال بکند که فلان کارم در آینده موفقیت آمیز و یا خلاف آن خواهد بود.

(۲) و معنی این فرموده‌ی الله که می‌فرماید: ﴿أَلَآ إِنَّمَا طَٰٓئِرُهُمۡ﴾ اینست که سبب نحوست و شری که دامنگیر آنان شده یا سبب خیری که بدست آورده‌اند همان تقدیر و قضای الله بوده، نه چیزی دیگر.

تَطَيُّر یکی از صفات مشرکین و دشمنان رسول الله ﷺ بوده. از اینرو عملی زشت و قبیح است. پیروان راستین پیامبران، هر خیر و شر را از جانب خدا و بر حسب قضا و قدر، و گاهی هم آنرا نتیجه اعمال نیک و بد خود می‌دانند. چنانکه خداوند می‌فرماید: ﴿أَلَآ إِنَّمَا طَٰٓئِرُهُمۡ عِندَ ٱللَّهِ﴾ و ﴿قَالُواْ طَٰٓئِرُكُم مَّعَكُمۡ﴾ یعنی در حقیقت علت وقوع حوادث تلخ و یا اتفاقات خوب برای شما، رفتارخودتان است. و با اعمال بد و دشمنی با پیامبران و تکذیب آنان زمینه‌ی حوادث تلخ را برای خود مهیا می‌سازید.

بیندیشید، بلکه شما گروهی اسرافکارید».

و از ابوهریره ﷺ روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «**لاعَدوی، ولا طِیره ولا هامة ولا صفر**» (بخاري ومسلم) وزاد مسلم: «**ولا نوء ولا غول**».

«واگیر دار بودن بیماری، و فال بدن زدن بوسیله‌ی پرندگان و منحوس و شوم پنداشتن برخی حشرات و ماه صفر را هیچکدام حقیقت ندارد. و در روایت مسلم اضافه بر موارد فوق آمده است که ستاره‌ی اقبال و وجود غول نیز واقعیت ندارد»[1].

از انس روایت شده که رسول الله ﷺ فرمود: «**لا عَدوی ولا طیرة ویعجبني الفأل**» **قالوا: وما الفأل؟ قال: «الکلمة الطّیبة». (بخاري ومسلم).**

«واگیردار بودن بیماری و فال بد، حقیقت ندارد. البته فال نیک را می‌پسندم. گفتند: فال نیک چیست؟ فرمود: سخن نیک»[2].

---

(١) اما اینکه رسول الله ﷺ فرمود: «**لا عدوی**» یعنی بیماری بنفسه و بدون اراده‌ی الله، واگیردار نمی‌شود. زیرا اهل جاهلیت معتقد بودند که بیماری بذاته واگیردار است و به دیگران منتقل می‌شود. رسول الله ﷺ با این فرمایش خود، ابطال چنین عقیده‌ای را اعلام فرمود.

(٢) «**ولا طیرة**» همچنین فال و بدشگونی، اعتباری ندارد. و وهم و خیالی بیش نیست.

«**ویعجبني الفأل**» یعنی فال نیک، که برگرفته از سخن نیک باشد، مورد پسند من است. زیرا فال نیک زدن بیانگر گمان نیک بر خدا، و فال بد، بیانگر گمان بد، بر خدا می‌باشد.(بعنوان مثال، در غزوه‌ی حدیبیه، وقتی سفیر مشرکین نزد رسول الله ﷺ می‌آمد، رسول الله ﷺ پرسید چه کسی می‌آید؟ گفتند: سهیل.

و ابوداود بسند صحیح از عقبه بن عامر، روایت کرده است که از رسـول الله ﷺ، در مورد فال پرسیدند: فرمود: بهترین نوع آن، فال نیک است. و افزود که فال نباید مسلمان را از کاری که اراده کرده باز بدارد. اگر شما با چیزی مواجـه

شدید که برایتان ناپسند بود. این دعا را بخوانیـد: «**اللَّهم لا یـأتي بالحسـنات إلا أنتَ ولا یَدفَعُ السَّیِّئات إلا أنتَ ولا حول ولا قُوَّه إلا بـك**». «بـار الهـا! حسـنات را فقط تو می‌آوری و از بدیها فقط تو نجات می‌دهی و هیچ حول و قوه‌ای جز از جانب تو وجود ندارد»[۱].

همچنین ابوداود، این حدیث مرفوع ابن مسعود ﷺ را نقل کـرده‌اسـت. کـه رسول الله ﷺ فرمـود: «**الطِّیرة شِـركٌ، الطِّیرة شـركٌ ومـا مِنّـا إلا. ولكـنَّ اللّه یُذهبُه بالتّوكّل**». (**صححه الترمذي وجعل آخره من قول ابن مسعود**).

یعنی فال بد زدن شرک است. و اینرا دوبار تکرار کـرد. سـپس افـزود هـیچ کس از ما چنین نیست که گاهی در دلش گمانی نگذرد ولـی خداونـد، اینطـور چیزها را با توکل بر او، از بین می‌برد[۲].

= فرمود: پس خداوند کار را سهل و آسان خواهد کرد. «مترجم»).

(۱) «**الطیرة**» عام است شامل هر نوع فال می‌شود. از اینـرو رسـول الله ﷺ فال نیک بوسیله‌ی کلام نیک را از آن مستثنی کرد.

«**لا تـرد مسـلماً**» خبر است ولی متضمن نهی می‌باشد. یعنی نباید مسـلمان بـا تأثر از فال، از ادامه‌ی کار و یا راهش صرف نظر کند.

سپس دعائی را راهنمایی فرمود تا اگر کسی در دل احساس وسوسه و تردید نمود، آنرا بخواند تا از قلبش اثر فال بد دور شود.

(۲) «**الطیرة شرك**» یعنی شرک اصغر است. «**وما منـا إلا**» یعنی این چیزها در قلـب =

در مسند احمد این حدیث ابن عمر ذکر شده است که رسول الله ﷺ فرمود: «مَن رَدَّته الطِّيرة عن حاجته فقد أشرك» قالوا: فما كفَّارة ذلك؟ قال: أن تقول: اللَّهم لا خير إلا خيرك ولا طير إلا طيرُك ولا إله غيرُك».

«هر کسی که فال بد او را از ادامه‌ی کارش باز بدارد، او شرک ورزیده است. گفتند: کفاره‌ی این گناه چیست؟ فرمود: بگو: بارالها! خیری بجز خیر تو، و فالی بجز فال تو، و خدائی جز تو وجود ندارد».

و همچنین احمد از حدیث فضل بن عباس روایت کرده‌است: «إنما الطيرة ما أمضاك، أو ردّك»[1].

= همه بوجود می‌آید، ولی وقتی به پروردگارش توکل نماید. اینها برطرف می‌شود.

(١) «من ردته» بیانگر یک قانون کلی است. یعنی فال بد، وقتی شرک محسوب می‌شود که انسان را از ادامه‌ی مسیرش باز بدارد.

«اللهم لا خير» درس توکل است یعنی بار الها هیچ اتفاقی نمی‌افتد مگر آنچه شما فیصله نموده‌اید و در تقدیر من نوشته‌اید. و علم غیب را فقط الله می‌داند نه کسی دیگر.

خلاصه آنچه در این باب بیان شد:

۱ـ توضیح آیات: ﴿أَلَآ إِنَّمَا طَٰٓئِرُهُمۡ عِندَ ٱللَّهِ﴾ و ﴿قَالُواْ طَٰٓئِرُكُم مَّعَكُمۡ﴾.

۲ـ نفی واگیردار بودن بیماری بدون اذن الله.

۳ـ نفی فال بد.

٤ـ نفی نحوست حشرات.

٥ـ نفی نحوست و شومی ماه صفر.

٦ـ استحباب فال نیک از سخن نیک.

۷ـ توضیح فال نیک.

۸ـ وقوع و احساس فال بد در دل اشکالی ندارد و توکل بر خدا آنرا از بین خواهد برد.

۹ـ چه دعائی بخواند کسیکه از فال بد متاثر شده است.

۱۰ـ تصریح این مطلب که فال بد شرک است.

۱۱ـ تفسیر فال ممنوعه.

باب (۲۹): پیرامون احکام ستاره‌شناسی[1].

بخاری در کتاب صحیح خود، به نقل از قتاده می‌گوید: خداوند، ستاره‌ها را برای سه هدف خلق نموده است: ١ــ زینت آسمان باشند. ٢ــ برای رجم شیاطین و جن‌ها ٣ـ و علایمی باشند جهت راهنمایی به مردم. و اگر کسی بخواهد از آنها استفادۀ دیگری برد، دچار اشتباه بوده و تلاشش بیهوده خواهد بود. و به خود زحمت چیزی را می‌دهد که علم آنرا ندارد[2].

(١) ستاره‌شناسی بر سه قسم است که عبارت‌اند از:

١ـ اعتقاد به اینکه ستاره‌ها بذاته دارای چنین و چنان تاثیری می‌باشند و سایر حوادثی که بر روی زمین اتفاق می‌افتد در نتیجه‌ی ارادۀ ستارگان است. در این طرز تفکر، ستارگان معبود قرار داده می‌شوند و این کفر بزرگی است نسبت، به پروردگار عالم و شرکی است مانند شرک ورزیدن قوم ابراهیم ؈.

٢ـ نوع دوم که آنرا علم تاثیر می‌نامند عبارت است از استدلال منجم و کاهن از حرکتهای مختلف ستارگان و طلوع و غروب آنها بر حوادثی که در زمین اتفاق می‌افتد. نزد این کاهنان شیاطین و اجنه می‌آیند و با آنها در مورد برخی از حوادثی که اتفاق خواهد افتاد گفتگو می‌کنند، این نوع نیز حرام و یکی از گناهان کبیره می‌باشد و کفر به خدا می‌باشد.

٣ـ نوع سوم ستاره‌شناسی آنست که بوسیلۀ شناسایی احوال و حرکات برخی ستارگان، تعیین جهت قبله و تغییر اوقات و تشخیص زمانهای مناسب‌تر برای کشاورزی میسر می‌شود. این مورد را علماء جایز دانسته‌اند. زیرا در این نوع، ستارگان را بذاته مؤثر نمی‌دانند بلکه آنها را وسیله ای جهت شناسایی وقت و زمان قرار می‌دهند و این امری است مباح.

(٢) اما اینکه قتاده فرمود: ستارگان برای این سه منظور آفریده شده‌اند، =

همچنین قتاده فراگیری علم شناسائی بروج ماه (**منازل القمر**) را مکروه دانسته است. و ابن عیینه آنرا جایز می‌داند. اینرا حرب از آنها نقل کرده‌است(۱).
البته، احمد و اسحاق، نیزآنرا جایز دانسته‌اند(۲).

و از ابوموسی روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «**ثلاثة لا يَدخلون الجنَّة: مُدمن الخَمر، وقاطع الرّحم ومُصَدّق بالسِّحر**» (احمد وابن حبان).
«سه نفر به هیچ وجه وارد بهشت نمی‌شوند: ۱ـ کسیکه معتاد به نوشیدن شراب باشد ۲ـ کسیکه رابطه خویشاوندی را قطع نماید ۳ـ کسیکه جادوگر را تصدیق نماید»(۳).

= سخنی است بجا.

(۱) چنانکه قرآن نیز بدان اشاره دارد. آنجا که می‌فرماید: ﴿وَزَيَّنَّا ٱلسَّمَآءَ ٱلدُّنۡيَا بِمَصَٰبِيحَ وَحِفۡظٗا﴾. مخلوقات پروردگار هستند و ما در مورد آنها بیش از آنچه که خالق آنها گفته است نمی‌دانیم.

(۲) احمد و اسحاق فراگیری منازل قمر را جایز دانسته‌اند و قول راجح نیز همین است. زیرا خداوند بوسیله‌ی آنها بر بندگان منت نهاده و فرموده است: ﴿هُوَ ٱلَّذِي جَعَلَ ٱلشَّمۡسَ ضِيَآءٗ وَٱلۡقَمَرَ نُورٗا وَقَدَّرَهُۥ مَنَازِلَ لِتَعۡلَمُواْ عَدَدَ ٱلسِّنِينَ وَٱلۡحِسَابَ﴾ [یونس: ۵]. «اوست که خورشید را روشنایی، و ماه را نور قرار داد؛ و برای آن منزلگاه‌هایی مقدر کرد، تا عدد سالها و حساب (کارها) را بداند».
و از ظاهر آیه چنین بر می‌آید که وقتی این منت الهی تحقق پیدا می‌کند که ما آنها را بدانیم و این بیانگر جواز فراگیری آنهاست.

(۳) یکی از مواردی که در حدیث فوق بیان گردید این بود که تأیید کنندۀ =

خلاصه آنچه در این باب بیان شد:

۱ـ حکمت از آفریدن ستارگان.

۲ـ سخن کسیکه غیر از این را بگوید، مردود است.

۳ـ اختلاف در حکم فراگیری علم شناخت منازل قمر.

٤ـ وعید شدید برای کسیکه سخن جادوگر را تصدیق نماید. گرچه پی برده باشد که او بر باطل است.

= ساحر، وارد بهشت نخواهد شد. و قبلاً خواندیم که «من اقتبس شعبة من النجوم اقتبس شعبة من السحر» و فراگیری نجوم نوعی سحر تلقی شد. که متاسفانه امروزه رواج پیدا کرده و مردم متوجه آن نیستند و در مجلات و روزنامه‌ها ستونهایی به آن اختصاص داده می‌شوند و از خواص و تاثیر ماه‌ها و برجها سخن بمیان می‌آید آنگاه خواننده با حساسیت فوق العاده مواظب است که بچه‌اش در کدام برج متولد می‌شود یا خود متولد کدام برج است و... که عیناً همان تایید کاهن و کفر بما أُنْزل علی محمد ﷺ می‌باشد. و با مشاهده این اوضاع بخوبی میتوان میزان غربت و بیگانگی توحید را در میان اهل آن و حتی عدم درک کتاب التوحید را نزد اهل فطرت، شناسایی کرد و فهمید.

باب (۳۰): در مورد تاثیر ستاره‌ها در بارندگی[1].

ارشاد باریتعالی است: ﴿وَتَجۡعَلُونَ رِزۡقَكُمۡ أَنَّكُمۡ تُكَذِّبُونَ ٨٢﴾ [واقعه: ۸۲].

«و به جای شکر روزیهایی که به شما داده شده آن را تکذیب می‌کنید»[2].

و از ابومالک اشعری روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «أَرْبَعٌ فِـي أُمَّتِـي مِـنْ أَمْـرِ الْجَاهِلِيَّـةِ لا يَتْرُكُـونَهُنّ: الْفَخْـرُ بالأَحْسَـابِ وَالطَّعْـنُ فِـي الأَنْسَـابِ وَالاسْتِسْقَاءُ بِـالنُّجُومِ وَالنِّيَاحَـةُ وَقَـالَ النَّائِحَـةُ إِذَا لَـمْ تَتُـبْ قَبْـلَ مَوْتِهَـا تُقَـامُ يَـوْمَ الْقِيَامَةِ وَعَلَيْهَا سِرْبَالٌ مِنْ قَطِرَانٍ وَدِرْعٌ مِنْ جَرَبٍ». (مسلم).

«چهار عمل از اعمال جاهلیت را امت من ترک نخواهند کـرد: ۱ـ فخـر بـه حسب و نسب خود ۲ـ طعنه زدن به نسب دیگران ۳ـ اعتقاد به تـاثیر سـتارگان

---

(۱) بعضی‌ها بارندگی را به برخی از ستارگان نسبت می‌دهند و آنها را مـوثر در نزولات جوی می‌دانند و این اعتقاد با توحید مطلوب، سازگاری ندارد بلکـه اقتضای توحید اینست که سایر نعمتها را فقط به خدایی کـه آنهـا را در اختیـار بندگانش قرار داده، نسبت دهند. در اینکه ستارگان را موثر در بارندگی می‌دانند دو نوع خطا وجود دارد:

۱ـ آنها سبب بارندگی نیستند.

۲ـ چرا ما آنچه را خـدا، سـبب چیـزی نیافریـده، سـبب قـرار دهـیم، آنگـاه نعمتهایی را که خدا به ما ارزانی داشته به آنها نسبت دهیم.

(۲) ﴿وَتَجۡعَلُونَ رِزۡقَكُمۡ﴾ مفسرین گفته‌اند یعنی شما پس از اینکه خـدا بـه شـما نعمت می‌دهد بجای شکر، تکذیب می‌کنید و نعمت‌های او را به دیگران نسبت می‌دهید.

در بارندگی ٤ـ نوحه خوانی. و افزود که اگر نوحه خـوان قبـل از فـرا رسـیدن مرگش توبه نکند، روز قیامت در حالی برخواهد خاست که بر تن او جامه‌ای از قیر و زرهی پوستین خواهد بود»[1].

و از زید بن خالد روایت است که رسول الله ﷺ نماز فجر را در حدیبیه با ما خواند در حالی که آثاری از بارندگی شب قبل وجود داشت. رسول الله ﷺ پس از اتمام نماز فرمود: «آیا می‌دانید که پروردگارتان چه گفـت؟ گفتنـد: الله و رسولش بهتر می‌دانند. گفت: پروردگارتان فرمود: بندگانم در حالی صبح کردند که عده‌ای به من مؤمن و برخی کافر شدند. کسیکه گفت: فضل و رحمت خدا شامل حال ما شد و باران بارید، به من، مـؤمن گشـت و بـه سـتارگان کـافر. و کسیکه گفت: باران بخاطر ظهور ستاره‌ی فلان و فلان بارید، به من کافر گشـت و به ستارگان، مؤمن شد». (بخاری و مسلم)[2].

---

(١) و در حدیثی که بیان گردید رسـول الله، افتخـار بـه نسـب و طعنـه زدن نسب دیگران و طلب باران از ستارگان و نوحه‌خوانی را، از اعمـال نکوهیـده و از جاهلیت قبل از اسلام برشمرد.

نوحه‌خوانی از گناهان کبیره به شـمار مـی‌رود، و عبـارت اسـت از گریـه بـا صدای بلند و چاک دادن سینه بوقت مصیبت که این منافی با صبر مطلوب و از اعمال جاهلی است.

(٢) اینکه اصحاب گفتند: خدا و رسولش بهتر می‌دانند، مختص زمان حیـات رسول الله ﷺ بوده و امـا پـس از رحلـت ایشـان بایـد در مقابـل سـوالی کـه پاسخش را نمی‌دانیم بگوییم: والله اعلم.

کسانی که می‌گویند ستاره‌ی فلان ظاهر شد و باران باریدن گرفت، اگر ستاره=

و روایتی دیگر نیز نظیر همین روایت در صحیحین از ابن عباس آمـده و در آن، این مطلب افزوده شده که بعضی گفته بودند: «فلان ستاره کـارش را کـرد»

آنگاه این آیات نازل گردید: ﴿فَلَآ أُقۡسِمُ بِمَوَٰقِعِ ٱلنُّجُومِ ٧٥ وَإِنَّهُۥ لَقَسَمٞ لَّوۡ تَعۡلَمُونَ عَظِيمٌ ٧٦ إِنَّهُۥ لَقُرۡءَانٞ كَرِيمٞ ٧٧ فِي كِتَٰبٖ مَّكۡنُونٖ ٧٨ لَّا يَمَسُّهُۥٓ إِلَّا ٱلۡمُطَهَّرُونَ ٧٩ تَنزِيلٞ مِّن رَّبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ٨٠ أَفَبِهَٰذَا ٱلۡحَدِيثِ أَنتُم مُّدۡهِنُونَ ٨١ وَتَجۡعَلُونَ رِزۡقَكُمۡ أَنَّكُمۡ تُكَذِّبُونَ ٨٢﴾ [واقعه:٧٥– ٨٢].

«سوگند به جایگاه ستارگان (و محل طلوع و غروب آنها)! و ایـن سـوگندی است بسیار بزرگ، اگر بدانید! که آن، قرآن کریمی که بر محمد ﷺ نازل شـد (پر نفع، خیر، علم و برکت است). که در کتاب محفوظی (لوح المحفوظ) جای دارد. و جز پاکان (فرشتگان) نمی‌توانند به آن دست زنند، (همچنـین در زمـین نیز جز پاک‌شدگان از جنابت و ناپاکی و بی‌وضویی، به آن دست نمی‌رسـانند). آن از سوی پروردگار عالمیـان نـازل شـده (کـه در آن هـیچ شـک و تردیـدی نیست). (ای مشرکان) آیا این سخن را (قرآن را با اوصافی که گفته شد) سست و کوچک می‌شمرید (و تکذیب می‌کنید). و به جای شکر روزیهایی که به شما داده شده آن را تکذیب می‌کنید؟».

= را سبب می‌دانند، مرتکب شرک اصغر شده‌اند. اما اگر معتقدانـد کـه سـتاره در پاسخ کسانی که او را می‌پرستند، دسـتور بـاران را صـادر کـرده اسـت، چنـین اعتقادی کفر به خدا و شرک اکبر است.

خلاصه آنچه در این باب بیان شد:

۱ـ تفسیر آیات سوره واقعه.

۲ـ چهار عمل جاهلی.

۳ـ کفر آمیز بودن بعضی از این چهار اعمال.

٤ـ بعضی از اقسام کفر، انسان را از دایره‌ی اسلام خارج نمی‌کند.

٥ ـ با نزول نعمت، برخی مؤمن و برخی کافر می‌شوند.

٦ ـ مراد از ایمان در اینجا چیست؟

۷ـ مراد از کفر در اینجا چیست؟

۸ ـ معنی «لقد صدق نوء کذا» چیست؟

۹ـ استاد برای تفهیم شاگرد خود از روش سوال و استفهام استفاده بکند. چنانکه رسول الله ﷺ فرمود: «**أتدرون ماذا قال ربكم؟**».

۱۰ـ وعید شدید در مورد کسیکه نوحه خوانی می‌کند.

باب (۳۱): در مورد این سخن الله که می‌فرماید: ﴿ وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ ٱللَّهِ أَندَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ ٱللَّهِ ﴾ [بقره: ١٦٥].

«بعضی از مردم، معبودهایی غیر از خداوند برای خود انتخاب می‌کنند؛ و آنها را همچون خدا دوست می‌دارند»(۱).

همچنین می‌فرماید: ﴿ قُلْ إِن كَانَ ءَابَآؤُكُمْ وَأَبْنَآؤُكُمْ وَإِخْوَٰنُكُمْ وَأَزْوَٰجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَٰلٌ ٱقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَٰرَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَٰكِنُ تَرْضَوْنَهَآ أَحَبَّ إِلَيْكُم مِّنَ ٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ وَجِهَادٍ فِى سَبِيلِهِۦ فَتَرَبَّصُوا۟ حَتَّىٰ يَأْتِىَ ٱللَّهُ بِأَمْرِهِۦ ۗ وَٱللَّهُ لَا يَهْدِى ٱلْقَوْمَ ٱلْفَٰسِقِينَ ﴿٢٤﴾ ﴾ [توبه: ٢٤].

«بگو: اگر پدران و فرزندان و برادران و همسران و طایفه شما، و اموالی که

---

(۱) از اینجا بحث عبادات قلبی شروع می‌شود که از واجبات و مکملات توحید به شمار می‌آیند. و بحث را با بیان محبت آغاز نمود. تا در این مورد نیز باید توحید خدا، رعایت بشود. و نزد انسان مسلمان کسی جز الله محبوبتر نباشد. و مراد در اینجا، محبت در عبادت است. که باید خدا را آنقدر دوست داشته باشیم که به اختیار خویش و با شوق و رغبت از او حرف شنوی داشت، و او را بپرستیم و از آنچه نهی کرده باز بیائیم. و صرف کردن این محبت برای غیرالله، شرک اکبر است. پس عبادت توأم با محبت، ستون اعتقاد و صلاح قلب است.

﴿ وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَتَّخِذُ ﴾ یعنی بعضی از مردم برای خدا همتایانی قرار می‌دهند و آنها را در محبت با خدا مساوی می‌کنند.

به دست آورده‌اید، و تجارتی که از کساد شدنش می‌ترسید، و خانه هائی که بـه آن علاقه دارید، در نظرتان از خداوند و پیامبرش و جهـاد در راهـش محبـوبتر است، در انتظار باشید که خداوند عـذابش را بـر شـما نـازل کنـد؛ و خداونـد جمعیت نافرمانبردار را هدایت نمی‌کند»[۱].

و از انس ﷺ روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «لا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتَّى أَكُونَ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ وَالِدِهِ وَوَلَدِهِ والنَّاس أجمَعِين».(بخاري ومسلم).

یعنی مؤمن نمی‌شود هیچ یک از شما تا آنکه مـرا از فرزنـد و پـدر خـود و سایر مردم، دوست‌تر نداشته باشد[۲].

همچنین در روایتی دیگر از انس ﷺ که بخاری و مسلم آنرا نقـل کـرده‌انـد، رسول الله می‌فرماید: «ثلاثٌ من كنّ فيه وَجَد بهنّ حلاوة الإيمان: أن يكونَ اللّهُ ورسوله أحبّ إليه ممّا سواهما وأن يُحِبَّ المرءَ لا يحبُّه إلاّ للّه وأن يكره أن يَعود في الكفر بَعدَ إذ أنقذه اللّه منه كما يكرَه أن يُقذَف فِي النّار» وفي رواية: «لا يجِدُ أحدٌ حلاوة الإيمان حتّى».

---

(۱) و در آیه‌ی بعدی به کسانی که محبت دیگران و حتی اشیاء را بر محبـت خدا، ترجیح می‌دهند، اخطار داد و فرمود: «فتربصـوا» پس منتظـر باشـید. البتـه محبت رسول الله، در واقع محبت با خدا است زیرا خود او، دستور بـه محبـت رسول الله داده‌است

(۲) «لا يؤمن» یعنی مؤمن کامل نمی‌شود تا آنکه محبت و شأن و منزلت مـن در نزد او از محبت و شأن پسر و پدرش و سایرین بیشتر و بالاتر نباشـد. البتـه این محبت با عمل به دستورات رسول الله و ارضای خدا، آشکار می‌گردد نه بـا ادعای خالی.

«سه خصلت در هر که باشد، شیرینی ایمان را درک خواهـد کـرد: ١ــ الله و رسولش نزد وی از همه کس محبوبتر باشـند، ٢ــ محبـت او بـا دیگـران فقـط

بخاطر الله باشد، ٣ـ و بازگشت دوباره به کفر را همچون افتادن در آتش، ناپسند بداند»[(١)].

و از ابن عباس ﭭ روایت است که گفت: هر کـه محبـت و بغضـش و نیـز خصومت و صلحش، بخاطر الله باشد، با ایـن کـار بـه مقـام ولایـت الله دسـت خواهد یافت. و انسان هر چند نماز و روزه بجا آورد، تـا چنـین نباشـد، طعـم ایمان را نخواهد چشید. ولی امروز تمام برادریها و محبتها بر اساس امـور دنیـا پایه‌ریزی شده و نتیجه‌ی مثبتی از آنها عاید نمی‌شود. (ابن جریر)[(٢)].

و ابن عباس در تفسـیر ایـن سـخن پروردگـار: ﴿وَتَقَطَّعَتۡ بِهِمُ ٱلۡأَسۡبَابُ ١٦٦﴾ [البقره: ١٦٦]. گفت: یعنی اسباب مودت و دوستی منقطع می‌شود[(٣)].

---

(١) «حلاوة» شیرینی. باید دانسـت کـه وقتـی ایمـان کامـل بشـود، شـیرینی غیرقابل وصفی در روح ایجاد می‌گردد.

(٢) «ولاية اللّه» یعنی بنده با این کارها، ولی خدا می‌گردد. ولـی خـدا کسـی است که محبت و نصرت خدا شامل حال او می‌گردد.

(٣)﴿وَتَقَطَّعَتۡ بِهِمُ ٱلۡأَسۡبَابُ ١٦٦﴾ مشرکین معتقـد بودنـد کـه معبودانشـان روز قیامت برایشان کاری از پیش خواهند برد و محبت و دوستی با آنـان، شـفاعت آنان را در پی خواهد داشت. خداوند خاطرنشان ساخت کـه در آنجـا اینگونـه محبتها کار آمد نخواهد بود.

خلاصه آنچه در این باب بیان شد:

۱ـ تفسیر آیه‌ی سورۀ بقره.

۲ـ تفسیر آیه‌ی سورۀ توبه.

۳ـ وجوب ترجیح محبت رسول الله بر محبت خود و زن و فرزند و مال.

٤ـ نفی ایمان، دلالت بر خروج از دایره‌ی اسلام نمی‌کند.

٥ـ ایمان دارای حلاوت و شیرینی است که گاهی انسان آنرا درک می‌کند و گاهی درک نمی‌کند.

٦ـ اعمال چهارگانه‌ی مربوط به قلب که ولایت الله و طعم ایمان بدون آنها حاصل نمی‌شود.

۷ـ برداشت صحابی بزرگوار از قضایا، اکثر محبتهای امروزی پایه‌ی دنیوی دارد.

۸ـ تفسیر آیه‌ی ﴿وَتَقَطَّعَتۡ بِهِمُ ٱلۡأَسۡبَابُ ١٦٦﴾.

۹ـ بعضی از مشرکین الله را خیلی زیاد دوست داشتند.

۱۰ـ وعید شدید برای کسیکه اصناف هشتگانه‌ی مذکور در آیه، از دین خدا برایش محبوبتر باشند.

۱۱ـ کسیکه غیر الله را برابر با الله دوست داشته باشد، مرتکب شرک اکبر شده است.

باب (۳۲): ترس از الله ﷻ[1].

ارشاد باریتعالی است: ﴿إِنَّمَا ذَٰلِكُمُ ٱلشَّيۡطَٰنُ يُخَوِّفُ أَوۡلِيَآءَهُۥ فَلَا تَخَافُوهُمۡ وَخَافُونِ إِن كُنتُم مُّؤۡمِنِينَ ١٧٥﴾ [آل عمران: ۱۷۵].

«این فقط شیطان است که پیروان خود را (با سخنان و شایعات بی‌اساس،) می‌ترساند. از آنها نترسید! و تنها از من بترسید اگر ایمان دارید»[2].

---

(۱) یکی دیگر از عبادات قلبی ترس از خدا است. که کمال و نقصان آن در کمال و نقصان توحید مؤثر است.

باید دانست که ترس از غیر الله گاهی شرک و گاهی حرام و گاهی مباح می‌باشد.

۱ـ ترسی که موجب شرک می‌شود اینست که شخص از فلان پیر و پیغمبر یا جن، بترسد و بیم داشته باشد که از او برنجد و باعث نابودی‌اش بگردد. یا در مورد امور اخروی از او بترسد که مبادا فردای قیامت برای وی شفاعت نکند و از عذاب خدا نجاتش ندهد و ... این نوع ترس از مخلوق، در امور غیر طبیعی شرک است.

۲ـ از ترس مخلوق، مرتکب کارهای حرام بشود و نتواند به واجبات دینی‌اش عمل بکند، اینگونه ترس، حرام و ناجایز است.

۳ـ ترس مباح: مانند ترس از دشمن و حیوانات درنده و آتش و ... این نوع ترس، طبیعی و غیر قابل اجتناب می‌باشد.

(۲) ﴿إِنَّمَا ذَٰلِكُمُ ٱلشَّيۡطَٰنُ﴾. یعنی شیطان، اهل توحید را از دشمنانشان که دوستان شیطان می‌باشند، می‌ترساند. در حالی خداوند می‌فرماید: ﴿فَلَا تَخَافُوهُمۡ﴾. از آنان

همچنین می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا يَعۡمُرُ مَسَٰجِدَ ٱللَّهِ مَنۡ ءَامَنَ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِ وَأَقَامَ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتَى ٱلزَّكَوٰةَ وَلَمۡ يَخۡشَ إِلَّا ٱللَّهَۖ﴾ [توبه: ١٨].

«مساجد خدا را تنها کسی آباد می‌کند که ایمان به خدا و روز قیامت آورده، و نماز را برپا دارد، و زکات را بپردازد، و جز از خدا نترسد؛ امید است چنین گروهی از هدایت‌یافتگان باشند»[1].

همچنین ارشاد باریتعالی است: ﴿وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَقُولُ ءَامَنَّا بِٱللَّهِ فَإِذَآ أُوذِيَ فِي ٱللَّهِ جَعَلَ فِتۡنَةَ ٱلنَّاسِ كَعَذَابِ ٱللَّهِ﴾ [عنکبوت: ١٠]

«و از مردم کسانی هستند که می‌گویند: «به خدا ایمان آورده‌ایم!» اما هنگامی که در راه خدا شکنجه و آزار می‌بینند، آزار مردم را همچون عذاب الهی می‌شمارند (و از آن سخت وحشت می‌کنند)»[2].

= نترسید و فقط از من بترسید اگر واقعاً مؤمن هستید. در اینجا ابتدا، از ترس غیر الله نهی شده‌ایم و این نهی دلالت بر حرمت ترس غیر الله دارد و سپس امر شده‌ایم که فقط از خدا بترسیم و این ترس، واجب و لازم است.

(١) ﴿إِنَّمَا يَعۡمُرُ مَسَٰجِدَ ٱللَّهِ مَنۡ ءَامَنَ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِ وَأَقَامَ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتَى ٱلزَّكَوٰةَ وَلَمۡ يَخۡشَ إِلَّا ٱللَّهَۖ﴾ آیه دلالت بر این دارد که خشیت فقط باید از خداوند باشد، و خدوناد آنها را مورد ستایش قرار داد بخاطر اینکه خشیت ایشان فقط برای خداوند بود و خشیت خاص است و خوف عام. زیرا خشیت به معنی ترس همراه با حب و تعظیم می‌باشد.

(٢) ﴿جَعَلَ فِتۡنَةَ ٱلنَّاسِ﴾ یعنی: از ترس مردم، واجبات دینی را ترک نماید و رو به محرمات و نافرمانی خدا، بیاورد.

از ابو سعید خدری ﷺ روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «إنَّ مِن ضعفِ الیَقین أن تُرضـي النَّاس بسخط اللّه وأن تَحمَدهم علی رِزقِ اللّه وأن تَذمّهم علی مالَم یُؤتِك اللّه، إنَّ رِزق اللّه لا یَجُرُّه حِرصُ حَریصٍ ولا یَرُدّه کراهیة کارهٍ».

«همانا از ضعف یقین است که مردم را در ازای ناخوشنودی الله، خشنود سازی. همچنین در مقابل روزی‌ای که الله به تو عنایت فرموده از مردم تشکر بکنی و یا در مقابل آنچه که به تونداده، مردم را نکوهش کنی. زیرا روزی الله با حرص و آزمندی بدست نمی‌آید و با کراهیت مردم بر نمی‌گردد»[1].

و از عایشه روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «من التمس رِضا اللّه بسخطِ النَّاس رضي اللّه عَنه وأرضی عنه النَّاس ومن التمس رِضا الناس بسخطِ اللّه، سخط اللّه علیه وأسخط علیه الناس». (ابن حبان صحیحش).

«هرکس بخاطر خشنودی الله، مردم را برنجاند، خداوند از او راضی می‌شود و مردم را نیز از او خشنود می‌سازد. و هرکسی که در ازای خشنودی مردم، الله را برنجاند، الله از او ناراضی می‌شود و مردم را نیز از او ناراضی می‌گرداند»[2].

---

(۱) عوامل ضعف ایمان که در حدیث فوق، ذکر شد، جزو محرمات هستند، زیرا گناه و معصیت، ایمان را ضعیف می‌کنند همانطور که طاعت و بندگی، آنرا تقویت می‌نماید.

و این یک اصل کلی است که خشنود ساختن کسی بگونه‌ای که خدا ناراضی بشود، حرام و ناجایز و معصیت است.

(۲) همچنین در حدیث عایشه، بیان گردید که پاداش کسیکه از مردم بترسد و کاری بکند که موجب خشنودی مردم و ناراضی خدا بشود، اینست که هم

خلاصه آنچه در این باب بیان شد:

۱ـ تفسیر آیهٔ سوره آل عمران.
۲ـ تفسیر آیهٔ سورهٔ برائت.
۳ـ تفسیر آیهٔ سورهٔ عنکبوت.
٤ـ یقین گاهی ضعیف و گاهی قوی می‌گردد.
٥ـ سه مورد دیگر از عوامل ضعف ایمان.
٦ـ فرض بودن اختصاص ترس به الله.
۷ـ پاداش کسیکه فقط از الله بترسد.
۸ـ مجازات کسیکه از الله، نترسد.

= خدا از او ناراضی می‌گردد و هم مردم را از او ناراض می‌گرداند.

باب (۳۳): پیرامون توکل بر الله

ارشاد باریتعالی است: ﴿وَعَلَى ٱللَّهِ فَتَوَكَّلُوٓاْ إِن كُنتُم مُّؤۡمِنِينَ ٢٣﴾ [مائده: ۲۳].

«و بر خدا توکل کنید اگر ایمان دارید»[1].

(۱) توکل بر خدا، یکی از شرایط صحت اسلام و ایمان مسلمان است. توکل اساس سایر عبادتهای قلبی می‌باشد که عبارت است از بکارگیری اسباب و واگذاری امور به خدا. و متوکل کسی است که اسباب را بکار می‌اندازد و نتیجۀ کار را به خدا می‌سپارد. توفیق را از او می‌خواهد و به کمک او بر می‌خیزد و یقین دارد بدون حول و قوّه‌ی الهی کاری پیش نخواهد برد. پس توکل یک عبادت قلبی محض است.

توکل بر غیر الله شرک اکبر است. بدینصورت که بر یکی از مخلوقات در اموری که از دایرۀ قدرت او بیرون است توکل نماید. مثلاً امیدوار باشد که فلان شخص گناهانش را می‌آمرزد یا فرزندی به او خواهد بخشید و... آنچه که قبر پرستان از قبور اولیا و مشایخ خود انتظار دارند وایـن شرک اکبر و منافی با توحید است.

و نوعی دیگر از توکل بر مخلوق، شرک خفی محسوب می‌شود و آن عبارت است از اینکه امید چیزی را از مخلوق داشته باشد که در دایرۀ قدرت او باشد و بگوید من به امید خدا و تو چنین می‌کنم و... این سخنی است ناجایز و همچنین گفتن من به امید خدا سپس تو چنین می‌کنم. زیرا هیچ یک از مخلوقات شایستگی اینرا ندارد که بر او توکل شود. بلکه فقط به خدا اختصاص دارد. چنانکه در آیۀ فوق به ما دستور داده شده که: ﴿وَعَلَى ٱللَّهِ فَتَوَكَّلُوٓاْ﴾ و این

﴿ إِنَّمَا ٱلۡمُؤۡمِنُونَ ٱلَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ ٱللَّهُ وَجِلَتۡ قُلُوبُهُمۡ ﴾ [أنفال:۲].

«مؤمنان، تنها کسانی هستند که هرگاه نام خدا بـرده شـود، دلهاشـان ترسـان می‌گردد»[1].

همچنین الله ﷻ مـی فرمایـد: ﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ حَسۡبُكَ ٱللَّهُ وَمَنِ ٱتَّبَعَكَ مِنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ٦٤ ﴾ [انفال:٦٤]

«ای پیامبر! خداوند و مؤمنانی که از تو پیروی می‌کننـد، بـرای حمایـت تـو کافی است»[2].

= دستور وجوب توکل بر خدا را می‌رساند. پس واجب است توکل را کـه نـوعی عبادت است فقط به الله اختصاص بـدهیم و کسـی را بـا او در توکـل شـریک نسازیم چنانکه در آخر آیه فرمـوده اسـت: ﴿إِن كُنتُم مُّؤۡمِنِينَ ٢٣﴾ یعنـی اگـر واقعاً مؤمن هستید پس فقط بر خدا توکل نمائید.

(۱) ﴿ إِنَّمَا ٱلۡمُؤۡمِنُونَ ٱلَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ ٱللَّهُ وَجِلَتۡ قُلُوبُهُمۡ ﴾ [أنفال:۲].

ظاهر آیه دلالت بر این می‌کند(بخاطر تقدیم جار و مجرور) که آنها فقـط بـر خداوند توکل می‌کنند، بخاطر همین مؤمنین را اینگونه وصف کرده اسـت، کـه بزرگترین مقامات اهل ایمان می‌باشد.

در این آیه صفات مؤمنان واقعـی بیـان شـده اسـت کـه توکـل نیـز یکـی از شاخص‌ترین آنهاست. این صفات برجسـته‌تـرین مقامـات اهـل ایمـان بشـمار می‌روند.

(۲) ﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ حَسۡبُكَ ٱللَّهُ ﴾ یعنی: ای پیامبر، خدا برای تو و مؤمنانی که از تـو پیروی کرده‌اند، کفایت خواهد نمود. یقیناً کسانی که بر خدا توکـل کننـد، خـدا =

و در جای دیگر می‌فرماید: ﴿وَمَن يَتَوَكَّلۡ عَلَى ٱللَّهِ فَهُوَ حَسۡبُهُۥٓ﴾ [الطلاق: ۳].
«و هرکس بر خداوند توکل کند (و کار خود را به او واگذارد خـدا) کفایـت امرش را می‌کند»[1].

و از ابن عباس رضي الله عنه روایت است کـه فرمـود: ابـراهیم عليه السلام وقتـی در آتـش انداخته شد، گفت: ﴿حَسۡبُنَا ٱللَّهُ وَنِعۡمَ ٱلۡوَكِيلُ ۝١٧٣﴾. «خدا ما را کافی است؛ و او بهترین حامی ماست».

وقتی که به محمـد صلى الله عليه وسلم گفتنـد: ﴿إِنَّ ٱلنَّاسَ قَدۡ جَمَعُواْ لَكُمۡ فَٱخۡشَوۡهُمۡ فَزَادَهُمۡ إِيمَٰنٗا﴾ [آل عمران:۱۷۳]

یعنی مردم علیه شما جمع شده‌اند از آنها بترسید، این سـخن، ایمـان پیـامبر صلى الله عليه وسلم و اصحاب رضي الله عنهم را افزایش داد. آنگاه رسول الله صلى الله عليه وسلم نیز فرمود: ﴿حَسۡبُنَا ٱللَّهُ

= نیز برای آنان کافی خواهد بود.

(۱) چنانکه می‌فرمایـد: ﴿وَمَن يَتَوَكَّلۡ عَلَى ٱللَّهِ فَهُوَ حَسۡبُهُۥٓ﴾. بایـد گفـت کـه توکـل بستگی به ایمان و درک انسان از توحید ربوبیت دارد. بایـد دیـد کـه توحیـد و عظمت الله تا چه میزان در قلب، جای گرفته است. هر چه بیشـتر بـه ملکـوت خدا در آسمانها، بیندیشیم، دانش ما در مورد اینکه الله، چرخانندۀ نظام بزرگ و پیچیدۀ هستی می‌باشد، افزایش خواهدیافت. آنگاه پی می‌بریم که بـرای چنـین خالق توانـائی، یـاری رسـاندن بـه ایـن بنـدۀ نـاچیز، کـار دشـواری نیسـت و بدینصورت در مقابل عظمت الله، زانو زده، و بر او توکل می‌نمائیم.

وَنِعۡمَ ٱلۡوَكِيلُ ﴿١٧٣﴾ (بخاري ونسائي)[1].

خلاصه آنچه در این باب بیان شد:

١ـ توکل بر الله، از فرایض است.

٢ـ توکل از شرایط ایمان است.

٣ـ تفسیر دو آیۀ سورۀ انفال.

٤ـ تفسیر آیۀ سورۀ طلاق.

٥ـ عظمت و اهمیت این سخن پروردگار ﴿حَسۡبُنَا ٱللَّهُ وَنِعۡمَ ٱلۡوَكِيلُ ﴿١٧٣﴾﴾ که وِرد زبان ابراهیم و محمد ﷺ بوقت مصیبت بود.

---

(١) ﴿حَسۡبُنَا ٱللَّهُ وَنِعۡمَ ٱلۡوَكِيلُ ﴿١٧٣﴾﴾ سخنی عظیم و پر بار و شعار هر مسلمان و مؤمن است. حقا اگر بنده با امید واثق، بر خدا توکل نماید، خداوند نیز برای او از خلال مصایب و مشکلات عدیده، راه خروجی پیدا خواهد کرد.

باب (۳۴): انذار برای ترسیدن از الله ﷻ و ناامیدی از رحمتش

ارشاد باریتعالی است: ﴿أَفَأَمِنُواْ مَكۡرَ ٱللَّهِۚ فَلَا يَأۡمَنُ مَكۡرَ ٱللَّهِ إِلَّا ٱلۡقَوۡمُ ٱلۡخَٰسِرُونَ ٩٩﴾ [اعراف: ۹۹]. «آیا آنها خود را از مکر الهی در امان می‌دانند؟! در حالی که جز زیانکاران، خود را از مکر (و مجازات) خدا ایمن نمی‌دانند»[1].

و در جایی دیگر فرموده است: ﴿قَالَ وَمَن يَقۡنَطُ مِن رَّحۡمَةِ رَبِّهِۦٓ إِلَّا ٱلضَّآلُّونَ ٥٦﴾ [حجر: ٥٦]. «گفت: جز گمراهان، چه کسی از رحمت پروردگارش مایوس می‌شود؟»[2].

---

(۱) در آیهٔ اول، یکی از صفات مشرکین بیان گردید که آنها کاملاً احساس امنیت می‌کنند و از مؤاخذهٔ الله نمی‌هراسند. و چون ترس از خدا، عبادتی است مربوط به قلب و مشرکین عاری از این عبادت هستند از اینرو از مکر و مؤاخذهٔ الله خود را مأمون می‌دانند.

مکر خدا یعنی فرصت دادن و فراهم نمودن امور برای بندگان نافرمان و در پایان، مؤاخذه و عذاب ناگهانی. چنانکه رسول الله ﷺ فرمود: هر گاه دیدید که روزگار بر وفق مراد انسان معصیت کار پیش می‌رود، بدانید که این استدراجی است؛ زیرا خدا به او فرصت معصیت می‌دهد و هر وقت صلاح بداند، مجازاتش می‌نماید. و مکر خدا، دامنگیر کسی می‌شود که با اولیاء و انبیاء و داعیان خدا، مکر بکند، و مکری که به خدا منسوب است یعنی اظهار عزت و قهر و قدرت الله و این صفات کمال پروردگار است.

(۲) ﴿قَالَ وَمَن يَقۡنَطُ مِن رَّحۡمَةِ رَبِّهِۦٓ إِلَّا ٱلضَّآلُّونَ ٥٦﴾ یکی از صفات گمراهان اینست که از رحمت خدا ناامید هستند. در حالی که انسان هدایت یافته، هرگز

و از ابن عباس ﷺ روایت است که از رسول الله ﷺ در مورد گناهان کبیره، پرسیدند؛ فرمود: «الشِّرك با لِله واليَأسُ مِن رَوحِ اللّه والأمن مِن مَكرِ اللّه».

«شرک ورزیدن به الله و نا امیدی از رحمتش و ایمن بودن از مکر و مؤاخذهٔ الله»[1].

و نیز از ابن مسعود ﷺ روایت است که فرمود: بزرگترین گناهان کبیره عبارتند از: شرک ورزیدن به الله، ایمن بودن از مکر و مؤاخذهٔ الله و ناامید شدن

= از رحمت الله ناامید نمی‌شود.

شرعاً نیز، عبادت وقتی در پیشگاه خدا، صحیح و قابل قبول است که ترس و امید توأم باشند. کسی که گناهکار است باید ترسش بیشتر از امیدواریش باشد و کسی که مریض است و از مرگ و هلاکت می‌ترسد باید امیدواریش بیشتر از ترسش باشد. خداوند بندگان میانه‌رو را چنین می‌ستاید: ﴿إِنَّهُمْ كَانُواْ يُسَٰرِعُونَ فِي ٱلْخَيْرَٰتِ وَيَدْعُونَنَا رَغَبًا وَرَهَبًا وَكَانُواْ لَنَا خَٰشِعِينَ ۝٩٠﴾ [أنبياء: ۹۰]

«چرا که آنان (خاندانی بودند که) همواره در کارهای خیر بسرعت اقدام می‌کردند؛ و در حال بیم و امید ما را می‌خواندند؛ و پیوسته برای ما (خاضع و) خاشع بودند».

(۱) باید دانست که امیدوار بودن به خدا، نوعی عبادت است همانطور که ترس از خدا نیز عبادت است. و ناامید بودن و احساس امنیت از مکر خدا، نتیجهٔ ترک عبادت ترس می‌باشد.

و واجب است که ریشهٔ این، دو عبادت(امیدواری و ترس) در قلب زنده گردانیده بشوند. و نقصان در آنها، نقصان در کمال توحید به شمار می‌رود.

از رحمتهای الله.(عبد الرزاق)[1].

خلاصه آنچه در این باب بیان شد:

۱ـ تفسیر آیهٔ سورهٔ اعراف.

۲ـ تفسیر آیهٔ سورهٔ حجر.

۳ـ وعید شدید برای کسیکه از مکر الله ایمن باشد.

۴ـ وعید شدید برای کسیکه از رحمت الله ناامید باشد.

(۱) «رحمة اللّٰه» یعنی جلب منفعت و دفع مضرت.

«روح اللّٰه» غالبا بر نجات یافتن از مصیبت‌ها، اطلاق می‌گردد.

باب (۳۵): صبر بر آنچه، خدا تقدیر نموده است نیز از ایمان است[1].

خداوند می‌فرماید: ﴿وَمَن يُؤۡمِنۢ بِٱللَّهِ يَهۡدِ قَلۡبَهُۥۚ وَٱللَّهُ بِكُلِّ شَيۡءٍ عَلِيمٞ ١١﴾ [تغابن:۱۱]

«و هرکس به خدا ایمان آورد، خدا قلبش را هدایت می‌کند، و خداوند به هر چیز داناست».

علقمه در تفسیر این آیه گفته است: یعنی وقتی مصیبتی بـه او مـی‌رسـد، او فوراً متوجه می‌شود که از جانب الله است و راضی و تسلیم می‌شود[2].

---

(۱) صبر بر آنچه خدا مقدَّر نموده است، از شعبه‌های مهم ایمان و از مقامات رفیع و عبادات بزرگ است. صبر در ادای واجبات و خـودداری از محرمـات و منهیات و صبر در مقابل مصیبتهای تقدیری، لازم و ضروی می‌باشد.

صبر یعنی زبان را از شکوه و گلایه و قلب را از بغض و نارضایت و اعضا و جوارح را از عکس العملی که موجب نارضایتی پروردگار باشـد، ماننـد چـاک دادن سینه و زدن به سر و صورت، بازداشت.

(۲) ﴿وَمَن يُؤۡمِنۢ بِٱللَّهِ﴾ یعنی ایمان همراه با تعظیم و امتثال اوامـر و اجتنـاب از منهیات می‌باشد.

﴿يَهۡدِ قَلۡبَهُۥۚ﴾ دل او را برای هدایت و صـبر و عـدم ناراضـگی بـر مقـدرات، رهنمود می‌گردد.

و این تفسیر علقمه ﷺ اسـت کـه حـق مطلـب را بیـان داشـته اسـت. زیـرا مصیبت‌ها به تقدیر خدا می‌آیند و تقدیر خدا از حکمت والای ایشان که عبارت است از ترتیب امور بر وفق مصلحت‌ها و اهداف خاص، سرچشـمه مـی‌گیـرد. بنده پس از اینکه مصیبت بر او وارد شد، اختیار دارد که صبر کنـد و از پـاداش آن بهره‌مند گردد و یا بی‌صبری بکند و مجازات بشود.

و از ابوهریره ﷺ روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «اثْنَتَانِ فِي النَّاسِ هُمَا بِهِمْ كُفْرٌ: الطَّعْنُ فِي النَّسَبِ وَالنِّيَاحَةُ عَلَى الْمَيِّتِ». (مسلم).

یعنی دو خصلت در میان مردم از خصلتهای کفر، باقی مانده است: ۱ـ طعن زدن به نسبها ۲ـ نوحه‌خوانی بر اموات[۱].

همچنین از ابن مسعود ﷺ روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «لَيْسَ مِنَّا مَنْ ضَرَبَ الْخُدُودَ وَشَقَّ الْجُيُوبَ وَدَعَا بِدَعْوَى الْجَاهِلِيَّةِ».(متفق علیه).

«کسیکه به سر و صورت خود بزند و گریبان پاره کند و سخنان جاهلی بر زبان بیاورد، از ما نیست»[۲].

و از انس ﷺ روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِعَبْدِهِ الْخَيْرَ عَجَّلَ لَهُ الْعُقُوبَةَ فِي الدُّنْيَا وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِعَبْدِهِ الشَّرَّ أَمْسَكَ عَنْهُ بِذَنْبِهِ حَتَّى يُوَافِيَ بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ».

(۱) «اثْنَتَانِ فِي النَّاس» یعنی دو خصلت کفرآمیز در میان مردم دیده می‌شود. البته هدف از کفرآمیز بودن این نیست که مرتکب آنها مطلقاً کافر و از دایرهٔ اسلام خارج می‌گردد بلکه هدف اینست که هر کسی مرتکب این دو خصلت بشود، مرتکب دو خصلت از خصلت‌های کفار شده و باید مواظب باشد پیش روی نکند.

(۲) «لَيْسَ مِنَّا» بیانگر کبیره بودن گناه است. پس معلوم شد که بی‌صبری و اظهار نارضایتی یکی از گناهان کبیره محسوب می‌شود.

بی‌تردید، گناه و معصیت باعث ایجاد نقص در ایمان شخص، می‌گردد و نقص در ایمان باعث ایجاد نقص در توحید می‌شود. پس بی‌صبری نه تنها گناه می‌باشد بلکه گناه کبیره است و نهایتاً به توحید انسان ضربه وارد می‌کند.

«وقتی خدا به بنده ای ارادۀ خیر بنماید، در دنیا سزایش می‌دهد و اگر به بنده‌ای ارادۀ بد بکند، او را در مقابل گناهانش مؤاخذه نمی‌کند تا در قیامت به حساب او رسیدگی بکند»(۱).

همچنین رسول خدا ﷺ فرموده است: «إِنَّ عِظَمَ الْجَزَاءِ مَعَ عِظَمِ الْبَلاءِ وَإِنَّ اللَّهَ إِذَا أَحَبَّ قَوْمًا ابْتَلاهُمْ فَمَنْ رَضِيَ فَلَهُ الرِّضَا وَمَنْ سَخِطَ فَلَهُ السَّخَطُ». (ترمذي با تحسين).

«پاداش بزرگ با مصیبت بزرگ همراه است. و خداوند، قومی را که دوست داشته باشد، به مصیبت مبتلا می‌کند. آنگاه هر که راضی شود، الله نیز از او راضی خواهد شد».

و هر که ناراضی بشود، الله، نیز از او ناراضی خواهد شد(۲).

---

(۱) «إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِعَبْدِهِ الْخَيْرَ عَجَّلَ لَهُ الْعُقُوبَةَ فِي الدُّنْيَا وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِعَبْدِهِ الشَّرَّ أَمْسَكَ عَنْهُ بِذَنْبِهِ حَتَّي يُوَافِيَ بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ».

این حدیث بیانگر حکمت الهی در مصیبت‌هائی است که بندگان خوب با آن مواجه می‌شوند. وقتی انسان بوقت مصیبت، این فضایل را استحضار نماید، یقیناً صبر را سرمایه‌ای هنگفت شمرده، از آن استفاده می‌کند و نهایتاً به قضا و قدر الهی راضی می‌شود. از برخی گذشتگان نیک منقول است که وقتی به مصیبتی گرفتار نمی‌شدند، خود را سرزنش می‌کردند.

(۲) و همانطور که در حدیث بعدی بیان گردید: هر چند مصیبت بزرگتر باشد، اجر و پاداش صبر آن، بیشتر و بزرگتر خواهد بود.

خلاصه آنچه در این باب بیان شد:

۱ـ تفسیر آیهٔ سورهٔ تغابن.

۲ـ صبر از ایمان است.

۳ـ طعنه زدن به نسب از عوامل کفر است.

٤ـ وعید شدید در مورد کسیکه بوقت مصیبت، بـه سـر و صـورت بزنـد و گریبان پاره کند و سخن جاهلی بر زبان بیاورد.

٥ـ علامت اینکه خدا، نسبت به کسی ارادهٔ خیر بنماید.

٦ـ علامت اینکه خدا، نسبت به کسی ارادهٔ شر بنماید.

۷ـ علامت محبت الله با بنده.

۸ـ حرمت بی‌صبری.

۹- پاداش رضا به قضا.

باب (۳۶): بحث ریا و تظاهر[(۱)].

ارشاد باریتعالی است: ﴿قُلۡ إِنَّمَآ أَنَا۠ بَشَرٞ مِّثۡلُكُمۡ يُوحَىٰٓ إِلَيَّ أَنَّمَآ إِلَٰهُكُمۡ إِلَٰهٞ وَٰحِدٞۖ فَمَن كَانَ يَرۡجُواْ لِقَآءَ رَبِّهِۦ فَلۡيَعۡمَلۡ عَمَلٗا صَٰلِحٗا وَلَا يُشۡرِكۡ بِعِبَادَةِ رَبِّهِۦٓ أَحَدَۢا ١١٠﴾ [کهف:۱۱۰].

«بگو: من فقط بشری هستم مثل شما؛ (امتیازم این است که) به من وحی می‌شود که تنها معبودتان معبود یگانه است؛ پس هر که به لقای پروردگارش امید دارد، باید کاری شایسته انجام دهد، و هیچ کس را در عبادت پروردگارش شریک نکند»[(۲)].

---

(۱) ریا از رؤیت گرفته شده یعنی، نشان دادن. و بدینصورت ریا اینست که عبادتی را بگونه‌ای بجا آوردن که مردم او را ببینند و تحسین بکنند. ریا و تظاهر بر دو قسم است:

۱ـ ریائی که منافقان مرتکب آن می‌شدند و عبارت بود از تظاهر به اسلام در حالی که هنوز قلباً کافر بودند. این نوع ریا کفر اکبر و منافی با ایمان و توحید است.

۲ـ نوع دوم ریا آنست که انسان مسلمان در برخی از اعمال و عباداتش از آن کار می‌گیرد. و این نوع ریا، شرک خفی و منافی با کمال توحید می‌باشد.

(۲) در آیهٔ ۱۱۰ سورهٔ کهف آمده است که: ﴿قُلۡ إِنَّمَآ أَنَا۠ بَشَرٞ مِّثۡلُكُمۡ يُوحَىٰٓ إِلَيَّ أَنَّمَآ إِلَٰهُكُمۡ إِلَٰهٞ وَٰحِدٞۖ فَمَن كَانَ يَرۡجُواْ لِقَآءَ رَبِّهِۦ فَلۡيَعۡمَلۡ عَمَلٗا صَٰلِحٗا وَلَا يُشۡرِكۡ بِعِبَادَةِ رَبِّهِۦٓ أَحَدَۢا ١١٠﴾ یعنی کسیکه انتظار ملاقات با پروردگار را دارد، عمل نیک انجام دهد و در اعمال نیک و عبادات خود، کسی را با پرودگارش شریک نسازد.

این نهی از شرک، شامل تمامی انواع شرک از جمله شامل ریا نیز می‌باشد چنانکه بسیاری از علمای سلف، از این آیه در رد ریا، استدلال کرده‌اند. و شیخ

و از ابوهریره ﷺ در حدیث قدسی روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: خداوند می‌فرماید: «من نیازی به شریک داشتن ندارم، هر کس که عملی انجام بدهد و در آن، کس دیگری را با من شریک سازد، من آنرا با شرکش رها می‌کنم». **(مسلم)**[1].

و از ابو سعید ﷺ روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «**أَلا أُخْبِرُكُمْ بِمَا هُوَ أَخْوَفُ عَلَيْكُمْ عِنْدِي مِنَ الْمَسِيحِ الدَّجَّالِ؟ قَالَوا: قُلْنَا بَلَى، قَالَ: الشِّرْكُ الْخَفِيُّ، يَقُوم الرَّجُلُ فيُصلِّي فَيُزَيِّنُ صَلاتَهُ لِمَا يَرَى مِنْ نَظَرِ رَجُلٍ**». (احمد).

«آیا به شما اطلاع بدهم از چیزی که من برای شما از آن بقدری هراس دارم که از دجال برایتان آنقدر هراس ندارم. و آن شرک خفی است. مردی برای نماز می‌ایستد، وقتی متوجه می‌شود که کسی او را می‌بیند، نمازش را می‌آراید و بهتر

= نیز بخاطر همین آنرا در اینجا ذکر نمود.

(۱) حدیث ابوهریره ﷺ بیانگر آنست که هر عملی که توأم با ریا و تظاهر باشد، مردود است. با این تفصیل که اگر عمل از ریشه و اساس برای ریا بوده، پس عملش باطل و بی‌فایده و عمل کننده، گناهکار و مرتکب شرک خفی شده است. و اما اگر عمل را بخاطر خدا شروع نموده ولی در اثنای آن، مرتکب ریا و تظاهر شده بدینصورت که مثلاً رکوع نماز یا قرائت را طولانی‌تر کرده‌است، پس عبادتش باطل نیست و فقط پاداش همان مقدار اضافی، کم می‌شود و به همان اندازه گنهکار می‌گردد.

یقینا خدا بی‌نیازترین فرد از شراکت است و عملی را می‌پذیرد که خالصاً برای او انجام گرفته باشد و هر عملی را که در آن شائبه‌ای از شرک و ریا و تظاهر باشد، مردود می‌داند و نمی‌پذیرد.

می‌گزارد»[(١)].

خلاصه آنچه در این باب بیان شد:

۱ـ تفسیر آیۀ سورۀ کهف.
۲ـ مردود بودن عمل نیک وقتی که در آن خشنودی غیر الله نیز اراده بشود.
۳ـ بی‌نیازی مطلق الله از اینگونه شراکتها.
٤ ـ خداوند بهترین شریک و بلندمرتبه است.
٥ ـ ترس و هراس رسول الله ﷺ برای امتش از ریا.
٦ ـ تفسیر ریا به اینکه: شخص، نمازش در بخاطر الله می‌خواند، ولی نماز خود را بخاطر کسانی که او را می بینند طولانی و یا منظم می‌خواند.

---

(١) در حدیث ابو سعید آمده که رسول الله ﷺ فرمود: من برای شما آنقدر از دجال، هراس ندارم که از شرک خفی هراس دارم.
حقا که چنین است زیرا که مسالۀ دجال مسأله‌ای است واضح و روشن.
اما ریا همانطور که رسول الله ﷺ آنرا شرک خفی نامیده، بگونه‌ای در اعمال و قلوب نفوذ می‌کند که انسان متوجه نمی‌شود و به تدریج، جای مراقبت الله را مراقبت مخلوق می‌گیرد.

باب (۳۷): انجام اعمال اخروی برای دست‌یابی به اهداف دنیوی نیز نوعی شرک است.

ارشاد باریتعالی است: ﴿مَن كَانَ يُرِيدُ ٱلۡحَيَوٰةَ ٱلدُّنۡيَا وَزِينَتَهَا نُوَفِّ إِلَيۡهِمۡ أَعۡمَٰلَهُمۡ فِيهَا وَهُمۡ فِيهَا لَا يُبۡخَسُونَ ١٥ أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ لَيۡسَ لَهُمۡ فِي ٱلۡأٓخِرَةِ إِلَّا ٱلنَّارُۖ وَحَبِطَ مَا صَنَعُواْ فِيهَا وَبَٰطِلٞ مَّا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ ١٦﴾ [هود: ١٥-١٦].

«کسانی که زندگی دنیا و زینت آن را بخواهند، (نتیجه) اعمالشان را در همین دنیا بطور کامل به آنها می‌دهیم؛ و چیزی کم و کاست از آنها نخواهد شد (ولی) آنها در آخرت، جز آتش، (سهمی) نخواهند داشت؛ و آنچه را در دنیا (برای غیر خدا) انجام دادند، بر باد می‌رود؛ و آنچه را عمل می‌کردند، باطل و بی‌اثر می‌شود»[1].

---

(۱) انجام دادن اعمال اخروی برای کسب دنیا، نوعی شرک اصغر است. و آیۀ سورۀ هود که بیان گردید گرچه در مورد کافرانی نازل شده است که تمام هم و غمّشان فقط دنیا است. اما حکم کلی آن، شامل افرادی نیز می‌شود که بخواهند بوسیلۀ اعمال نیک به متاع دنیا برسند.

اعمال نیک، دو نوع‌اند:

یکی اعمالی که صرفاً مربوط به آخرت می‌باشند و برای آنان پاداش دنیوی مقرر نشده است، مانند: نماز، روزه و دیگر عبادات. اگر کسی بخواهد با انجام اینگونه اعمال، به مال و منال دنیوی دست یابد، مشرک محسوب می‌شود.

دیگری، اعمالی، که برای آنها پاداشهائی در این جهان، نیز مقرر شده است مانند: رعایت حق خویشاوندی، نیکی با پدر و مادر و... اگر در این نوع مسایل فقط پاداش دنیوی آن در نظر باشد و نه پاداش اخروی باز هم، مشمول همان =

و از ابوهریره ﷺ روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «تَعِسَ عَبْدُ الدِّينَارِ تَعِسَ عَبْدُ الدِّرْهَمِ تعس عَبْدُ الْخَمِيصَةِ، تَعِسَ عبد الخميلة، إِنْ أُعْطِيَ رَضِيَ وَإِنْ لَمْ يُعْطَ سَخِطَ. تَعِسَ وَانْتَكَسَ وَإِذَا شِيكَ فَلا انْتَقَشَ طُوبَى لِعَبْدٍ آخِذٍ بِعِنَانِ فَرَسِهِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَشْعَثَ رَأْسُه، مُغْبَرَّةٍ قَدَمَاهُ إِنْ كَانَ فِي الْحِرَاسَةِ كَانَ فِي الْحِرَاسَةِ وَإِنْ كَانَ فِي السَّاقَةِ كَانَ فِي السَّاقَةِ إِنِ اسْتَأْذَنَ لَمْ يُؤْذَنْ لَهُ وَإِنْ شَفَعَ لَمْ يُشَفَّعْ». (بخاري).

«بندۀ طلا و نقره و پول و بندۀ لباس و پوشاک، نابود شود. اگر به وی چیزی داده شود، خرسند می‌شود و اگر داده نشود، رنجیده خاطر و خشمگین. سرنگون و نابود می‌گردد. بگونه‌ای که قادر نباشد خاری را که به پایش رفته، بیرون بیاورد».

و خوشا به حال آن بندۀ (مؤمن) که با سری ژولیده و پاهایی غبار آلود، عنان اسبش را گرفته و در راه خدا قدم برمی‌دارد، چه به نگهبانی در خط مقدم گماشته شود، چه در پشت جبهه منسوب بشود، ایفای وظیفه می‌نماید. (در نظام مردم بگونه‌ای است که) اگر اجازه بخواهد به او اجازه نمی‌دهند و اگر سفارش بکند، سفارشش پذیرفته نمی‌شود[1].

= وعیدی که در آیه، ذکر گردید می‌شود. اما اگر هم پاداش دنیوی و هم پاداش اخروی مد نظر باشد، اشکالی ندارد.

(۱) مثلاً اگر کسی قرآن و علوم دینی را فقط بخاطر دریافت حقوق و امرار معاش تدریس می‌کند و هدفش ادای وظیفۀ شرعی و کسب رضایت پروردگار و نجات از دوزخ نباشد، مصداق و عیدهای بیان شده در آیه، قرار می‌گیرد.

همچنین کسانی بخاطر ریا، عمل می‌کنند و یا توأم با اعمال صالحه، مرتکب =

خلاصه آنچه در این باب بیان شد:

۱ـ انجام عمل نیک که هدف از آن، رسیدن به متاع دنیا باشد.

۲ـ تفسیر آیۀ سورۀ هود.

۳ـ نام گذاری چنین مسلمانی به عبدالـدرهم و عبدالـدینار و ... یعنـی بنـدۀ درهم و دینار...

٤ـ معنی این جملۀ حدیث: إن أعطي رضي وإن لم يعط سخط.

۵ـ معنی:تعس و انتکس.

٦ـ معنی: «وإذا شيك فلا انتقش».

۷ـ تجلیل از مجاهدی که دارای صفات بیان شده در حدیث باشد.

= شرک و دیگر نواقص اسلام می‌شوند، مشمول همین حکم می‌باشند.

و در حدیث، از کسانی که اعمال نیک را بخـاطر حصـول درهـم و دینـار و رسیدن به متاع دنیوی انجام می‌دهند، به بندۀ درهم و دینار، تعبیر شده است که بی‌تردید بندگی برای غیر خدا، شرک محسوب می‌گردد.

باب (۳۸): پیروی از پیشوایان و رهبـران دینـی و سیاسـی در حلال دانستن حرامها و حرام دانسـتن حلالهـای الهـی. بمعنـی ربوبیت آنان است[1].

ابن عباس ﷺ گفت: می‌ترسم از آسمان بر شما، سنگ ببارد. می‌گویم: رسول الله ﷺ چنین گفته است. آنگاه شما می‌گویید: ابوبکر و عمر، چنین گفته‌اند[2].

احمد بن حنبل (رحمه الله) می‌گویـد: مـن از ملتـی کـه حـدیث صـحیح را می‌دانند و به سخن سفیان، استناد می‌ورزند. تعجب می‌کنم. مگر نشنیده‌انـد کـه

---

(۱) در این بحث و بحثهای آینـده، از مقتضـیات توحیـد و لـوازم «لا إلـه إلا اللّه» سخن به میان آمده است.

چون بوسیلۀ علما باید نصوص قرآن و سـنت را شـناخت، پیـروی از آنـان، بمعنی پیروی از خدا و پیامبرش می‌باشد. البته پیروی مطلق و مستقل فقط از آن خداوند است. اما پیروی رسول الله ﷺ لازم و ضـروری اسـت بخـاطر اینکـه خداوند ما را به آن امر کرده‌است چنانکـه مـی‌فرمایـد: ﴿ وَمَآ أَرۡسَلۡنَا مِن رَّسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذۡنِ ٱللَّهِ ﴾ [نساء: ٦٤]. «ما هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر بـرای ایـن که به فرمان خدا، از وی اطاعت شود».

و در مسایل اجتهادی که پیرامون آنهـا حکمـی در قـرآن و سـنت بـه چشـم نمی‌خورد، از علما پیروی می‌شود بخاطر این حکم خدا کـه فرمـود: ﴿فَسۡـَٔلُوٓاْ أَهۡلَ ٱلذِّكۡرِ إِن كُنتُمۡ لَا تَعۡلَمُونَ ٧﴾ [الأنبياء: ٧]. «اگر نمی‌دانید، از آگاهان بپرسید».

(۲) و اما سخن ابن عباس ﷺ، بیانگر دید وسیع و فقه بودن ایشان است کـه مقابله با سخن رسول الله ﷺ را به هیچ وجه، جایز نیز نمی‌داند گرچه، گوینده ابوبکر یا عمر باشد تا چه رسد به بعدی‌ها؟!

الله، می‌فرماید: ﴿ فَلۡيَحۡذَرِ ٱلَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنۡ أَمۡرِهِۦٓ أَن تُصِيبَهُمۡ فِتۡنَةٌ أَوۡ يُصِيبَهُمۡ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٦٣﴾ ﴾ [نور:٦٣]

«پس آنان که فرمان او ﷺ را مخالفت می‌کنند، باید بترسند از اینکه فتنه‌ای دامنشان را بگیرد، یا عذابی دردناک به آنها برسد»[۱].

امام احمد(رحمه الله) می‌گوید: آیا می دانید که فتنه چیست؟ مراد از فتنه، شرک می‌باشد. زیرا کسی که سخن رسول الله ﷺ را رد بکند، ممکن است در دلش انحراف بوجود بیاید و هلاک بشود.

و از عدی بن حاتم، روایت است که رسول الله ﷺ، آیهٔ: ﴿ ٱتَّخَذُوٓاْ أَحۡبَارَهُمۡ وَرُهۡبَٰنَهُمۡ أَرۡبَابٗا مِّن دُونِ ٱللَّهِ ﴾ [التوبه:٣١] را خواند، (اهل کتاب) دانشمندان و راهبان خویش را معبودهایی در برابر خدا قرار دادند. عدی گفت: ما آنها را پرستش نمی‌کردیم. رسول الله ﷺ فرمود: مگر آنها حلالهای الله را حرام، و حرامهای الله را، حلال نمی‌کردند و شما از آنها می‌پذیرفتید؟

گفتم: چنین می‌کردند. فرمود: همین است پرستش آنان. (احمد و ترمذی با تحسین)[۲].

---

(۱) هچنین امام احمد، پذیرفتن سخن کسی از مجتهدین در مقابل سخن صحیح و ثابت رسول الله ﷺ را نوعی شرک می‌داند که به شرک اکبر می‌انجامد.

(۲) و از عدی بن حاتم روایت است که رسول الله ﷺ آیه: ﴿ ٱتَّخَذُوٓاْ أَحۡبَارَهُمۡ ﴾ را تلاوت کرد و ... باید دانست که این نوع اطاعت بر دو قسم

خلاصه آنچه در این باب بیان شد:

١ـ تفسیر آیهٔ سورهٔ نور.

٢ـ تفسیر آیهٔ سورهٔ برائت.

٣ـ تذکر در مورد معنی عبادت، چیزی که عدی آنرا انکار می‌کرد.

٤ـ ابن عباس ﭭ، ابوبکر ﭬ و عمر ﭬ را، و احمد(رحمه الله) سفیان(رحمه الله) را به عنوان مثال ذکر کردند.

٥ـ مطلب قابل توجه اینست که متأسفانه امروز، اوضاع بقدری دگرگون شده که بهترین عمل عبارت است از پرستش پیشوایان دینی به نام ولایت و پرستش علما، به نام فقه و دانش. حتی وضعیت، بجائی رسیده که بسیاری از جاهلان و انسانهای غیر صالح، مورد پرستش واقع می‌شوند.

= است:

١ـ پیروی از پیشوایان دینی در تحلیل حرام و یا تحریم حلال، با این اعتقاد که هر چه را آنان حلال بدانند، حلال است و هر چه را حرام بدانند، حرام است و معتقد بودن به تعظیم آنان، شرک اکبر و کفر می‌باشد.

٢ـ اما اگر چنین اعتقادی نسبت به آنان نداشته باشد، بلکه ضمن اعتراف به گناه و بخاطر شوق گناه و یا دوستی با آنان، مرتکب چنین چیزی بشود، حکمش مانند حکم سایر گناهان است.

شیخ، با بیان این مطلب، می‌خواهد به اهل تصوف و کسانی که در مورد مشایخ و پیران خود با افراط و زیاده روی در اطاعت از آنان مواجه هستند، تذکر داده باشد. که این اطاعت محض هم نوعی از شرک است.

باب (۳۹): پیرامون ارشاد باریتعالی که می‌فرماید: ﴿أَلَمۡ تَرَ إِلَى ٱلَّذِينَ يَزۡعُمُونَ أَنَّهُمۡ ءَامَنُواْ بِمَآ أُنزِلَ إِلَيۡكَ وَمَآ أُنزِلَ مِن قَبۡلِكَ يُرِيدُونَ أَن يَتَحَاكَمُوٓاْ إِلَى ٱلطَّٰغُوتِ وَقَدۡ أُمِرُوٓاْ أَن يَكۡفُرُواْ بِهِۦ وَيُرِيدُ ٱلشَّيۡطَٰنُ أَن يُضِلَّهُمۡ ضَلَٰلَۢا بَعِيدٗا ٦٠﴾ [نساء: ٦٠].

«آیا ندیدی کسانی را که گمان می‌کنند به آنچه (از کتابهای آسمانی که) بر تو و بر پیشینیان نازل شده، ایمان آورده‌اند، ولی می‌خواهند برای داوری نزد طاغوت و حکام باطل بروند؟! با اینکه به آنها دستور داده شده که به طاغوت کافر شوند. اما شیطان می‌خواهد آنان را گمراه کند، و به بیراهه‌های دور دستی بیفکند»[۱].

---

(۱) اینکه ما ایمان داریم که ربوبیت و الوهیت، مختص الله می‌باشند، مستلزم اینست که الله را درحکم و قانونگذاری نیز یگانه بدانیم.

از اینرو توحید و تحقق «لا إله إلا اللّه» وقتی صدق پیدا می‌کند که بندگان، در تحکیم نیز، به آنچه خدا نازل کرده و رسول خدا ﷺ گفته است، روی بیاورند وتسلیم بشوند. زیرا ترک کردن حکم خدا و روی آوردن به قانون بشری و عرف بدوی، کفر به خدا و معارض با توحید، محسوب می‌شود. شیخ محمد بن ابراهیم در کتاب «تحکیم القوانین» می‌نویسد: کفر بزرگ و آشکار، این است که قانون بشری جای وحی الهی را که بر قلب سید المرسلین نازل شده تا بعنوان قانون الهی برای بندگان بماند، بگیرد. و این مقابله با وحی و منافی با اسلام است.

و در آیهٔ ٦٠ سورهٔ نساء، می‌فرماید: ﴿أَلَمۡ تَرَ إِلَى ٱلَّذِينَ يَزۡعُمُونَ﴾ یعنی بزعم

در سورۀ بقره مـی‌فرمایـد: ﴿ وَإِذَا قِيلَ لَهُمۡ لَا تُفۡسِدُواْ فِي ٱلۡأَرۡضِ قَالُوٓاْ إِنَّمَا نَحۡنُ مُصۡلِحُونَ ١١ ﴾ [بقره: ۱۱].

«و هنگامی که به آنان گفته شود: «در زمین فساد نکنید» می‌گویند: «ما فقط اصلاح‌کننده‌ایم»[۱].

و در جائی می‌فرماید: ﴿ وَلَا تُفۡسِدُواْ فِي ٱلۡأَرۡضِ بَعۡدَ إِصۡلَٰحِهَا ﴾ [اعراف: ٥٦].

«و در زمین پس از اصلاح آن فساد نکنید».

و در جای دیگر می‌فرمایـد: ﴿ أَفَحُكۡمَ ٱلۡجَٰهِلِيَّةِ يَبۡغُونَۚ وَمَنۡ أَحۡسَنُ مِنَ ٱللَّهِ حُكۡمٗا لِّقَوۡمٖ يُوقِنُونَ ٥٠ ﴾ [المائده: ٥٠].

«آیا آنها حکم جاهلیت را (از تو) می‌خواهند؟! و چـه کسـی بهتـر از خـدا، برای قومی که اهل یقین هستند، حکم می‌کند؟!»[۲].

= خودشان، مؤمن‌اند، در حالی کـه دروغ مـی‌گوینـد زیـرا: ﴿يُرِيدُونَ أَن يَتَحَاكَمُوٓاْ ﴾ می‌خواهند (و هیچ اجباری بر آنان نیست) کـه بـرای فیصـله و حکمیـت، نـزد طاغوت بروند. ﴿وَقَدۡ أُمِرُوٓاْ ﴾ در حالی که به آنان امر شـده و بـر آنـان واجـب است که به طاغوت کفر بورزند و این از مقتضیات ایمان و توحید است.

(۱) ﴿لَا تُفۡسِدُواْ فِي ٱلۡأَرۡضِ ﴾ بزرگترین فساد زمین عبارت است از شرک و نفاذ قانون غیر خدا بر روی آن. و اصـلاح آن نیـز عبـارت اسـت از توحیـد و نفـاذ شریعت الله بر آن. و این آیه بیانگر خصلتهای منافقین است که خـود را مصـلح می‌دانستند.

(۲) ﴿ أَفَحُكۡمَ ٱلۡجَٰهِلِيَّةِ ﴾ قانون جاهلی، عبارت است از آنچه اهـل جاهلیـت بـر یکدیگر حکم می‌کردند. قانون جاهلی، ساختۀ دسـت بشـر. و نفـاذ آن بمعنـی

و از عبد الله بن عمر روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «لا يؤمِن أحَدُكُم حَتَّى يَكون هَواه تَبعاً لِما جِئت به». (نووی می‌گوید: این حدیث

صحیح می‌باشد و آنرا در کتاب الحجه با اسناد صحیح روایت کرده‌ایم).

هیچ یک از شما، مؤمن نمی‌شود اگر خواسته‌هایتان تابع شریعت من نباشد.

شعبی می‌گوید: در میان دو نفر که یکی منافق و دیگری یهودی بود، مسأله‌ای رخ داد. یهودی برای اینکه می‌دانست رسول الله ﷺ رشوه نمی‌گیرد، گفت: نزد محمد ﷺ برویم تا بین من و تو داوری بکند، اما منافق قبول نکرد و چون می‌دانست که علمای یهود، رشوه می‌گیرند، گفت: نزد یکی از علمای یهود برویم و هر دو اتفاق کردند نزد کاهنی که در منطقهٔ جوینه زندگی می‌کرد، بروند آنگاه خداوند، آیه فوق را نازل فرمود: ﴿أَلَمۡ تَرَ إِلَى ٱلَّذِينَ يَزۡعُمُونَ أَنَّهُمۡ ءَامَنُواْ بِمَآ أُنزِلَ إِلَيۡكَ وَمَآ أُنزِلَ مِن قَبۡلِكَ يُرِيدُونَ أَن يَتَحَاكَمُوٓاْ إِلَى ٱلطَّٰغُوتِ وَقَدۡ أُمِرُوٓاْ أَن يَكۡفُرُواْ بِهِۦ وَيُرِيدُ ٱلشَّيۡطَٰنُ أَن يُضِلَّهُمۡ ضَلَٰلَۢا بَعِيدٗا ٦٠﴾ [نساء: ٦٠]

و بر اساس روایت دیگری، گفته‌اند: این آیه در مورد دو نفری که با هم درگیر بودند، نازل گردید. یکی از آنان گفت: نزد رسول الله ﷺ برویم. دیگری گفت: نزد کعب اشرف یهودی برویم. سپس نزد عمر رضی الله عنه رفتند و یکی از آنان گفت که ما چنین کردیم یا قصد داشتیم که چنین بکنیم. عمر رضی الله عنه از کسیکه به فیصلهٔ رسول الله ﷺ، راضی نشده بود، پرسید: رفیقت، راست می‌گوید. گفت:

= اطاعت از بشر و شرک محسوب می‌شود. و در عبادت اطاعت و حرف و شنوی دچار شرک شده است.

بلی. عمر ﷺ شمشیر را در آورد و سرش را قطع نمود.

خلاصه آنچه در این باب بیان شد:

۱ـ تفسیر آیهٔ سورهٔ نساء و تفسیر کلمهٔ طاغوت در آیه.

۲ـ تفسیر آیهٔ۱۱ سورهٔ بقره.

۳ـ تفسیر آیهٔ٥٦ سورهٔ اعراف.

٤ـ تفسیر این ارشاد باریتعالی که فرمود: ﴿أَفَحُكۡمَ ٱلۡجَٰهِلِيَّةِ يَبۡغُونَۚ﴾ [مائده:٥٠].

٥ـ سخن شعبی در مورد سبب نزول آیهٔ اولی.

٦ـ تفسیر ایمان صادقانه و کاذبانه.

۷ـ داستان عمر ﷺ با آن منافق.

۸ـ ایمان بدست نمی‌آید مگر بعد از اینکه خواهشات انسان، پیرو آن دستوارتی باشد که رسول الله ﷺ آورده است.

باب (۴۰): انکار یکی از اسماء و صفات الهی[۱].

ارشـاد باریتعـالی اسـت: ﴿وَهُمۡ يَكۡفُرُونَ بِٱلرَّحۡمَٰنِۚ قُلۡ هُوَ رَبِّي لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ عَلَيۡهِ تَوَكَّلۡتُ وَإِلَيۡهِ مَتَابِ ٣٠﴾ [رعد:۳۰].

«در حالی که به رحمان (خداوندی که رحمـتش همگـان را فراگرفتـه) کفـر می‌ورزند؛ بگو: او پروردگار من است! معبودی بحق جز او نیست! بر او توکـل کردم؛ و بازگشتم بسوی اوست!»[۲].

و از علی رضی الله عنه روایت است که فرمود: با مردم به گونـه‌ای سـخن بگوئیـد کـه

(۱) مناسبت این بحث با کتاب التوحید از دو ناحیه است:

۱ـ علامت توحید در عبادت، رعایت توحید در اسماء و صفات می‌باشد.

۲ـ انکار یکی از اسماء و صفات الله، کفر و شرک محسوب شده، و انسان را از دایرۀ اسلام خارج می‌سازد. زیرا وقتی ثابت گردید که فلان اسم یا صفت را، خدا و یا پیامبرش، برای الله اثبات کرده‌اند، انکار آن، تکذیب کتاب الله و سـنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بوده و کفر است.

(۲) ﴿وَهُمۡ يَكۡفُرُونَ بِٱلرَّحۡمَٰنِۚ﴾. وقتی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از خـدا، بعنـوان «رحمـان» سخن می‌گفت، مشرکین می‌گفتند: ما جـز رحمـان یمامـه، رحمـان دیگـری را نمی‌شناسیم. و بدینصورت این اسم الله را که مشتمل بر صفت رحمـت اسـت، انکار کردند و کافر شدند.

باید دانست هر یک از نامهای الله، علاوه از این که نام وی هستند، به صـفتی از صفات الله، دلالت می‌کنند. حتی همین کلمۀ «اللّه» هم نـام خداسـت و هـم بنابر قول راجح علما، مشتق از کلمۀ «إلهة» و بمعنی معبود است.

بدانند شما چه می‌گویید. آیا دوست دارید که مردم، الله و پیـامبرش را تکـذیب بکنند؟! (بخاری).

و سخن علی ﷺ بیانگر آنست که گفتن هر علمی نزد کسانی که متوجـه آن نمی‌شوند، مناسب نیست. چنانکه برخی از اسماء و صفات الهـی نیـز بگونـه‌ای هستند که نباید آنها را برای عوام باز کرد و پیرامون آنها بحث نمود. کافی است که بصورت اجمالی مطرح شوند تا مردم به آنها ایمان داشته باشند(۱).

عبدالرزاق از معمر و او از ابن طاووس، و ابن طاووس هـم از پـدرش، و او هم از ابن عباس روایت کرده که متوجه مردی شده که با شنیدن حدیث رسول الله ﷺ، دربارهٔ صفات الله، بگونه‌ای که آنرا قبول نداشته باشد از جایش تکـان خورد. ابن عباس گفت: اینها را چه شده که با شنیدن نصوص محکم (عام فهم) رقّت و ملاطفت در آنها بوجود می‌آید و با شنیدن نصوص متشـابه، (غیـر عـام فهم) به هلاکت افتند(۲).

---

(۱) زیرا گاهی بیان این نوع مطالب برای کسانی که آمادگی درک آنرا ندارند، منجر به انکار اسماء وصفات الهی می‌شود.

بنابر این نباید کسانی که این چیزها را می‌دانند و خصوصاً طلاب علوم دینی، با گفتن چیزهایی که عوام مردم توانایی درک و فهم آن را ندارند زمینهٔ تکذیب خدا و رسول را فراهم بکنند.

(۲) و همچنین در داستان ابن عباس با آن مرد، متوجه شدیم که او با شـنیدن صفتی از صفات الله، بر آشفته شد و گویا آنرا انکار نمود. در حالی که بر انسان مؤمن و مسلمان لازم است که هر گاه صفتی مانند صفات الله را در قـرآن و یـا احادیث رسول الله ﷺ دید، آنرا مانند سایر صفات خدا، بدون بیـان کیفیـت و

وقتی قریشیان دیدند که رسول الله ﷺ، اسم رحمان را بـر زبـان مـی‌آورد، آنرا نپذیرفتند. چنانکه خداوند ایـن آیـه را نـازل کـرد: ﴿وَهُمۡ يَكۡفُرُونَ بِٱلرَّحۡمَٰنِۚ﴾ [رعد:۳۰][1].

خلاصه آنچه در این باب بیان شد:

۱ـ انکار یکی از اسما و صفات الله، ایمان را منتفی می‌سازد.

۲ـ تفسیر آیهٔ سورهٔ رعد.

۳ـ نباید در مورد چیزی که عقلاً برای شنونده مفهوم نیست، سخن گفت.

٤ـ بیان علتی که به تکذیب الله و رسولش می‌انجامـد. گرچـه انکـار کننـده، عمداً انکار نکند.

۵- سخن ابن عباس در مورد کسیکه صفتی از صـفات الله را انکـار بکنـد و همچنین اشاره به این مطلب که آن شخص با این کار، هلاک خواهد شد.

= تشبیه، بپذیرد. بنابراین، ابن عباس، گفت: چه شده که اینها وقتی صفاتی را که با عقلهایشان سازگاری دارد می‌شنوند، راحت هستند ولـی وقتـی صـفت متشـابه خدا را که با عقلهایشان سازگاری ندارد می‌شنوند، بر آشفته می‌شنوند و اعراض و انکار می‌نمایند و خود را به هلاکت می‌اندازند.

(۱) البته بخاطر باید داشت که انکار اسم و صفات ثابت الله، کفر اسـت و بـا تأویل و تحریف آن، فرق دارد، که بعداً در این مورد، سـخن بـه میـان خواهـد آمد.

باب (۴۱): در مورد این سخن پروردگار که می‌فرماید:﴿ يَعۡرِفُونَ نِعۡمَتَ ٱللَّهِ ثُمَّ يُنكِرُونَهَا وَأَكۡثَرُهُمُ ٱلۡكَٰفِرُونَ ٨٣ ﴾ [نحل: ۸۳].

«آنها نعمت خدا را می‌شناسند؛ سپس آن را انکار می‌کنند؛ و اکثرشان کافرند»[۱].

مجاهد در تفسیر این آیه می‌نویسد: مانند کسی که بگوید: این مال از آن من است، آنرا از پدرانم به ارث برده‌ام[۲].

---

(۱) انسان باید بداند که تمام نعمتهائی که از آن برخوردار است، از جانب الله می‌باشند. و توحید نیز محقق نمی‌شود مگر با اینکه نعمتها را بـه خـدا، نسبت دهیم.

و نسبت نعمتها به غیر الله، نقص در توحید تلقی شده و شرک اصغر است. خداوند می‌فرماید است: ﴿ وَمَا بِكُم مِّن نِّعۡمَةٖ فَمِنَ ٱللَّهِ ﴾ [النحل: ۵۳].

«آنچه از نعمتها دارید، همه از سوی خداست».

(۲) «هـذا مـالي ...» این سخن، منافی با توحید و نوعی شرک اصغر محسوب می‌شود.

زیرا در آن، مال را به خود و پدران خود، نسبت داده در حالی که مال متعلـق به خدا است که در اختیار او گذاشته شده یا بوسـیلهٔ قـانون میـراث بـه او داده شده است. از اینرو نه پدر می‌تواند مال را آنطور که می‌خواهد، تقسیم کند و نه فرزند حق دارد که هر طور بخواهد در آن تصرف داشته باشد بلکه چون مـال، متعلق به خدا است، پس باید طبق دستور وی تقسیم بشود.

عون بن عبد الله می‌گوید: می‌گویند: مثلاً می‌گویند: اگر فلانی نبود، اینطور نمی‌شد[۱].

ابن قتیبه می‌گوید: می‌گویند: که این نعمت به سفارش معبودانمان، به ما رسید[۲].

ابو العباس ابن تیمیه، پیرامون حدیث: «**أصبح من عبادي مؤمن بي وكافر...**». که قبلاً بیان گردید، می‌گوید: در قرآن و سنت، نصوص زیادی وجود دارد که در آنها خداوند، کسانی را که نعمت‌هایش را به دیگران نسبت می‌دهند و بدینصورت شرک می‌ورزند، نکوهش می‌کند.

بعضی از گذشتگان در تفسیر آیهٔ فوق گفته‌اند: مانند اینکه بگویند: هوا خوب بود و ناخدا، مهارت داشت و سخنانی از این قبیل که بر سر زبانهای مردم شایع است[۳].

---

(۱) عون بن عبد الله می‌گوید: اینکه مردم می‌گویند: اگر چنین نبود، چنان نمی‌شد و... این نوع سخن گفتن نیز با توحید در تضاد است.

(۲) ابن قتیبه می‌گوید: مردم می‌گویند: «**هذا بشفَاعَة آلهَتنا**» یعنی وقتی نعمتی به آنها می‌رسد، متوجه اولیاء و انبیاء خود می‌شوند و از آنها تشکر می‌کنند و می‌گویند: فلان پیر یا بزرگ، باعث شد که این، نصیب من بشود. غافل از اینکه خداوند، این نعمت را در اختیارش گذاشته و به او ارزانی داشته و باید از خدا تشکر بعمل آورد و به او متوجه شد.

(۳) و اینکه پس از دفع مصیبت می‌گویند: جاده خوب بود و راننده آدم زرنگی بود و اگر نه ... اینها سخنان ناجایزی هستند و نجات از مهلکه نعمتی است که خداوند به شما ارزانی داشته پس باید بگویید که نعمت خدا شامل حال ما شد و ما نجات پیدا کردیم. خلاصه اینکه، خداوند نعمت‌های

خلاصه آنچه در این باب بیان شد:

۱ـ تفسیر و توضیح شناخت نعمت و کفران آن.

۲ـ انکار نعمتهای خدا، چیزی است که امروز بر سر زبانها متداول، می‌باشد.
۳ـ نامگذاری این جور سخنها به کفران و انکار نعمت.
٤ـ جمع شدن دو چیز متضاد، در قلب.

= بی‌شماری در اختیار بندگانش قرار داده و بندگان، باید تشکر نعمتها را بجا بیاورند که جزئی از این شکر، نسبت دادن نعمتها، به پروردگار است. چنانکه می‌فرماید: ﴿وَأَمَّا بِنِعۡمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثۡ ١١﴾ [الضحی: ۱۱]، و در غیر اینصورت، نسبت دادن نعمت‌های الهی به مخلوق، نوعی شرک، و منافی با توحید می‌باشد.

باب (۴۲): پیرامون این فرمایش الله ﷻ که می‌فرماید: ﴿فَلَا تَجۡعَلُواْ لِلَّهِ أَندَادٗا وَأَنتُمۡ تَعۡلَمُونَ ٢٢﴾ [بقره: ۲۲].

«برای خدا همتایانی قرار ندهید، در حالی که می‌دانید (هیچ یک از آنها، نه شما را آفریده‌اند، و نه شما را روزی می‌دهند)».

ابن عباس در تفسیر این آیه، می‌گوید: انداد یعنی شریک. و انداد گرفتن از راه رفتن مورچه در دل شب تاریک بر روی سنگی صاف و سیاه مخفی‌تر و غیر قابل درک است. مثل اینکه بگویی: به خدا و به مرگ تو. یا بخدا و مرگ فلانی و یا مرگ خودم. یا بگویی اگر این سگ، نبود، یا اینکه اگر مرغابی داخل خانه نبود و به صدا در نمی‌آمد، دزدها می‌آمدند. یا مثل اینکه بگوید: هر چه تو و خدا بخواهید. و اینکه اگر فلانی و خدا نبودند، چنین و چنان می‌شد و .. اینها همه شرک به الله، می‌باشند. و اسم فلانی را با اسم خدا نگیر. (روایت از ابن ابی حاتم)[1].

(۱) حقیقت توحید اینست که در قلب آدمی جز خدا کسی دیگر نباشد. از اینرو سوگند خوردن به غیر الله و گفتن اینکه هر چه خدا و فلانی بخواهند، جایز نیست.

باید گفت: که توحید دارای دو درجه می‌باشد:

۱ـ کمال توحید: و آن عبارت است از اینکه در همهٔ مناسبت‌ها فقط نام خدا بر زبان آورده شود.

۲ـ پایین‌تر از درجهٔ کمال: مثل اینکه نام خدا را مستقلاً بگیرد و پس از آن اگر فلانی چنین نمی‌کرد، چنان می‌شد. و اما اینکه اسم فلانی را متصل با اسم خدا، بگیرد و یک فصلی(مثل واو) برای هر دو بیاورد جایز نیست. و در عربی

و از عمر بن خطاب ﷺ روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «مَن حَلَفَ بِغَيرِ اللّه فَقَد كفر أو أشرك». (ترمذي با تحسين وحاكم با تصحيح).
یعنی هر که به غیر الله سوگند یاد کند، شرک ورزیده است[۱].

و ابن مسعود ﷺ می‌گوید: من اگر به نام خدا، سوگند دروغین یاد کنم، بهتر است از اینکه به نام غیر الله، سوگند راستین یاد بکنم[۲].

= وقتی اسم فلانی را بر اسم الله ﷻ بوسیلهٔ «واو»، عطف کنند جایز نیست. اما بـا کلمهٔ«ثُمَّ» جایز است.

(۱) یمین، عبارت است از تأکید سخن بوسیلهٔ چیزی که در قلب گوینده و مخاطب، بسیار عظیم باشد، با یکی از حروف سه گانه قسم کـه عبـارت‌انـد از «واو»، «باء»، و «تاء». انسان، فقط باید به نام الله سوگند یاد کند، زیرا حقیقتاً تنها او با عظمت و بزرگ است. و کسیکه جز خدا را عظیم و بزرگ بداند و بـه آن سوگند یاد بکند، شرک ورزیده است. که این شرک، گاهی اصغر و گاهی اکبـر می‌باشد.

گاهی سخنانی که لفظاً سوگند می‌باشند ولی هدف سوگند نیسـت، بـر زبـان می‌آید مانند: سوگند یاد کردن به پیغمبر و کعبه و به پیر و ولی و پدر و مـادر... اینها نیز شرک، محسوب می‌شوند زیرا بیانگر عظمت این اشیاء و افراد در قلب می‌باشند.

(۲) ابن مسعود ﷺ می‌گوید: «من اگر به نام الله سـوگند دروغـین بخـورم از سوگند راستین به نام غیر الله، بهتر است». دروغ گفتن گناه کبیره اسـت ولـی از سوگند خوردن به غیر الله که شرک اصغر است خیلی از کبـائر، بزرگتـر اسـت، جرم کمتری دارد. بنابراین ابن مسعود ﷺ توحید با دروغ گفتن را از شـرک بـا =

و حذیفه رضی الله عنه از رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت می‌کند که فرمود: «**لا تَقُولوا ما شاء الله وشاء فلان، ولكِن قُولوا ما شاء الله ثُمَّ شاء فلان**». (ابوداود با سند صحیح). یعنی: نگویید هر چه خدا و فلانی بخواهد بلکه بگویید هر چه خدا بخواهد و سپس فلانی بخواهد(۱).

و از ابراهیم نخعی نقل است، که گفتن: «**أعوذ بالله وبك**» یعنی: «به تو و الله پناه می‌برم». را نمی‌پسندید و گفتن: «**بالله ثم بك**» یعنی:«به الله سپس به تو پناه می‌برم». را جایز می‌دانست. همچنین گفتن: «**لولا الله وفلان**». یعنی: «اگر فلانی و الله نمی‌بود مثلا اینطور نمی‌شد». این را نمی‌پسندید اما گفتن: «**لولا الله ثم فلان**». یعنی «اگر الله سپس فلانی نمی‌بود...». را جایز می‌دانست(۲).

= راست گفتن، ترجیح می‌دهد. زیرا توحید از حسناتی است که سیئات همچون دروغ را، از بین خواهد برد. و گناهی همچون شرک از گناهی چون دروغ بمراتب بالاتر است.

(۱) حذیفه رضی الله عنه ارشاد رسول الله صلی الله علیه وسلم را نقل کرده که فرمود: نگویید: «**ما شاء الله و شاء فلان**» یعنی بوسیلهٔ عطف با «واو». بلکه بگویید: «**ما شاء الله ثم شاء فلان**» بوسیلهٔ عطف با ثمّ.

زیرا کلمهٔ «ثُمَّ» بیانگر تأخیر است. یعنی ارادهٔ بنده پس از ارادهٔ خدا و به تبعیت از آن است چنانکه خداوند می‌فرماید: ﴿وَمَا تَشَآءُونَ إِلَّآ أَن يَشَآءَ ٱللَّهُ رَبُّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ٢٩﴾ [التکویر: ۲۹]. «و شما اراده نمی‌کنید مگر این که خداوند ـ پروردگار جهانیان ـ اراده کند و بخواهد».

(۲) و ابراهیم نخعی گفتن «**أعوذ بالله وبك**» را نمی‌پسندید. یعنی اینکه کسی بگوید به خدا و به تو پناه می‌برم. زیرا کلمهٔ «واو» بیانگر مشارکت در استعاذه =

خلاصه آنچه در این باب بیان شد:

۱ـ تفسیر آیهٔ سورهٔ بقره در مورد انداد و شریک‌ها.

۲ـ اصحاب پیامبر از آیات وارده در مورد شرک اکبر، برای شرک اصغر استدلال می‌کردند.

۳ـ سوگند یاد کردن به غیر الله، شرک است.

٤ـ اگر در سوگند به غیر الله، راست بگوید گناهش از سوگند دروغین به نام الله، بیشتر است.

۵ـ فرق میان کلمهٔ «واو» و «ثُمَّ» یعنی: سپس.

= می‌باشد. و استعاذه که عبارت است از پناه گرفتن و ترسیدن و امیدوار بودن و توجه قلبی به سوی کسی، فقط شایستهٔ خداوند می‌باشد نه کسی دیگر.

و کلمهٔ «کراهت» بیانگر تحریم است. اگر چه در مواردی برای غیر تحریم نیز استعمال می‌شود و آنهم در جائی که نص برای تحریم وجود نداشته باشد.

باب (۴۳): در مورد عدم قناعت به سوگند به نام الله ﷻ

از ابن عمر روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «لا تَحْلِفُوا بِآبَائِكُمْ مَنْ حَلَفَ بِاللَّهِ فَلْيَصْدُقْ وَمَنْ حُلِفَ لَهُ بِاللَّهِ فَلْيَرْضَ وَمَنْ لَمْ يَرْضَ بِاللَّهِ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ». (ابن ماجه با سند حسن).

«به پدرانتان سوگند نخورید. و هر که به نام الله سوگند یاد می‌کند، باید راست بگوید. و برای هر که به نام الله سوگند یاد شد باید بپذیرد و اگرنه او را با خدا کاری نیست»[1].

خلاصه آنچه در این باب بیان شد:

۱ـ نهی از سوگند خوردن به نام پدران و نیاکان.
۲ـ دستور به کسیکه برای او سوگند یاد می‌شود به اینکه بپذیرد.
۳ـ وعید شدید برای کسیکه سوگند را نپذیرد.

(۱) این حدیث عام است چه سوگند، نزد قاضی یاد کرده بشود چه در جائی دیگر. عظمت الله در دل کسیکه سوگند یاد می‌کند و کسیکه برای او سوگند، یاد می‌شود، اساس و محور است. بنابراین کسیکه سوگند یاد می‌کند باید، بخاطر احترام و عظمت الله ﷻ، راست بگوید. و کسیکه سوگند را می‌شنود نیز بخاطر احترام و عظمت نام الله ﷻ، او را تصدیق بکند و بپذیرد و لو اینکه دروغ گفته باشد. زیرا گناه سوگند دروغین دامنگیر کسی می‌شود که سوگند یاد می‌کند، و نپذیرفتن سوگند، گناه کبیره است چنانکه رسول الله ﷺ فرمود: «فليس من اللّٰه».

باب (۴۴): اگر کسی بگوید آنچه الله و تو بخواهی.

از قتیله روایت است که مردی یهودی نزد رسول الله ﷺ آمد و گفت: شما (مسلمانان) شرک می‌ورزید، چون می‌گویید: «ما شاء اللّه وشئت». (هر چه خدا و تو بخواهی) و می‌گویید: سوگند به کعبه. از آن پس رسول الله ﷺ، مسلمانان را دستور داد که اگر خواستند، سوگند بخورند، بگویند: و ربِّ الکعبه (یعنی سوگند به پروردگار کعبه) و بگویند: «ما شاء اللّه ثمَّ شئت». یعنی: «آنچه الله سپس تو بخواهی». (نسائی با تصحیح).

همچنین در نسائی از ابن عباس روایت شد که مردی به رسول الله ﷺ، گفت: «آنچه الله و تو بخواهی». رسول الله ﷺ فرمود: «أجعلتني للّه ندّا؟». آیا مرا با الله شریک ساختی. اینطور بگو: «ما شاء اللّه وحده». یعنی هر چه فقط الله بخواهد[1].

و از طفیل که برادر مادری عایشه می‌باشد، روایت است که می‌گوید: در خواب دیدم که بر گروهی از یهود گذرم افتاد. گفتم: شما اگر نمی‌گفتید: عزیر فرزند الله است، مردمان خوبی بودید. آنها گفتند: شما نیز اگر نمی‌گفتید: هر چه خدا و محمد ﷺ بخواهند، مردمان خوبی بودید. سپس از کنار گروهی از نصارا، گذشتم و گفتم: شما اگر نمی‌گفتید: مسیح، فرزند الله است، آدمهای خوبی بودید. آنها گفتند: شما نیز اگر نمی‌گفتید: ما شاء اللّه وشاء محمد، مردمان خوبی بودید. صبح که از خواب بیدار شدم، خوابم را برای مردم تعریف

(۱) از اینکه آن صحابی خوابی دید و رسول الله ﷺ نیز بر آن ترتیب اثر داد، نتیجه می‌گیریم که سخن حق را باید پذیرفت اگر چه گویندۀ آن، شخص فاسقی باشد و حتی اگر یهودی و مسیحی‌ای باشد.

کردم. سپس نزد رسول الله ﷺ رفتم و ایشان را در جریان گذاشتم. فرمود: کسی را خبر کرده‌ای؟ گفتم: بلی. آنگاه خدا را سپاس گفت و فرمود: طفیل خوابی دیده و برای بعضی از شما آنرا تعریف کرده است، شما سخنی می‌گفتید و من شما را از آن، منع نمی‌کردم. از این پس مگوئید که: «ما شاء اللّٰه وشاء محمد». بلکه بگوئید: ما شاء اللّٰه وحده. یعنی هر چه فقط الله بخواهد. (احمد)[1].

---

(١) و اینکه رسول الله ﷺ فرمود: «كان يمنعني كذا وكذا ...» (یعنی من شما را از آن منع نمی‌کردم چون ...) بیانگر آنست که این سخن، شرک اصغر است و اگرنه در بیان آن اندکی تأخیر روا نمی‌داشت. و این بر فقیه بودن ایشان در امر دعوت، دلالت دارد. که بتدریج از آنچه اهم است به مهم می‌پرداخت. و مصلحت‌ها را در نظر می‌گرفت. البته در رد شرک اکبر هیچ‌گونه مصلحتی را در نظر می‌گرفت و فوراً آنرا ریشه کن می‌فرمود.

خلاصه آنچه در این باب بیان شد:

۱ـ شناخت یهود و نصارا از شرک اصغر.

۲ـ درک واقعیت در حالی که پیرو خواهشات نفسانی باشد.

۳ـ وقتی رسول الله ﷺ به کسیکه گفته بود هر چه خدا و محمد ﷺ بخواهد فرمود: «أجعلتني للّه ندّا»؟

(آیا مرا با خدا شریک ساختی؟). پس حال کسیکه چنین بسراید چیست؟

في دنیا وآخرتي أنت معتمدي   یا رسول اللّه خذ بیدي

ای رسول الله، تو تکیه‌گاه منی در دنیا و آخرت، ای رسول الله دست مرا بگیر.

در سختیها جز تو کسی دیگر مرا کمک نخواهد کرد و ... اشعار شرک آمیز.

٤ـ گفتن ما شاء اللّه وشاء محمد، شرک اکبر نیست، زیرا رسول الله ﷺ فرمود: من تاکنون شما را از آن نهی نکردم و از این به بعد این را نگویید، بلکه بگویید: ماشاءالله وحده.

٥ ـ خواب نیک، شعبه‌ای از وحی است.

٦ ـ خواب نیک، گاهی سبب حکم شرعی می‌شود.

باب (۴۵): ناسزا گفتن به زمانه[1] یعنی ناسزا گفتن به الله جل جلاله

ارشاد باریتعالی اسـت: ﴿وَقَالُواْ مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا ٱلدُّنۡيَا نَمُوتُ وَنَحۡيَا وَمَا يُهۡلِكُنَآ إِلَّا ٱلدَّهۡرُۚ وَمَا لَهُم بِذَٰلِكَ مِنۡ عِلۡمٍۖ إِنۡ هُمۡ إِلَّا يَظُنُّونَ ٢٤﴾ [جاثیه:٢٤].

«آنها (مشرکان منکر رستاخیز) گفتند: «چیزی جز همین زندگی دنیای مـا در کار نیست؛ گروهی از ما می‌میرند و گروهی جـای آنهـا را مـی‌گیرنـد؛ و جـز طبیعت و روزگار ما را هلاک نمی‌کند!» آنان به این سخن که می‌گوینـد علمـی ندارند، بلکه تنها حدس می‌زنند (و گمانی بی‌پایه دارند)»[2].

---

(١) ناسزا گفتن به زمانه از الفاظ ممنوعه و ناجایز می‌باشد و باید از آن پرهیز نمود. زیرا استعمال چنین کلماتی، منافی با کمال توحید می‌باشد. ولی متأسـفانه از زبان برخی انسانهای نادان می‌شنویم که وقتی با مصـیبت مواجـه مـی‌شـوند، شروع به ناسزا گفتن زمانه می‌کنند و لب به ناله و شکوه، می‌گشـایند. و برخـی روزهای و ماه‌ها و سالها را نفرین می‌کنند. که بی‌تردید این نفـرین‌هـا و ناسـزا گفتن‌ها به زمانه بر نمی‌گردند، زیرا زمانه از خود هیچ اختیـاری نـدارد و هـیچ کاری انجام نمی‌هد بلکه به اختیار کسی دیگر که الله باشد، می‌چرخد. و ناسـزا گفتن به کسی بر می‌گردد که زمانه بدست اوست. البته سـخن گفـتن در مـورد سالهای تنگدستی و اینکه بگوید: این روز یا این ماه برای من، شوم بوده یـا بـد بوده اشکالی ندارد. زیرا در این گفته، مطلقاً زمانه را شوم نمی‌داند بلکه بخـاطر مسایلی که برایش ناگوار بوده، آنرا نسبت به خود، شوم می‌داند. گویـا در واقـع گوینده، حالت خود را بیان می‌کند.

(٢) ﴿وَمَا يُهۡلِكُنَآ إِلَّا ٱلدَّهۡرُ﴾ بیانگر طرز تفکر مشرکین و دشمنان توحید است، که هر اتفاقی را به طبیعت و روزگار نسبت می‌دهند. از اینـرو اهـل توحیـد نبایـد =

و از ابوهریره ﷺ روایت است که رسـول الله ﷺ فرمـود: «يُؤْذِينِي ابْنُ آدَمَ يَسُبُّ الدَّهْرَ وَأَنَا الدَّهْرُ بِيَدِي الْأَمْرُ أُقَلِّبُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ».(بخاري).

خداوند، می‌گوید: بنی آدم مرا آزار می‌دهد. زمانه را ناسزا می‌گوید در حالی که منم زمانه؛ چون شب و روز را من می‌چرخانم[1].

و در روایتی فرمود: «لا تسبُّوا الدَّهر فإن اللّه هو الدّهر».

زمانه را فحش ندهید زیرا زمانه همان خداوند است.

خلاصه آنچه در این باب بیان شد:

۱ـ نهی از ناسزا گفتن زمانه.

۲ـ ناسزا گفتن زمانه، مرادف آزار دادن الله، است.

۳ـ دقت در این مطلب که فرمود: «أنا الدّهر». «من زمانه هستم».

٤ـ گاهی انسان به خدا ناسزا می‌گوید در حالی که خودش متوجه نیسـت و قصد آنرا ندارد.

= چنین کنند بلکه هر اتفاق را به الله نسبت بدهند.

(۱) «وأنـا الـدّهر» هدف این نیست که «دهر» یکی از نامهای الله ﷻ می‌باشـد. بلکه به عنوان اعتراض به گفتهٔ آنان، چنـین فرمـود: کـه شـما زمانـه را فحـش می‌دهد، زمانه من هستم، چون چرخش آن بدست من است. پس ناسزا گفتن به آن، ناسزا گفتن به من است که آنرا می‌چرخانم.

باب (۴۶): نامگذاری

از ابوهریره ﷺ روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «إنَّ أخنَعَ إسم عند اللّه رجُل تُسمّي مَلِك الأملاك، لا مالك إلا اللّه».

زشت‌ترین و حقیرترین نام، نزد الله آنست که مردی، ملک الاملاک، نامیده شود. در حالی که مالکی جز الله وجود ندارد.

سفیان می‌گوید: مثل اینکه بگویند: شاهنشاه. و در روایتی آمده که فرموده: مبغوض‌ترین شخص نزد خدا و خبیث‌ترین آنها نزد خدا در روز قیامت ملک الأملاک است[۱].

---

(۱) در اینجا شیخ متذکر می‌شود که نامگذاری به نامهائی که از نظر معنی فقط شایستهٔ خدا می‌باشد، جایز نیست. و توحید اقتضا می‌کند که فقط الله را با آنها توصیف بکنیم.

«ملك الأملاك» یعنی پادشاه همهٔ املاک. و چنین صفتی جز برای الله که واقعاً مالک و متصرف سایر جهان می‌باشد، در حق کسی دیگر صدق پیدا نمی‌کند. در دنیا اگر جایز است کسی را مالک بگوئیم، نسبت به همان مقدار اندکی از زمین است که موقت بدست اوست و همچنین است نسبت دادن ملک و پادشاهی به کسیکه در قسمتی از زمین حکمرانی می‌کند. و اما مطلقاً عنوان «ملك الأملاك» برای کسی جز خدا، جایز نیست و صدق پیدا نمی‌کند. و توحید اینرا اقتضا نمی‌کند و موحد، چنین چیزی را نمی‌پسندد. حتی اگر در کتابی با چنین چیزی مواجه شدی، آنرا نقل مکن.

«أغيظ وأخبث» یعنی کسیکه خود را ملک الأملاک بنامد، نزد خدا، مبغوضترین و خبیث‌ترین انسان به شمار می‌رود، زیرا او خود را به صفاتی که =

خلاصه آنچه در این باب بیان شد:

۱ـ نهی از نامگذاری افراد به نام: **ملك الأملاك**.

۲ـ همانطور که سفیان گفت: شاهنشاه تقریباً معنی **ملك الأملاك** را می‌دهد. و هر کلمه‌ای که چنین معنائی داشته باشد، ممنوع است.

۳ـ ضرورت، ایجاب می‌کند که از چنین کلماتی منع باید کرد حتی اگر معانی واقعی آنها مدنظر نباشد.

۴ـ درک این مطلب که این نهی بخاطر تجلیل و احترام ذات الله می‌باشد.

= شایستۀ خدا می‌باشند، نامگذاری کرده‌است.

باب (۴۷)؛ رعایت احترام نامهای الله ﷻ و تغییر نام بخاطر آن[1].

از ابو شریح روایت است که کنیهٔ ایشان «ابو الحکم» بود.

رسول الله ﷺ فرمود: «إن اللّٰه هو الحَكم وإليه الحُكم» یعنی فقط الله حَکَم است و حَکَمیت از آن اوست. ابو شریح گفت: قوم من، وقتی در چیزی اختلاف می‌کردند، نزد من می‌آمدند. و من اختلاف آنان را فیصله می‌دادم و هر دو طرف راضی می‌شدند. رسول الله ﷺ فرمود: این کار بسیار خوبی است! و پرسید: فرزند داری؟ گفت؟ بلی. به نامهای: شریح و مسلم و عبدالله.

رسول الله ﷺ فرمود: بزرگترین‌شان کدام است؟ گفت: شریح است. فرمود: پس تو ابو شریح هستی. (ابو داود و دیگران)[2].

---

(۱) در این بحث، آدابی بیان شده که لازم است، انسان موحد، آنها را در مورد اسماء و صفات الله، قلباً و زباناً رعایت بکند. تا به نامهای خدا، کمترین اهانتی نشود و دیگران به اسماء و صفات او، توصیف نگردند.

(۲) «الحَکم» یکی از نامهای الله ﷻ می‌باشد، و او نه فرزندی دارد و نه پدری. پس کنیه دادن به کسی با این نام، شایسته نیست. و از نظر معنی «حَکَم» یعنی کسیکه در بالاترین درجهٔ قضاوت و حکمیت قرار داشته باشد که جز خدا کسی دیگر چنین نیست.

از اینرو رسول الله ﷺ، به شخصی که کنیه‌اش، ابو الحکم بود، فرمود: «حَکَم» صفتی است مختص به الله. و چون آن شخص علت نامگذاری خود را اینگونه بیان کرد که اختلافات قومش را فیصله می‌کرده، رسول الله ﷺ فرمود: کار خوبی انجام داده‌ای؟ و از او پرسید: که فرزند دارد .. و سر انجام به نامهای یکی از فرزندانش برای او کنیه‌ای گذاشت. آیا به احکام شرعی بین آنها حکم

خلاصه آنچه در این باب بیان شد:

۱ رعایت احترام نامها و صفتهای الله، حتی اگر معنی آنها منظور نباشد.

۲ـ تغییر نام بخاطر احترام اسمها و صفات الله.

۳ـ برای پسوند کنیه بهتر است نام بزرگترین فرزند انتخاب بشود.

= می‌کرد یا به رأی خودش؟ جواب اینکه به رأی خـودش حکـم مـی‌کـرد. پـس می‌طلبد که شخص مسلمان جهت رعایت ادب با نامها و صفت‌های الله، از هـم نامی با او بپرهیزند و بویژه از نامهائی همچون حکم و حاکم و غیره.

البته لازم به ذکر است که اگر کسی کاملاً، شرع خدا را نافذ می‌کند مـی‌تـوان او را حاکم نامید، زیرا خداوند، کسی را که شـریعتش را نافـذ بگردانـد، حـاکم نامیده است.

باب (۴۸): به شوخی گرفتن قرآن یا پیغمبر یا چیزی که متعلق به الله جل جلاله باشد.

ارشاد باریتعالی است: ﴿ وَلَئِن سَأَلْتَهُمْ لَيَقُولُنَّ إِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَنَلْعَبُ ۚ قُلْ أَبِاللَّهِ وَآيَاتِهِ وَرَسُولِهِ كُنتُمْ تَسْتَهْزِئُونَ ﴿٦٥﴾ ﴾ [توبه: ٦٥]. «و اگر از آنها بپرسی(: «چرا این اعمال خلاف را انجام دادید؟!»)، می‌گویند: «ما بازی و شوخی می‌کردیم!» بگو: «آیا خدا و آیات او و پیامبرش را مسخره می‌کردید؟!» ؟![1].

از ابن عمر و محمد بن کعب و زید بن اسلم و قتاده روایت است که مردی در غزوهٔ تبوک چنین گفت: ما از این قاریان قرآن، شکم پرست‌تر و دروغگوتر و بزدل‌تر در جنگ، سراغ نداریم. عوف به او گفت: دروغ گفتی و تو منافق هستی. و از آنچه که گفتی، رسول الله ﷺ را با خبر می‌سازم. عوف رفت که رسول الله ﷺ را با خبر سازد. متوجه شد که رسول الله ﷺ، توسط وحی، با خبر شده است. آن مرد نزد رسول الله ﷺ آمد ایشان تازه سوار بر مرکب

---

(١) مقتضای توحید، تسلیم شدن، پذیرفتن، تعظیم و پیروی است. اما مسخره و به شوخی گرفتن قرآن و پیغمبر و هر چیزی که متعلق به الله جل جلاله باشد، منافی با توحید و ناقض آن است. باید دانست که استهزا به خدا و پیغمبر و قرآن و اسلام، کفر اکبر است و انسان را از دایرهٔ اسلام خارج می‌سازد.

البته اگر کسی پاره‌ای از مسایل دینی را که بعضی آنها را وارونه مطرح می‌کنند، به شوخی بگیرد و مثلا بگوید: اینهم شد اسلام! کافر نمی‌شود. اگر او مطلقاً از اسلام انتقاد نکرده بلکه همان اشخاص و همان مسایلی را که به اشتباه در جملهٔ مسایل دینی محسوب شده‌اند، انتقاد کرده است. ولی اگر دین اسلام و احکام اسلام را مسخره کرده باشد در این صورت کفر است.

خویش، شده بود و قصد داشت حرکت بکند گفت: یا رسول الله ﷺ، ما با هم شوخی می‌کردیم تا از مشقت راه بکاهیم و هدف دیگری نداشتیم.

ابن عمر می‌گوید: گویی هم اکنون آن مرد را می‌بینم که به ریسمان کجاوه شتر رسول الله ﷺ، چسبیده و کشان کشان می‌رود و سنگها به قدمهایش اصابت می‌کند و معذرت خواهی می‌کرد و می‌گفت: ما، مزاح می‌کردیم و از هر دری سخنی می‌گفتیم و ... رسول الله ﷺ، می‌فرمود: ﴿أَبِٱللَّهِ وَءَايَٰتِهِۦ وَرَسُولِهِۦ كُنتُمۡ تَسۡتَهۡزِءُونَ ٦٥﴾ آیا الله و آیات الله و پیامبرش را استهزا می‌کردید؟! و چیزی دیگر نمی‌گفت، فقط همین را تکرار می‌کرد[1].

خلاصه آنچه در این باب بیان شد:

۱ـ مسألۀ خیلی مهم اینکه شوخی گرفتن مسائل مربوط به الله و شریعت کفر محسوب می‌شود.

۲ـ فرق نمی‌کند که گوینده چه کسی باشد.

۳ـ فرق میان سخن چینی و نصیحتی که برای الله باشد.

٤ـ فرق عفو و گذشت مورد پسند الله و سرزنش و سخت‌گیری، دشمنان الله.

۵ـ غیر موجه بودن برخی عذرها.

---

(۱) ﴿أَبِٱللَّهِ وَءَايَٰتِهِۦ﴾ این آیه بیانگرآن است که هر که آیات خدا و پیامبر و شریعتش را به باد مسخره و شوخی بگیرد، کافر می‌شود. و عذر و بهانه‌ای هم پذیرفته نمی‌شود که مثلا بگوید: ما داشتیم شوخی می‌کردیم.

و این آیه در مورد منافقین نازل گردید زیرا اهل توحید، به هیچ وجه چنین عملی مرتکب نخواهند شد.

باب (۴۹): در مورد ارشاد باریتعالی که می‌فرماید: ﴿وَلَئِنۡ أَذَقۡنَٰهُ رَحۡمَةٗ مِّنَّا مِنۢ بَعۡدِ ضَرَّآءَ مَسَّتۡهُ لَيَقُولَنَّ هَٰذَا لِي وَمَآ أَظُنُّ ٱلسَّاعَةَ قَآئِمَةٗ وَلَئِن رُّجِعۡتُ إِلَىٰ رَبِّيٓ إِنَّ لِي عِندَهُۥ لَلۡحُسۡنَىٰۚ فَلَنُنَبِّئَنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ بِمَا عَمِلُواْ وَلَنُذِيقَنَّهُم مِّنۡ عَذَابٍ غَلِيظٖ ٥٠﴾ [فصلت:۵۰].

«و هرگاه او را رحمتی از سوی خود بعد از ناراحتی که به او رسیده بچشانیم می‌گوید: این بخاطر شایستگی و استحقاق من بوده، و گمان نمی‌کنم قیامت برپا شود؛ و (بفرض که قیامتی باشد،) هرگاه بسوی پروردگارم بازگردانده شوم، برای من نزد او پاداشهای نیک است. ما کافران را از اعمالی که انجام داده‌اند (بزودی) آگاه خواهیم کرد و از عذاب شدید به آنها می‌چشانیم».

مجاهد، در تفسیر: ﴿هَٰذَا لِي﴾ می‌گوید: یعنی این، در مقابل عمل و شایستگی من می‌باشد[۱].

ابن عباس می‌گوید: یعنی از جانب خودم می‌باشد.

و قتاده در تفسیر: ﴿قَالَ إِنَّمَآ أُوتِيتُهُۥ عَلَىٰ عِلۡمٍ عِندِيٓ﴾. [قصص:۷۸].

«(قارون) گفت: این ثروت را بوسیله دانشی که نزد من است به دست

---

(۱) ﴿هَٰذَا لِي﴾ طبق تفسیر مجاهد یعنی اینکه این مالها از آن خودم می‌باشد و از طرف الله ﷻ نیستند. یا اینکه از طرف الله می‌باشند ولی بخاطر شایستگی‌ای که در من بوده، مستحق آنها شده‌ام پس هر دو صورت، مردود می‌باشند زیرا بیانگر غرور کسی است که چنین می‌پندارد. هم آنکه نعمتها را از آن خود می‌داند و آنها را به خدا نسبت نمی‌دهد و هم آنکه نعمتها را به خدا اختصاص می‌دهد ولی خود را بخاطر شایستگی‌هائی، مستحق آنها می‌داند.

گر چه فعل بنده در کسب و کار تأثیر دارد، ولی نهایتاً همه چیز به فضل و بزرگواری الله، بر می‌گردد. و فضل خدا شامل کسی می‌شود که خدا بخواهد.

آورده‌ام!». و بعضی گفته‌اند: یعنی چون الله، علم داشته که من شایستۀ اینها هستم، به من بخشیده است. و این همان سخن مجاهد می‌باشد که در تفسیر این جمله گفته‌اند: یعنی بخاطر شرف و بزرگواری به آن دست یافته‌ام(۱).

و از ابوهریره ﷺ روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «إِنَّ ثَلاثَةً فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ أَبْرَصَ وَأَقْرَعَ وَأَعْمَى بَدَا لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يَبْتَلِيَهُمْ فَبَعَثَ إِلَيْهِمْ مَلَكًا فَأَتَى الأَبْرَصَ فَقَالَ: أَيُّ شَيْءٍ أَحَبُّ إِلَيْكَ قَالَ: لَوْنٌ حَسَنٌ وَجِلْدٌ حَسَنٌ قَدْ قَذِرَنِي النَّاسُ قَالَ:فَمَسَحَهُ فَذَهَبَ عَنْهُ فَأُعْطِيَ لَوْنًا حَسَنًا وَجِلْدًا حَسَنًا فَقَالَ: أَيُّ الْمَالِ أَحَبُّ إِلَيْكَ، قَالَ: الإِبِلُ أَوْ قَالَ الْبَقَرُ هُوَ شَكَّ فِي ذَلِكَ إِنَّ الأَبْرَصَ وَالأَقْرَعَ، قَالَ:أَحَدُهُمَا الإِبِلُ وَقَالَ الآخَرُ الْبَقَرُ فَأُعْطِيَ نَاقَةً عُشَرَاءَ فَقَالَ: يُبَارَكُ لَكَ فِيهَا وَأَتَى الأَقْرَعَ فَقَالَ: أَيُّ شَيْءٍ أَحَبُّ إِلَيْكَ قَالَ شَعَرٌ حَسَنٌ وَيَذْهَبُ عَنِّي هَذَا قَدْ قَذِرَنِي النَّاسُ قَالَ: فَمَسَحَهُ فَذَهَبَ وَأُعْطِيَ شَعَرًا حَسَنًا قَالَ: فَأَيُّ الْمَالِ أَحَبُّ إِلَيْكَ قَالَ: الْبَقَرُ قَالَ: فَأَعْطَاهُ بَقَرَةً حَامِلا وَقَالَ: يُبَارَكُ لَكَ فِيهَا وَأَتَى الأَعْمَى، فَقَالَ:أَيُّ شَيْءٍ أَحَبُّ إِلَيْكَ، قَالَ:يَرُدُّ اللَّهُ إِلَيَّ بَصَرِي فَأُبْصِرُ بِهِ النَّاسَ قَالَ: فَمَسَحَهُ فَرَدَّ اللَّهُ إِلَيْهِ بَصَرَهُ قَالَ: فَأَيُّ الْمَالِ أَحَبُّ إِلَيْكَ قَالَ الْغَنَمُ فَأَعْطَاهُ شَاةً وَالِدًا فَأُنْتِجَ هَذَانِ وَوَلَّدَ هَذَا فَكَانَ لِهَذَا وَادٍ مِنْ إِبِلٍ وَلِهَذَا وَادٍ مِنْ بَقَرٍ وَلِهَذَا وَادٍ مِنْ غَنَمٍ ثُمَّ إِنَّهُ أَتَى الأَبْرَصَ فِي صُورَتِهِ وَهَيْئَتِهِ فَقَالَ: رَجُلٌ مِسْكِينٌ تَقَطَّعَتْ بِيَ الْحِبَالُ فِي سَفَرِي فَلا بَلاغَ الْيَوْمَ إِلا بِاللَّهِ ثُمَّ بِكَ أَسْأَلُكَ بِالَّذِي أَعْطَاكَ اللَّوْنَ الْحَسَنَ وَالْجِلْدَ الْحَسَنَ وَالْمَالَ بَعِيرًا أَتَبَلَّغُ عَلَيْهِ فِي سَفَرِي

---

(۱) ﴿إِنَّمَآ أُوتِيتُهُۥ عَلَىٰ عِلۡمٍ﴾. طبق تفسیر قتاده، یعنی: چون من به راه کسب و کار و امور اقتصادی واقف بودم، اینها را بدست آورده‌ام. چنانکه بسیاری از تجار و صاحبان صنعت و پست و منصب، چنین ادعا می‌کنند، در حالی که شایسته است، در اینگونه نعمتها، خود را ممنون فضل و بخشش پروردگار بدانند.

فَقَالَ: لَهُ إِنَّ الْحُقُوقَ كَثِيرَةٌ فقَال: لَهُ كَأَنِّي أَعْرِفُكَ أَلَمْ تَكُنْ أَبْرَصَ يَقْذَرُكَ النَّاسُ فَقِيرًا فَأَعْطَاكَ اللَّهُ فقَال: لَقَدْ وَرِثْتُ لِكَابِرٍ عَنْ كَابِرٍ فقَال: إِنْ كُنْتَ كَاذِبًا فَصَيَّرَكَ اللَّهُ إِلَى مَا كُنْتَ وَأَتَى الأَقْرَعَ فِي صُورَتِهِ وَهَيْئَتِهِ فَقَالَ لَهُ مِثْلَ مَا قَال: لِهَذَا فَرَدَّ عَلَيْهِ مِثْلَ مَا رَدَّ عَلَيْهِ هَذَا فَقَالَ:إِنْ كُنْتَ كَاذِبًا فَصَيَّرَكَ اللَّهُ إِلَى مَا كُنْتَ وَأَتَى الأَعْمَى فِي صُورَتِهِ فَقَالَ: رَجُلٌ مِسْكِينٌ وَابْنُ سَبِيلٍ وَتَقَطَّعَتْ بِيَ الْحِبَالُ فِي سَفَرِي فَلا بَلاغَ الْيَوْمَ إِلا بِاللَّهِ ثُمَّ بِكَ أَسْأَلُكَ بِالَّذِي رَدَّ عَلَيْكَ بَصَرَكَ شَاةً أَتَبَلَّغُ بِهَا فِي سَفَرِي فَقَال: قَدْ كُنْتُ أَعْمَى فَرَدَّ اللَّهُ بَصَرِي وَفَقِيرًا فَقَدْ أَغْنَانِي فَخُذْ مَا شِئْتَ فَوَاللَّهِ لا أَجْهَدُكَ الْيَوْمَ بِشَيْءٍ أَخَذْتَهُ لِلَّهِ فَقَال:أَمْسِكْ مَالَكَ فَإِنَّمَا ابْتُلِيتُمْ فَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنْكَ وَسَخِطَ عَلَى صَاحِبَيْكَ». (متفق عليه).

«خداوند خواست که سه نفر از بنی اسرائیل راکه یکی مبتلا به بیماری پیس و دیگری کچل و سومی نابینا بود، آزمایش بکند. برای این منظور فرشته‌ای را نزد آنان فرستاد. فرشته، نخست نزد کسیکه مبتلا به بیماری پیس بود، آمد و گفت: چه دوست داری؟ گفت: دوست دارم دارای رنگ و پوست زیبائی باشم و از بیماری که مردم مرا بخاطر آن، زشت می‌دانند، بهبود یابم. فرشته دستی بر سر و صورت او کشید. بیماریش از بین رفت و دارای رنگ و پوست زیبا شد.

آنگاه از او پرسید: چه مالی را دوست داری؟ گفت: شتر و یا گاو (راوی شک دارد).

به او شتر ماده و آبستنی داد و گفت: خدا آنرا برایت برکت دهد.

سپس نزد کچل، رفت و از او پرسید: محبوبترین آرزویت چیست؟ گفت: دوست دارم که موهای زیبائی داشته باشم و از آنچه که مرا در انظار مردم، زشت کرده است نجات یابم. فرشته دستی بر سرش کشید، بیماریش بر طرف شد و دارای موهای زیبائی گردید. فرشته پرسید: چه نوع مالی را دوست داری؟ گفت: گاو و یا شتر (راوی شک دارد). فرشته به او گاو ماده و آبستنی

داد و برایش دعای برکت نمود و نزد نابینا رفت. پرسید: کـه بهتـرین آرزویـت چیست؟ گفت: اینکه خدا، روشنائی چشمانم را بـه مـن برگردانـد تـا مـردم را ببینم. فرشته دستی بر چهره‌اش کشید، خداوند روشنائی چشمانش را برگردانید.

آنگاه از او پرسید: چه نوع مالی را دوست داری؟ گفت: گوسفند. فرشته بـه او گوسفندی آبستن داد و برایش دعای برکت نمود.

خلاصه اینکه پس از مدتی، در اثر زاد و ولد شتر و گـاو و گوسـفند، وضـع بجائی رسید که اولی دارای درّه‌ای پر از شتر و دومی دارای درّه‌ای پر از گـاو و سومی دارای درّه‌ای پر از گوسفند شدند.

سپس فرشته، با همان قیافه نزد اولی رفت و گفت: مردی مسـکین و مسـافر هستم و از ادامۀ سفر باز مانده‌ام. و راه رسـیدن بـه مقصـد بـرایم بوسـیلۀ الله و سپس بوسیلۀ شما مقدور است. بخاطر کسیکه به تو رنگ و پوست زیبا و مـال عنایت کرده، به من شتری بده تـا بوسـیلۀ آن بـه راه ادامـه بـدهم. مـرد گفـت: مخارج من سنگین است (نمی‌توانم این کار را بکنم) فرشته گفت: مـن شـما را می‌شناسم، مگر تو همان کسی نیستی که مبتلا به بیماری پیس بودی و مردم تو را زشت می‌دانستند و چیزی در بساط نداشتی؟ آنگاه خداوند، اینهمه مال را در اختیارت گذاشت؟!گفت خیر. من اینها را از پدرانم به ارث برده‌ام. فرشته گفت: اگر دروغ می‌گوئی، خداوند تو را به همان حالت اول بـر گردانـد. سـپس نـزد کچل رفت و به او نیز همان چیزی را که نـزد اولـی گفتـه بـود گفـت. او نیـز برخورد مشابهی کرد. فرشته گفت: اگر دروغ می‌گوئی، خداوند، تو را به حالت اول برگرداند.

آنگاه نزد نابینا رفت و همان سخنان قبلی را نزد او گفت. نابینـا گفـت: مـن مردی نابینا بودم، خداوند، بر من منت نهاد و چشمانم را به من باز گرداند. هـر

چه از مالم می‌خواهی بردار و هر چه می‌خواهی برای من بگذار. سوگند به خدا که امروز هر چه از مالم به نام الله برداری، آنرا از تو نگیرم. فرشته گفت: مالت را برای خود نگهدار. شما مورد آزمایش الهی قرار گرفتید، خدا از تو راضی و از همراهانت ناراضی شد»[1].

خلاصه آنچه در این باب بیان شد:

۱ـ تفسیر آیهٔ سورهٔ فصلت.

۲ـ تفسیر جملهٔ: ﴿لَيَقُولَنَّ هَٰذَا لِي﴾ [فصلت:۵۰].

(۱) شیخ، پس از ارائه آیه و تفسیر آن، حدیث طویل و معروف آن سه نفر را ذکر کرد که خداوند، آنها را شفا بخشید و مال و نعمت فراوان به آنها عطا نمود ولی دیری نگذشت، که دو تن از آنان، دچار غرور و فراموشی شدند و بجای نسبت دادن نعمتها به الله، آنها را به خود و پدران خود، نسبت دادند. و اما نفر سوم، نعمتها را به خدا نسبت داد و خداوند، نیز به او پاداش خوبی داد و نعمتهایش را بر او مستدام داشت و آن دو نفر دیگر را مجازات نمود و نعمت‌هایش را از آنان پس گرفت.

و خدا دارای فضل و بخشش است. نعمت‌هایش را برای هر که بخواهد، مستدام می‌دارد واز هر که بخواهد، پس می‌گیرد. و از اسباب مستدام داشتن نعمتها اینست که انسان، پروردگارش را تعظیم بکند و بداند که نعمتها، از فضل و بخشش اویند. و علامت کمال توحید اینست که انسان خود را محتاج به الله بداند نه اینکه خود را شایسته و طلبکار بداند. بلکه الله مستحق تشکر و تجلیل از طرف بندگانش می‌باشد. و باید بندگان، همواره او را بخاطر داشته باشند و نعمت‌ها را از جانب او بدانند.

۳ـ تفسیر جملۀ: ﴿قَالَ إِنَّمَآ أُوتِيتُهُۥ عَلَىٰ عِلۡمٍ﴾. [قصص:۷۸]

٤ـ عبرتهای پند آموز در این داستان شگفت‌آمیز.

باب (۵۰): در مورد سخن پرودگار کـه مـی‌فرمایـد: ﴿فَلَمَّآ ءَاتَىٰهُمَا صَٰلِحٗا جَعَلَا لَهُۥ شُرَكَآءَ فِيمَآ ءَاتَىٰهُمَاۚ فَتَعَٰلَى ٱللَّهُ عَمَّا يُشۡرِكُونَ ١٩٠﴾ [اعراف: ۱۹۰].

«اما هنگامی که خداوند فرزند صالحی به آنهـا داد، (موجـودات دیگـر را در این موهبت مؤثر دانستند؛ و) برای خدا، در این نعمت که به آنها بخشیده بـود، همتایانی قائل شدند؛ خداوند برتر است از آنچه همتای او قرار می‌دهند».

ابن حزم گفته است: علماء اتفاق نظر دارند کـه نامگـذاری بـا کلمـۀ «عبـد» وقتی نسبت آن به غیر الله باشد حرام است. جز نام عبدالمطلب[1].

---

(۱) ابن حزم می‌گوید: علما اتفاق نظر دارنـد کـه اسـتفاده از کلمـۀ عبـد، در نامها، بصورت اضافه کردن آن به غیر الله، حرام است. زیرا در آن ضـمن اینکـه خلاف واقع گفته شده است، نوعی بی‌ادبی نسبت به الله می‌باشد. زیـرا فقـط او رب و معبود است.

اما اینکه ابن حزم گفت: «حاشا عبدالمطلب» و ایـن سـخن بعضـی از علمـا است، سخنی غیر صحیح و استدلالی بی موجه است. زیرا فرمـایش رسـول الله ﷺ که فرمود: «أنا ابن عبدالمطلب» تأیید این نام نیسـت بلکـه جنبـۀ اخبـاری دارد که رسول الله ﷺ، به مخاطب گفت: که من فرزند کسی هستم که نـامش عبد المطلب است. و در خبر رسانی، مجال این چیزها وجود دارد. و اما اینکـه برخی از اصحاب نیز، عبد المطلب نام داشتند، باید گفت نام آنها المطلب بـود، اما از آنجا که «عبد المطلب» نامی معروف بود، آنها را نیز به خطا، عبد المطلب، گفته‌اند.

اما در مورد داستان آدم و حوا باید بگوییم: کـه اکثـر علمـای سـلف، همـین عقیده را دارند که این داستان مربوط به آدم وحوا می‌باشد.
=

و از ابن عباس در تفسیر این آیه، آمده است که وقتی «حوا» حامله گردید، ابلیس نزد آنان آمد و گفت: من همان کسی هستم که شما را از بهشت اخراج کردم. اکنون نیز سخن مرا بپذیرید و اسم فرزندتان را «عبد الحارث» بگذارید و

گرنه برای او شاخهائی همچون شاخهای بز کوهی، درست می‌کنم که شکمت را پاره بکند و چنین و چنان می‌کنم و تهدید کرد. آنها نپذیرفتند. فرزندشان مرده بدنیا آمد. بار دیگر حامله شد. شیطان دوباره نزد آنان آمد و پیشنهاد خود را تکرار کرد. باز هم نپذیرفتند. فرزندشان مرده بدنیا آمد. بار سوم حامله گردید. شیطان باز هم آمد و تهدید خود را تکرار کرد. محبت فرزند بر آنها غالب گردید و پذیرفتند و نام او را عبدالحارث گذاشتند. بخاطر همین است که خداوند، فرمود: ﴿جَعَلَا لَهُۥ شُرَكَآءَ فِيمَآ ءَاتَىٰهُمَا﴾ آنها برای الله در چیزی که به آنها داده بود، شرکائی، ساختند. (ابن ابی حاتم با سند صحیح).

همچنین ابن ابی حاتم با سند صحیح، تفسیر قتاده را در مورد این آیه چنین نوشته است: اینجا شریک ساختن در حرف شنوی بود نه در عبادت.

همچنین نظر مجاهد را در مورد ﴿لَئِنْ ءَاتَيْتَنَا صَٰلِحًا﴾ [أعراف:۱۸۹] آورده که گفته است: آنها بیم داشتند که نوزادشان بجای انسان، در شکل چیزی دیگر متولد شود. نظیر همین مطلب از حسن بصری و سعید و دیگران بیان شده است[۱].

= «صالحا» یعنی از نظر خلقت سالم باشد و هم اینکه در آینده، باعث نفع رسانی به آنها بشود.

(۱) مراد از «شرکا» اینست که آنها سخن شیطان را پذیرفتند و اسم فرزند شان را، عبد الحارث گذاشتند. و مراد از حارث، شیطان است. و اینبار نیز آنها =

خلاصه آنچه در این باب بیان شد:

۱ـ حرمت اضافه کردن کلمهٔ عبد، در نامها به غیر الله.

۲ـ تفسیر آیهٔ سورهٔ اعراف.

۳ـ همین نام گذاری بدون، قصد، شرک نامیده است.

٤ـ داشتن فرزند سالم، چه پسر و چه دختر، از جانب خداوند نعمتی است.

۵ـ گذشتگان نیک، فرق میان شـرک در طاعـت و فرمـانبرداری و شـرک در عبادت را بیان داشته‌اند.

= را فریب داد. چنانکه رسـول الله ﷺ فرمـوده اسـت: «خَدَعَهُمَا مَرَّتَين» یعنـی: شیطان آنها را دو بار فریب داد. و بدینصورت آدم و حوا که قـرار بـود فقـط از خدا اطاعت بکنند، حرف شـیطان را قبـول کردنـد. و ایـن در اصـطلاح قـرآن، شراکت نامیده شد. البته این نه شرک اکبر است و نه اصـغر بلکـه گنـاه صـغیره ایست، که از آنها انجام گرفت. و از پیامبران چنین گناهان صـغیره، سـر مـی‌زد ولی آنها، متوجه شده و به خدا پناه بردند. جایگاهشان، بعد از رجوع به خدا، از آنچه که بود بالاتر می‌رفت.

باب (۵۱): در مورد ایــن فرمــایش اللهﷻ: ﴿وَلِلَّهِ ٱلۡأَسۡمَآءُ ٱلۡحُسۡنَىٰ فَٱدۡعُوهُ بِهَاۖ وَذَرُواْ ٱلَّذِينَ يُلۡحِدُونَ فِيٓ أَسۡمَٰٓئِهِۦ﴾ [اعراف: ۱۸].

«و برای خدا، نامهای نیک است؛ خدا را به آن (نامها) بخوانید! و کسـانی را که در اسماء خدا تحریف می‌کنند (و بر غیر او می‌نهند، و شریک بـرایش قائـل می‌شوند)، رها سازید».

ابن ابی‌حاتم نظر ابن عباس را در این مورد اینگونه نوشته است: ﴿يُلۡحِدُونَ فِيٓ أَسۡمَٰٓئِهِۦ﴾ یعنی شرک می‌ورزند. همچنین از ایشان منقول است که در تفسـیر آن گفته است: اسم بت «لات» را از إله و «عزّا» را از عزیز گرفته‌اند.

و از اعمش در تفسیر آن آمده کـه: «يُدخِلونَ فِيها ما ليسَ مِنها». یعنـی در نامهای الله، اضافه می‌کنند(۱).

---

(۱) ﴿وَلِلَّهِ ٱلۡأَسۡمَآءُ ٱلۡحُسۡنَىٰ﴾ لام، معنـی اسـتحقاق را مـی‌دهـد یعنـی الله دارای نامهای ویژه و بی‌نهایت زیبا می‌باشد که فقط او شایستهٔ آنهاست نه کسی دیگر.

﴿فَٱدۡعُوهُ بِهَا﴾ کلمهٔ امر است. و هدف از دعا در اینجا ستایش و عبادت و هم سؤال و خواستن می‌باشد. ما متوسـل بـه نامهـای زیبـای الله مـی‌شـویم و او را ستایش می‌نمائیم و نیازهای خود را از او می‌خواهیم.

﴿بِهَا﴾ یعنی بوسیلهٔ و با توسل بـه آنهـا ﴿وَذَرُواْ﴾ یعنـی بگذاریـد. و ایـن، بیانگر آنست که باید انسان مؤمن و موحد، از کسانی کـه درنامهـای الله، دچـار انحراف شده‌اند، دوری بکنند.

﴿يُلۡحِدُونَ﴾ الحاد یعنی انحراف از حق و حقیقـت. از جملـه انحـراف در

آنچه در این باب بیان شد:

١ـ اثبات اسماء الله.

٢ـ نامهای الله، موصوف به حسنی(نیکو) هستند.

٣ـ دستور به اینکه خدا را با آن نامها بخوانیم.

٤ـ ترک انسانهای جاهلی که در نامهای الله، دچار انحراف شده‌اند.

٥ـ تفسیر الحاد در اسماء خدا.

٦ـ وعید کسیکه مرتکب چنین الحادی بشود.

= اسماء الله، اینست که معبودان باطل بـه نامهـای او، نامگـذاری بشـوند چنانکـه مشرکین، بتان خود را «لات وعـزّا» نامیدند که مشتق از نامهای الله؛ «إلـه وعزیـز» بودند.

همچنین از جمله انحرافـات آنسـت کـه بـرای او فرزنـدی قـرار داده شـود، چنانکه نصارا این کار را کردند. همچنین انکـار اسـماء و صـفات الله یـا انکـار برخی از آنها نیز الحاد و انحراف به شمار می‌رود چنانکه افراطیون جهمیه، ایـن کار را کردند و منکر سایر نامها و صفات الله شدند جز صفت وجود و موجود.

و نوعی دیگر از الحاد و انحراف، تأویل و تغییر نامها و صفات الله به معـانی غیر حقیقی آنها، می‌باشد چنانکه معتزله و اشاعره و ماتریدیان و گروهای دیگر، مرتکب چنین چیزی شدند. این در حالی است که سلف صالح امت بـه اتفـاق، معتقد بودند که باید نامها و صفات الله را بدون تأویل و تحریف پذیرفت.

پس در کل، برخی از الحاد و انحراف، کفـر و برخـی دیگـر ماننـد تحریـف بدعت است.

باب (۵۲): ممنوعیت گفتن السلام علی الله[1].

از ابن مسعود ﷺ روایت است که می‌گوید: ما وقتی با رسول الله ﷺ، نماز

می‌خواندیم: می‌گفتیم: «السلام علی الله من عباده، السلام علی فلان وفلان ...». یعنی سلام بر الله و سلام بر فلانی و فلانی آنگاه رسول الله ﷺ، ما را از گفتن: السلام علی الله، منع کرد و فرمود: «فإن الله هو السلام» یعنی خود او سلام است. (بخاری)[2].

---

(۱) سلامتی و عافیت چیزی است که بندگان نیازمند آن می‌باشند و باید آنرا از الله بخواهند. و چون خدا غنی و بی‌نیاز است، لازم نکرده کسی برای او سلامتی بطلبد. و اگر کسی چنین کند، در توحیدش نقص وارد می‌گردد. خداوند می‌فرماید: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ أَنتُمُ ٱلۡفُقَرَآءُ إِلَى ٱللَّهِۖ وَٱللَّهُ هُوَ ٱلۡغَنِيُّ ٱلۡحَمِيدُ ۝١٥﴾ [فاطر: 15]. «ای مردم شما (همگی) نیازمند به خدائید؛ تنها خداوند است که بی‌نیاز و شایسته هرگونه حمد و ستایش است».

(۲) ابن مسعود می‌گوید: ما، در ابتدا می‌گفتیم: «السلام علی الله» و بدینصورت بگمان خود، عرض ادب می‌کردند. زیرا سلام و احوالپرسی نوعی عرض ادب نسبت به یکدیگر بود و آنان همین اصطلاح را در مورد الله بکار می‌گرفتند. پس هدف آنان درست بود ولی این کلمه از نظر معنی شایستۀ الله نبود. و با توجه به سایر اسماء و صفات و همچنین، نظر به اینکه ایشان پروردگار همه است، استعمال چنین کلمه‌ای نسبت به الله نوعی بی‌ادبی تلقی می‌شود. از اینرو، رسول الله ﷺ، آنها را متوجه ساخت و از گفتن آن، منع فرمود.

خلاصه آنچه در این باب بیان شد:

١ـ تفسیر معنی سلام.

٢ـ سلام، نوعی دعا و عرض ادب است.

٣ـ نباید آنرا در مورد الله بکار برد.

٤ـ بیان علت این ممنوعیت.

٥ـ آگاه ساختن به تحیت و سلامی که شایستۀ الله نیست.

باب (۵۳): در مورد گفتن «اللّهم اغفِر لی إن شئت» بـار الهـا! اگر خواستی، مرا ببخش.

از ابوهریره ﷺ روایت است که رسول الله ﷺ فرمـود: «لا يَقُول أَحَدُكُم: اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي إِنْ شِئْتَ، اللَّهُمَّ ارْحَمْنِي إِنْ شِئْتَ. لِيَعْزِمْ المسألة فَإِنَّ اللَّهَ لا مُكْرِهَ لَهُ». (بخاري).

ولمسلم: «وَلْيُعَظِّمِ الرَّغْبَةَ فَإِنَّ اللَّهَ لا يَتَعَاظَمُهُ شَيْءٌ أَعْطَاه».

«(وقت دعا) نگوئید: بار الها اگر خواستی، مرا ببخش و اگر خواستی بر مـن رحم کن. بلکه باید دعا را جدّی گرفت. زیرا کسی نمی‌تواند خدا را مجبور بـه چیزی سازد و در روایت مسلم چنین آمده که باید در هنگـام طلـب و امیـد از خدا چیزهای بزرگ و زیاد را درخواسـت کنیـد. زیـرا خـدا هـر چـه ببخشـد، احساس نمی‌کند که چیز بزرگ و زیادی داده‌است»[1].

---

(۱) خواستن به شیوۀ فوق، بیانگر این مطلـب اسـت کـه طلـب کننـده، نیـاز چندانی ندارد و از اینرو با بی‌نیازی و تکبر و بدون اینکه خود را کوچک بکند، می‌گوید: بار الها! اگر خودت می‌خواهی مرا ببخش و بر من رحم بکن، و چنین درخواستی با سرشت توحیدی و آنچه که واجب اسـت بنـده نسـبت بـه مقـام شامخ ربوبیت و عبودیت الله، بجا آورد، در تضاد می‌باشد. انسان، باید ابراز نیاز کرده، و بداند که چاره‌ای جز اینکه عفو و بخشـش و فضـل و کـرم الله شـامل حالش باشد، ندارد.

از اینرو رسول الله ﷺ، حتی شـیوۀ خواسـتن را بـه مـا آمـوزش داده‌انـد. و گفته‌اند: در خواستن از الله، اصرار ورزید، دست توقع را بـالا بگیریـد. و ضـمناً اینرا نیز گفته است که کسی نمی‌تواند با قلدری و احساس بی‌نیـازی و بـا زر و

خلاصه آنچه در این باب بیان شد:

۱ـ نهی از استثنا در دعا.

۲ـ بیان علت نهی.

۳ـ فرمایش رسول الله ﷺ که فرمود: «ليعزم المسألة» یعنی در دعا باید، جدیت و اصرار ورزید.

٤ـ همچنین فرمود: در دعا، توقع و طلب را باید بالا، گرفت.

٥ـ بیان علت توقع و طلب زیاد از الله.

= زور، چیزی از خدا بگیرد. بلکه با فروتنی و تواضع باید از خداوند در خواست و طلب کرد.

اما اینکه رسول الله ﷺ، در عیادت بیماران می‌گفت: «طهور إن شاء اللّه» دعائی نبود که کسی خیال کند رسول الله ﷺ، دعا را به مشیئت الله، وابسته کرده‌اند. بلکه این جمله، خبری است یعنی: اگر خدا بخواهد، باعث پاکسازی خواهد بود.

باب (۵۴): نباید، غلام و کنیز خود را با عبارت «عبـدی وأمتـی» (بنده من، کنیز من) صدا کرد[۱].

از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که رسـول الله صلی الله علیه و سلم فرمـود: «لا يَقُلْ أَحَدُكُمُ: أَطْعِمْ رَبَّكَ، وَضِّئْ رَبَّكَ وَليَقُل: سَيِّدِي ومَوْلايَ وَلا يَقُلْ أَحَدُكُمْ عَبْدِي، أَمَتِي وَلْيَقُلْ فَتَايَ، فَتَاتِي، غُلامِي». (مسلم).

«هیچ کس از شما به غلامش نگوید: برای پروردگارت غذا بیار یا آب وضـو فراهم کن. بلکه بگویند: آقا و سرور. همچنین، غلامان و کنیزان خود را باکلمـۀ «**عبد**» و «**أمه**» صدا نکنید بلکه با کلمات «فتا و فتات» (یعنی پسر جوان، دختـر جوان و هم بمعنی غلام و کنیز می‌باشد) و با کلمۀ غلام، صدایشان بکنید»[۲].

---

(۱) علت نهی، مشخص است. بی‌تردید بشر، عبید و بندگان الله، مـی‌باشـند. واین عبدیت حقیقی چه قهـراً و چـه بالاختیـار، حاصـل اسـت. زیـرا فقـط او پروردگار و متصرف است نه کسی دیگر.

بنابراین اگر کسی بگویـد: عبـدی و امتـی، در واقـع چیـزی را کـه بـه خـدا اختصاص دارد، به سوی خود نسبت داده‌است. که چنین چیزی، بی‌ادبی نسـبت به الله محسوب می‌شود و نزد اکثر علما، نا جایز و نزد بعضی مکروه است.

(۲) «لا يَقُلْ أَحَدُكُمُ: أَطْعِمْ رَبَّكَ» یعنی به خود لقب «ربوبیت» ندهید. و ایـن نهی، نزد برخی برای تحریم است و نزد بعضی بـرای کراهیـت اسـت. و قـول صحیح این است که جایز نمی‌باشد، بحر حال کسیکه می‌خواهـد رعایـت ادب بکند، باید از اینگونه القاب بپرهیزد. گرچه اضافه نمودن «رب» به سوی چیـزی دیگر مانند: رب الدار و غیره اشکالی ندارد.

همچنین اسـت حـال کلمـات: عبـد و أمـه، زیـرا عبودیـت مطلـق از آن الله =

خلاصه آنچه در این باب بیان شد:

١ـ نهی از گفتن: «عبدي وأمتي» (یعنی بندهٔ من).

٢ـ غلام به صاحبش نگوید: ربّی (پروردگار یا ارباب من). و برای غلام گفته نشود: به اربابت غذا بده.

٣ـ صاحبان به غلامان خود بگوید: فتای و فتاتی و غلامی (غلام من ـ کنیز من).

٤ـ غلامان به صاحبان خود بگوید: سیدی و مولای (آقای من).

٥ـ رعایت شئون توحید حتی در کلمات و الفاظ.

= می‌باشد. و در پایان،کلمات سید و مولا را که تقریباً بمعنی آقا و سرور می‌باشند، عنوانی برای صاحبان و کلمات «فتی و فتات» و غلام را عنوانی برای خدمه‌ها پیشنهاد فرمود.

باب (۵۵): کسیکه بواسطۀ نام الله چیزی می‌خواهد باید به او داد.

از ابن عمر روایـت اسـت کـه رسـول الله ﷺ فرمـود: «وَمَنِ اسْتَعَاذَ بِاللَّـهِ فَأَعِيذُوهُ، مَنْ سَأَلَ بِاللَّـهِ فَأَعْطُوهُ، وَمَنْ دَعَاكُمْ فَأَجِيبُوهُ، وَمَنْ صَنَعَ إِلَيْكُمْ مَعْرُوفًا؛ فَكَافِئُوهُ، فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا مَا تُكَافِئُونَهُ؛ فَادْعُوا لَهُ حَتَّى تَرَوْا أَنَّكُمْ قَدْ كَافَأْتُمُوهُ».(أبوداود ونسائي با سند صحيح).

«هر کس بخاطر الله، خواستار پناهندگی شد، او را پناه دهید. هر کس بخاطر الله، چیزی خواست به او بدهید. هر کس، شما را دعوت کرد بپذیرید. هر کـس به شما نیکی کرد، جواب نیکی‌اش را بدهید. اگر نتوانستید، برایش آنقـدر دعـا بکنید که به گمان خود، حقش را ادا کرده باشید»[۱].

---

(۱) اگر کسی چیزی خواست و نام الله ﷻ را واسطه قرار داد، بخـاطر تعظـیم نام الله نباید، خواستۀ او را رد کرد. شیخ الاسلام ابن تیمیه و بسـیاری از علمـا، می‌گویند: رد کردن سائلی که به نام الله، چیزی و یا کمکی بخواهـد و در تـوان شما باشد، حرام است. و اگر از چند نفر، به نام الله، سؤال کرد، مستحب اسـت که یکی بپذیرد. و حتی گفته‌اند: اگر در اثر گمان غالب چنـین بنظـر مـی‌رسـید سائل دروغ می‌گوید، باز هم پذیرفتن سخنش بخاطر نام الله ﷻ، مباح است.

و اگر کسی به نام الله، پناهندگی خواست، به او پناه داده شود. زیرا بزرگتر از نام الله ﷻ چیزی وجود ندارد که کسی به آن پناهنده بشود.

و فرمود: «دعوت را بپذیرید». مراد از این دعوت، دعوت ولیمه می‌باشـد امـا پذیرفتن سایر دعوتها، مستحب است.

و افزود که اگر کسی به شما نیکی کرد، شما نیز در جواب، به او نیکی بکنید. تا ضمن بر قراری اخوت و محبت، احساس حقارت و کـوچکی کنیـد. و اگـر

خلاصه آنچه در این باب بیان شد:

١ـ پناه دادن به کسیکه به نام الله پناه می‌خواهد.
٢ـ پذیرفتن خواستۀ کسیکه به نام الله چیزی بخواهد.
٣ـ پذیرفتن دعوت.
٤ـ پاداش دادن در جواب نیکی.
٥ـ دعا نیز نوعی پاداش است برای کسیکه چیزی دیگر در بساط ندارد.
٦ـ دعا بقدری باشد که دعا کننده به این نتیجه برسد که پاداش آن شخص را داده است.

= چیزی در بساط نداشتید که جواب نیکی او را بدهید، برایش آنقدر دعا بکنید که قلباً مطمئن باشید که حق وی را ادا کرده‌اید. و اینها از جمله مسائلی است که جز اهل اخلاص و توحید، کسی دیگر، متوجه آنها نمی‌شود. خداوند ما و شما را جزو آنها بگرداند.

باب (۵۶): به نام الله فقط، بهشت را باید خواست.

از جابرﷺ روایت است کـه رسـول الله ﷺ فرمـود: «لايُسْـأَلُ بِوَجْـهِ اللَّـهِ إِلا الْجَنَّةُ».(ابوداود).

«با واسطه قرار دادن وجه الله (خاطر الله) نباید چیزی جز بهشت، طلبید»[1].

خلاصه آنچه در این باب بیان شد:

۱ـ نهی از اینکه به نام الله، جز همان مطلوب با ارزش و نهائی، چیز دیگـری خواسته شود.

۲ـ اثبات صفت وجه (چهره) برای الله.

---

(۱) یعنی نام و صفات الله بقدری گرانبها می‌باشند که نباید بوسـیلۀ آنهـا هـر چیزی را بخواهیم بلکه شایسته است که در طلب با ارزشترین نعمتها که بهشت باشد از آنها استفاده کنیم.

«وجـه» در اصل یعنی چهره. و این یکی از صفات خدا اسـت. پـس او دارای چهره‌ای است لایق به خود. و معنی کامل و کیفیت آنرا فقط خودش می‌دانـد و بس. و ما این صفت را با این دو شرط ثابت می‌کنیم: یکی اینکه باعث تعطیل و تخلیه کلمه از معنی واقعی نباشیم و دوم اینکه او را در هیچ یک از صـفات بـا مخلوق تشابه نکنیم. چنانکه خود، فرموده است: ﴿لَيۡسَ كَمِثۡلِهِۦ شَيۡءٞۖ وَهُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلۡبَصِيرُ ١١﴾ [شوری: ۱۱]. «هیچ چیز همانند او نیست و او شنوا و بیناست».

این بحث بیانگر تعظیم صفات الله می‌باشـد کـه از لـوازم توحیـد بـه شـمار می‌آید. از آنجا که اسماء و صفات الله بسیار بلند و بـا عظمـت‌انـد، پـس بایـد بوسیلۀ آنها بهشت را طلبید. نه چیزی دیگر را.

باب (٥٧): بحث کلمۀ «لو» (اگر)

ارشاد باریتعالی است: ﴿يَقُولُونَ لَوْ كَانَ لَنَا مِنَ ٱلْأَمْرِ شَيْءٌ مَّا قُتِلْنَا هَٰهُنَا﴾ [آل عمران: ١٥٤]. «می‌گویند: اگر ما ذره‌ای اختیار در این مسأله می‌داشتیم، در این جا کشته نمی‌شدیم!».

و در جائی دیگر مـی‌فرمایـد: ﴿ٱلَّذِينَ قَالُواْ لِإِخْوَٰنِهِمْ وَقَعَدُواْ لَوْ أَطَاعُونَا مَا قُتِلُواْ﴾ [آل عمران:١٦٨]

«(منافقان) آنها هستند که به برادران خود –در حالی که از حمایت آنها دست کشیده بودند– گفتند: «اگر آنها از ما پیروی می‌کردند، کشته نمی‌شدند»[(١)].

و از ابوهریره ﷺ روایت است که رسول الله ﷺ فرمـود: «احْرِصْ عَلَى مَا يَنْفَعُكَ وَاسْتَعِنْ بِاللَّهِ وَلا تَعْجَزْ وَإِنْ أَصَابَكَ شَيْءٌ فَلا تَقُلْ: لَوْ أَنِّي فَعَلْتُ كذا، كَانَ كَذَا وَكَذَا، وَلَكِنْ، قُلْ: قَدَّرَ اللَّهِ وَمَا شَاءَ فَعَلَ فَإِنَّ (لَوْ) تَفْتَحُ عَمَلَ الشَّيْطَانِ».(مسلم).

«به آنچه که برایت منفعت دارد، حریص باش. و از خدا کمک بگیر و ناتوان

---

(١) این بحث را مصنف بخاطر آن مطرح کرد که بسیاری از مردم در تقـدیر الهی دچار تردید می‌شوند. و خیال می‌کنند که اگر فلان کار را نمی‌کردیم چنین نمی‌شد. در حالی کـه همـۀ کارهـا و نتـایج آنهـا، در اثـر تقـدیر الهـی و طبـق صلاحدید وی، صورت می‌گیرند. بنابراین اسـتفاده از کلمـۀ «لـو» (اگـر) بـرای اموری که گذشته است، جایز نمی‌باشد. و از خصلتهای نفاق به شمار می‌رود.

اما برای اموری که قرار است در آینده انجام بشود می‌توان از آن استفاده کرد. بشرطیکه برای امر خیر و به امید کمک الله، بکار گرفته شود نه در امـور شـر و بدون چشم امید به کمک الله.

مباش. و اگر دچار مصیبتی شدی، مگو: اگر چنین می‌کردم، چنان می‌شد و ... بلکه بگو: تقدیر الهی چنین بود و او هر چه بخواهد، انجام می‌دهد. زیرا کلمهٔ «لو» (اگر) دروازهٔ امور شیطان را باز می‌کند»[1].

خلاصه آنچه در این باب بیان شد:

۱ـ تفسیر دو آیهٔ آل عمران.

۲ـ نهی از گفتن کلمهٔ «لو» (اگر) پس از مصیبت.

۳ـ بیان علت نهی، اینکه، دروازهٔ امور شیطانی(مثل عداوت و دشمنی) را باز می‌کند.

٤ـ راهنمائی به گفتن سخنان نیک.

۵ـ امر به اینکه به اعمال منفعت‌آمیز باید حریص بود و از خدا کمک باید گرفت.

٦ـ نهی از تنبلی و ناتوانی.

---

(۱) در حدیث ابوهریره ﷺ نیز به انجام کارهای منفعت‌آمیز و طلب کمک از الله، امر شده و از عاجزی و تنبلی منع شده است. و در پایان از کار برد کلمهٔ «لو» بوقت مصیبت، نهی شده. زیرا این کلمه، قلب را ضعیف و انسان را عاجز می‌نماید.

باب (٥٨): نهی از فحش دادن و ناسزا گفتن.

از ابی بن کعب ﷺ روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «لا تَسُبُّوا الـرِّيحَ فَإِذَا رَأَيْتُمْ مَا تَكْرَهُونَ، فَقولُوا اللَّهُمَّ إِنَّا نَسْأَلُكَ مِنْ خَيْرِ هَذِهِ الـرِّيحِ وَخَيْرِ مَا فِيهَا وَخَيْرِ مَا أُمِرَتْ بِهِ، وَنَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ هَذِهِ الـرِّيحِ وَشَرِّ مَا فِيهَا وَشَرِّ مَا أُمِرَتْ بِهِ».(صححه الترمذي).

«باد را فحش ندهید، اگر چیز ناگواری از آن دیدید. این دعا را بخوانید: «اللهم ...» بار الها ! ما خیر این باد و خیر آنچه در آن هست و خیر مأموریتی را که دارد می‌خواهیم و از شرّ این باد و از شر آنچه در آن هست و از شر مأموریتی که دارد، به تو پناه می‌بریم»[1].

خلاصه آنچه در این باب بیان شد:

١ـ نهی از فحش دادن باد.

٢ـ روی آوردن به دعا و سخنان نیک، هنگام مشاهدۀ چیز ناگوار.

٣ـ اینکه باد مأموریت دارد.

٤ـ باد گاهی مأموریت به کار خیر و گاهی به کار شر دارد.

---

(١) ناسزاگویی به باد، همچون ناسزاگوئی به زمانه است و در واقع برمی‌گردد به کسیکه باد در اختیار و تصرف او است که آنهم کسی جز الله ﷻ نمی‌باشد. پس نهی، در اینجا تحریمی است و هر گونه فحش و ناسزاگوئی به باد، حرام می‌باشد. البته اگر گفته شود: باد خیلی تند یا ویرانگر بود، فحش به حساب نمی‌آید بلکه اینها اوصاف و حقایقی است که باد به آنها موصوف بوده است. و از دعائی که رسول الله ﷺ، به ما، آموخت نتیجه می‌گیریم که باد کاملاً در تصرف خدا و به اختیار اوست و به هر سو که بخواهد آنرا می‌فرستد.

باب (۵۹): در مورد این سخن الله ﷻ که می‌فرماید: ﴿يَظُنُّونَ بِٱللَّهِ غَيۡرَ ٱلۡحَقِّ ظَنَّ ٱلۡجَٰهِلِيَّةِۖ يَقُولُونَ هَل لَّنَا مِنَ ٱلۡأَمۡرِ مِن شَيۡءٖۗ قُلۡ إِنَّ ٱلۡأَمۡرَ كُلَّهُۥ لِلَّهِۗ يُخۡفُونَ فِيٓ أَنفُسِهِم مَّا لَا يُبۡدُونَ لَكَۖ يَقُولُونَ لَوۡ كَانَ لَنَا مِنَ ٱلۡأَمۡرِ شَيۡءٞ مَّا قُتِلۡنَا هَٰهُنَاۗ قُل لَّوۡ كُنتُمۡ فِي بُيُوتِكُمۡ لَبَرَزَ ٱلَّذِينَ كُتِبَ عَلَيۡهِمُ ٱلۡقَتۡلُ إِلَىٰ مَضَاجِعِهِمۡۖ وَلِيَبۡتَلِيَ ٱللَّهُ مَا فِي صُدُورِكُمۡ وَلِيُمَحِّصَ مَا فِي قُلُوبِكُمۡۚ وَٱللَّهُ عَلِيمُۢ بِذَاتِ ٱلصُّدُورِ ١٥٤﴾ [آل عمران: ۱۵۴].

«آنها گمانهای نادرستی -همچون گمانهـای دوران جاهلیـت- دربـاره خـدا داشتند؛ و می‌گفتند: «آیا چیزی از پیروزی نصیب ما می‌شود؟!» بگو: همه کارها (و پیروزیها) به دست خداست!» آنها در دل خود، چیزی را پنهان می‌دارنـد کـه برای تو آشکار نمی‌سازند؛ می‌گویند: «اگر ما اختیاری داشتیم، در این جا کشـته نمی‌شدیم!» بگو: «اگر هم در خانه‌های خود بودید، آنهایی که کشته‌شدن بر آنها مقرر شده بود، قطعا به سوی آرامگاه‌های خود، بیرون می‌آمدنـد (و آنهـا را بـه قتل می‌رساندند). و اینها برای این است که خداوند، آنچه در سینه‌هایتان پنهـان دارید، بیازماید؛ و آنچه را در دلهای شما (از ایمان) اسـت، خـالص گردانـد؛ و خداوند از آنچه در درون سینه‌هاست، با خبر است»[1].

---

(۱) از لوازم کمال پروردگار در ربوبیت و اسماء و صفات، اینست کـه هـیچ کاری بدون حکمت، انجام نمی‌دهد. و حکمت عبارت است از تنظـیم اشـیاء و احوال بر حسب نتایج بسیار عالی. از اینرو بر بندگان واجب است که گمانهـای خود را نسبت به پروردگارشان نیک بدارند. و بدانند که هر کار، مطابق حکمت و عدل و رحمت کاملی صورت می‌گیرد. و به هیچ وجه نسبت به خـدا، گمـان بد نداشته باشند. زیرا چنین گمـانی نسـبت بـه خـدا، نقـص در کمـال آن ذات =

و در جائی دیگر ارشاد می‌فرمایـد: ﴿ٱلظَّآنِّينَ بِٱللَّهِ ظَنَّ ٱلسَّوۡءِۚ عَلَيۡهِمۡ دَآئِرَةُ ٱلسَّوۡءِ﴾ [الفتح: ٦]. «مردان و زنان منافق و مردان و زنان مشرک را که به خدا گمـان بد می‌برند مجازات کند؛ (آری) حوادث ناگواری (که برای مؤمنان انتظـار می‌کشند) تنها بر خودشان نازل می‌شود».

ابن قیم در تفسیر آیهٔ اول می‌گوید: سـوء ظنـی کـه در اینجـا بـه آن اشـاره گردید، متعلق به منافقین است. آنها گمان می‌کردند، که خدا، پیامبرش را یـاری نمی‌رساند. و بزودی دعوت رسول الله ﷺ، از هم خواهد پاشید. هم حکمـت الله را انکار می‌کردند و هم تقدیر را و هم اینـرا کـه خـدا، بـه پیـامبرش یـاری خواهد داد و دینش را بر سایر ادیان پیروز خواهد نمود. و این پنـدار در مـورد الله و با حکمت و وعده‌های او، سازگاری ندارد. زیرا گمان به اینکه خدا، باطل را بگونه‌ای غالب می‌گرداند که ریشه‌های حق را بکلی بخشکاند یا اینکه منکـر حکمت و قضا و قدر الهی بشود معتقد باشند که در تغییر و تحول و جریانـات عالم، فقط اراده و مشیئت خدا بدون حکمت و مدنظر داشـتن مصـالح، وجـود دارد، همان گمانی است که کافران نسبت به الله، داشتند.

﴿ذَٰلِكَ ظَنُّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْۚ فَوَيۡلٞ لِّلَّذِينَ كَفَرُواْ مِنَ ٱلنَّارِ ٢٧﴾ [ص: ٢٧]. «ایـــن گمـــان کـــافران است؛ وای بر کافران از آتش (دوزخ)». امروز بیشتر مردم، در مسایل و حوادثی که اتفاق می‌افتد، در مورد الله سوء ظن پیدا می‌کنند و از ایـن بیمـاری در امـان نخواهد بود مگر کسیکه و اقعاً الله را با اسما و صـفاتش بشناسـد و بدانـد کـه کارهایش از حکمت و مصلحت قوی سرچشمه می‌گیرند.

= کبریائی محسوب می‌شود. که یقیناً خداوند از چنین نواقصی مبـرّا مـی‌باشـد. و چنین گمانی نسبت به الله، منافی با توحید و با کمال توحید است.

و اگر شما، اوضاع اعتقادی مردم را بررسی کنیـد در خواهیـد یافـت کـه از تقدیر، شِکوه و گلایه دارند و خود را سرزنش می‌کنند که بایـد چنـین و چنـان می‌کردیم. و از بود و نبود، می‌گویند. و ...

و اکنون بدرون خود، نظری بینداز و ببین اوضاع خودت چطور است؟ آیا از این نوع بیماریها سالم هستی؟ شاعر چه خوش سروده است:

اگر از آن(بدگمانی نسبت به الله) نجات یابی، از بلای بزرگی نجات یافته‌ای
و اگرنه، من تو را نجات یافته، نمی‌بینم(۱).

خلاصه آنچه در این باب بیان شد:

۱ـ تفسیر آیهٔ سورهٔ آل عمران. ۲ـ تفسیر آیهٔ سورهٔ فتح.
۳ ـ خبر دادن به اینکه سوء ظن انواع مختلفی دارد که قابل شمارش نیست.
٤ـ از سوء ظن به خدا، نجات پیدا نمی‌کند مگر کسیکه واقعاً خدا را با اسما

---

(۱) در اذهان مشرکین، چنین وسوسـه مـی‌شـد کـه کارهـای خـدا، از روی حساب و حقانیت انجام نمی‌گیرد بخـاطر همـین مـی‌گفتنـد: ﴿هَل لَّنَا مِنَ ٱلۡأَمۡرِ مِن شَيۡءٖ﴾ و این سخنشان نوعی اعتراض بر خدا و انکار حکمت و تقدیر وی بود.

بسیاری از مردم، خود را مسلمان قلمداد می‌کنند، اما چـون در مـورد خـدا و اسما و صفاتش، علم و آگاهی کافی ندارند و در مورد صبر و پاداش بزرگ آن، چیزی نمی‌دانند، به همان بد گمانیهای جاهلی نسبت به خدا، دچار می‌شوند.

پس می‌طلبد که انسان مسلمان، اسما و صفات الله را آموزش ببیند و قلبش را نسبت به خدا پاک بگرداند و بر او اعتماد داشته باشد که خداوند حـق اسـت و کارهایش از روی حساب و حقیقت است. این حسـن ظـن واعتقـاد را بوقـت مصیبت‌های بزرگ نیز، محفوظ داشته باشد.

و صفاتش بشناسد.

باب (۶۰): حکم انکار تقدیر الهی

ابن عمر ﷺ می‌گوید: سوگند به کسیکه جان من در دست اوست که اگر یکی به اندازه کوه احد، طلا داشته باشد و همه را در راه خدا، انفاق بکند، تا به مسألۀ قدر، ایمان نیاورده باشد، از او پذیرفته نخواهد شد. زیرا رسول الله ﷺ، فرمود: «الایمان أن تؤمِن بالله ومَلائكتِه وكُتُبِه ورُسلِه واليُوم الآخِر وتُؤمن بالقَدر خيره وشرِّه» (مسلم).

«ایمان، عبارت است از اینکه به خدا و فرشتگان و کتابها و پیامبرانش و به روز واپسین و به خیر و شر تقدیر، ایمان داشته باشی»[1].

و از عباده بن صامت ﷺ روایت است که به فرزندش گفت: ای پسر: طعم ایمان را نخواهی چشید تا اینکه یقین داشته باشی به اینکه مصیبتی که دچار آن می‌شوی، غیر ممکن بود که از تو بگذرد و آنچه که از آن نجات یافتی، مقدّر نبود که به تو برسد. و من از رسول الله ﷺ، شنیدم که فرمود: «إِنَّ أَوَّلَ مَا خَلَقَ اللَّهُ الْقَلَمَ، فَقَالَ لَه: اكْتُبْ، فقَال: رَبِّ وَمَاذَا أَكْتُب؟ قَال: اكْتُبْ مَقَادِيرَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّى تَقُومَ السَّاعَةُ».

(۱) قدر، عبارت است از علم و آگاهی فراگیر خدا، نسبت به مخلوقات و نوشته شدن آنها در لوح محفوظ و خواست و ارادۀ عمومی الله در پیدایش اشیاء و ساخت شکل و هیئت متناسب با هر یک از آنها.

افعال بندگان نیز از مخلوقات خدا می‌باشند چنانکه می‌فرماید: ﴿ٱللَّهُ خَٰلِقُ كُلِّ شَيۡءٍ﴾ [الزمر: ٦٢]. «خداوند آفریدگار همه چیز است».

و در جائی دیگر به صراحت فرموده است: ﴿وَٱللَّهُ خَلَقَكُمۡ وَمَا تَعۡمَلُونَ ٩٦﴾ [الصافات: ٩٦]. «با اینکه خداوند هم شما را آفریده و هم بتهایی که می‌سازید».

«اولین چیزی که خدا، آفرید، قلم بود. آنگاه فرمود: تقـدیر همـه چیـز را تـا قیامت، بنویس.

فرزندم! همچنین از رسول الله ﷺ شنیدم که فرمود: «**مَن ماتَ علی غِیرهذا فَلِیسَ منيّ**». یعنی هر کس بر غیر این عقیده بمیرد، از من نیست[۱].

و در روایت احمد، آمده کـه رسـول الله ﷺ، فرمـود: وقتـی خـدا، قلـم را آفرید، فرمود: بنویس. آنگاه هر آنچه باید تا قیامت انجام می‌گرفت، نوشته شـد. و در روایت ابن وهب آمده که رسول الله ﷺ، فرمـود: «**فَمَن لَم یُومن بالقَدرِ خِیرهِ وشَرِّه اَحرَقهُ اللّٰه بِالنَّار**». یعنی هر کس به خیر و شر تقدیر، ایمان نداشـته باشد، خدا او را در آتش دوزخ می‌سوزاند[۲].

و در روایت عباده بن صامت آمده که به فرزندش گفت: «یقین کن که آنچـه

---

(۱) انکار نمودن تقدیر الهی، گاهی کفر، محسوب می‌شود و این وقتی اسـت که شخص، علم فراگیر الله و یا نوشتن مقادیر را در لوح محفوظ انکـار کنـد. و گاهی بدعت است و منافی با توحید، و ایـن وقتـی اسـت کـه اراده و مشـیئت عمومی الله را انکار نماید.

مفهوم سخن ابن عمر این است که پذیرش اعمال صالح، منوط است به اینکه شخص به تقدیر الهی ایمان داشته باشد. بخاطر اینکه عمل نیک فقط از مسلمان پذیرفته می‌شود وکسیکه تقدیر را انکار بکنـد، مسـلمان نیسـت. پـس عمـل او پذیرفته نمی‌شود حتی اگر به اندازه کوه احد، طلا انفاق نماید.

(۲) «خیر و شر» نسبت به بندگان تبدیل به خیر و شر می‌شوند.

اما نسبت به اینکه آفریدۀ الله می‌باشند، در آنها شری وجود ندارد. زیرا افعـال خدا از حکمت و مصلحت والای وی سرچشمه می‌گیرد و همه‌اش، خیر است.

به تو اصابت کرد، باید اصابت می‌کـرد و آنچـه از تـو گذشـت و از آن نجـات یافتی، نباید به تو اصابت می‌کرد».

و در مسند و سنن از ابن دیلمی روایت شده که ایشان نزد، ابـی بـن کعـب، رفت و گفت: در دل من، اندکی شبهه در مورد، تقدیر پدید آمده است، در ایـن مورد چیزی بگو تا قلبم شفا حاصل بکند. ابی بن کعب گفت: اگر به اندازۀ کوه احد، طلا انفاق نمایی، خدا از تو نمی‌پذیرد تا اینکـه بـه تقـدیر، ایمـان داشـته باشی. و آنچه به تو اصابت کرده، نباید از تو می‌گذشت و آنچه از تو می‌گـذرد نباید به تو اصابت می‌کرد. و اگر بـر غیـر از ایـن عقیـده بمیـری، از دوزخیـان خواهی بود. ابن دیلمی می‌گوید: سپس نزد عبد الله بـن مسـعود و حذیفـه بـن یمان و زید بن ثابت رفتم، آنها نیز از رسـول الله ﷺ، همـان چیـزی را بـرایم گفتند که ابی بن کعب گفته بـود. حـدیث صـحیح اسـت. (حـاکم در صـحیح خود)[1].

---

(١) زیرا که تقدیر اشیاء بر اساس علم خدا، نوشته شده و تعیین گشته است. البته نباید فراموش کرد که از مقتضای ایمان به تقدیر این است که ایمان داشـته باشی به اینکه خدا، تو را مختار آفریده و مجبور نکرده است و تکالیف شـرعی نیز وظیفۀ انسان آزاد و مختار است.

«أَوَّلُ مَاخَلَقَ اللَّهُ الْقَلَم». معنی این جمله، طبق قول راجح علما، یعنی وقتی که خدا قلم را آفرید. پس کلمۀ «اول» در اینجا بمعنی «حین» یعنی زمانـه و وقـت است. نه اینکه اولین مخلوق خدا، قلم است زیرا اولـین مخلـوق، عـرش الهـی می‌باشد.

خلاصه آنچه در این باب بیان شد:

۱ـ بیان فرضیت ایمان به تقدیر الهی.

۲ـ بیان کیفیت ایمان به آن.

۳ـ نابودی اعمال کسیکه به آن ایمان، داشته باشد.

٤ـ طعم ایمان را نمی‌چشد کسیکه به تقدیر، ایمان ندارد.

٥ـ اولین مخلوق خدا.

٦ـ قلم تمامی جریاناتی را که تا قیامت قرار بود اتفاق بیفتد نوشت.

۷ـ اعلام بیزاری رسول الله ﷺ از کسیکه به تقدیر ایمان ندارد.

۸ـ گذشتگان نیک برای ازالۀ شبهه نزد علما مراجعه می‌کردند.

۹ـ علما نیز شبهۀ آنها را در روشنی فرمایشات رسول الله ﷺ، بگونۀ کافی و شافی، پاسخ می‌دادند.

باب (۶۱): آنچه در مورد مجسمه سازان آمده است[۱].

از ابوهریره ﷺ روایت است که رسول الله ﷺ فرمـود: «قَـالَ اللَّـهُ عَـزَّ وَجَلَّ: وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذَهَبَ يَخْلُقُ كَخَلْقِي، فَلْيَخْلُقُوا ذَرَّةً أَوْ لِيَخْلُقُوا حَبَّةً أَوْ شَعِيرَةً».

[متفق علیـه]. «الله ﷻ، می‌فرماید: چه کسی ظالمتر است از کسی که مـی‌خواهـد، مانند من مخلوق، بیافریند. (اگر کسی می‌تواند) پس ذره‌ای یا دانه‌ای و یـا یـک دانه جو بیافریند».

«و از عایشه روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «أشـدّ النّـاس عـذاباً يـومَ القيامة الذّين يُضاهِئون بخلقِ اللّه».

بدترین و شدیدترین عذاب روز قیامت از آن کسانی اسـت کـه در آفـرینش با خدا، مماثلت می‌کنند»[۲].

---

(۱) «مصـور» به کسی می‌گویند که با دست شکل و صورتهائی مـی‌سـازد. و این کار، دو نوع اشکال دارد: تندیسگر، که با دست بـه نـوعی تشـابه بـا خـالق می‌زند و مانند او به آفرینش می‌پردازد.

دوم اینکه، تصویرها و مجسمه‌ها وسـیله‌ای بـرای شـرک ورزیـدن بـه خـدا می‌باشند. چنانکه بسیاری از مشرکین عهد سابق بوسیلۀ تصویرها و مجسـمه‌هـا شرک می‌ورزیدند و بخاطر حساسیتی که در دین مبین اسلام نسـبت بـه شـرک وجود دارد، طبعاً با تصویر و مجسمه، بعنوان ابزارهای شرک، سازگاری نخواهد داشت.

(۲) اما مفهوم حدیث، عایشه چنین بود که سخت‌ترین عذاب قیامت به کسی اختصاص دارد که خود را همچون خدا، آفریننده می‌داند. و چنین گمـانی کفـر اکبر است. البته در صورتی که دارای یکی از این دو حالت باشد: =

در حدیث ابوهریره ﷺ آمده است که ظالمترین فرد، کسی است که در آفرینش، با خدا مماثلت می‌کند. و این، ظن و گمانی بیش نیست زیرا در واقع کسی توانایی برابری با الله را ندارد بخاطر همین است که خداوند می‌فرماید: اگر راست می‌گویید: پس ذره‌ای و دانه و جوی بیافرینید.

و از ابن عباس روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «كُلُّ مُصَوِّرٍ فِي النَّارِ، يُجْعَلُ لَهُ بِكُلِّ صُورَةٍ صَوَّرَهَا نَفْس يُعَذِّبُ بها فِي جَهَنَّمَ».(بخاري و مسلم). «جای هر مصوِّر در آتش است، هر تصویری که ساخته است، بصورت موجود زنده‌ای در می‌آید و او را در دوزخ بوسیلۀ آن، عذاب می‌دهند».

همچنین از ابن عباس، مرفوعاً روایت است: «مَنْ صَوَّرَ صُورَةً في الدنيا؛ كُلِّفَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَنْ يَنْفُخَ فِيهَا الرُّوحَ وَلَيْسَ بِنَافِخٍ». (بخاري و مسلم).

هر کس در دنیا تصویری ساخته است، در آنجا او را موظف می‌کنند که در آن، روح بدمد و او قادر به چنین کاری نخواهد بود[1].

از ابو الهیّاج روایت است که می‌گوید: علی ﷺ به من گفت: آیا تو را برای

=

۱ـ بتی بسازد با علم به اینکه مورد پرستش قرار خواهد گرفت.

۲ـ و اینکه تصویر و مجسمه یا نقاشی‌ای بسازد و خیال بکند: از آنچه خدا آفریده، بهتر است.

حدیث فوق را علما بر همین حمل کرده‌اند. البته تصویرسازی و مجسمه‌تراشی از گناهان کبیره می‌باشند و کسانی که با این چیزها سر و کار دارند، نفرین شده و به عذاب دردناک وعده داده شده‌اند.

(۱) از حدیث ابن عباس، بر می‌آید که تصویرهای حیوانات و انسانها ممنوع می‌باشند.

انجام کاری که رسول الله ﷺ مرا برای انجام آن فرستاده بود، نفرستم؟ رسول الله ﷺ، فرمود: «لا تَدع صورةً إلا طَمستها ولا قَبراً مُشرفاً إلا سويته». (مسلم).

«هیچ تصویری را نگذار مگر آنرا نابود کن و هیچ قبر مرتفعی نگذار مگر آنرا با خاک مساوی کن»[1].

خلاصه آنچه در این باب بیان شد:

۱ـ مجازات سنگین برای تصویر برداران و مجسمه سازان.

۲ـ بیان علت آن که، عبارت است از جسارت و بی‌ادبی نسبت به خدا، چنانکه فرمود:

«چه کسی ظالم‌تر از آن کسی است که می‌خواهد، مانند من دست به آفرینش بزند».

۳ـ تذکر به این مطلب که او، توانا و بندگان ناتوانانند. حتی ذره و دانه‌ای نمی‌توانند بیافرینند.

٤ـ تصریح این مطلب که سخترین عذاب، قیامت متعلق به آنان است.

٥ـ در مقابل هر تصویری که ساخته است، موجودی در دوزخ آفریده می‌شود که بوسیلۀ آن موجود، شکنجه داده می‌شود.

٦ـ موظف می‌شود که در آن، روح بدمد.

---

(۱) از مفهوم حدیث علی، بر می‌آید که علت اصلی حرمت تصویر و مجسمه‌سازی همان وسیلۀ شرک بودن آنست، چنانکه حکم آن با حکم قبرهای مشرف که وسیلۀ بارز شرک و گاهی محل شرک می‌باشند، یکسان است.

۷ـ به ما امر شده که هر جا تصویر و مجسمه‌ای دیدیم، آنرا نابود کنیم.

باب (۶۲): زیاد سوگند خوردن

ارشاد باریتعالی است: ﴿وَٱحۡفَظُوٓاْ أَيۡمَٰنَكُمۡ﴾ [مائده: ۸۹].

«و سوگندهای خود را حفظ کنید (و نشکنید!)».

و از ابوهریره روایت است که رسول الله فرمود: «الْحَلِفُ مُنَفِّقَةٌ لِلسِّلْعَةِ مُمْحِقَةٌ لِلْبَرَكَةِ». (بخاري ومسلم).

سوگند، جنس را به فروش می‌رساند و برکت کاسبی را از بین می‌برد.

و از سلمان روایت است که رسول الله فرمود: «ثلاثةٌ لا يُكلِّمهُم الله، ولا يُزكيِّهم و لهُم عذابٌ أليم: أُشيمطٌ زانٍ وعائلٌ مُستكبرٌ ورَجُلُ جَعَلَ الله بضاعته لا يَشتري إلا بيمينه ولا يبيع إلا بيمينه». (طبراني با سند صحيح).

«خداوند، با سه نفر، سخن نخواهد گفت، و آنها را پاکیزه نخواهد کرد و برای آنان، عذاب دردناک است:

۱ـ پیرمرد زناکار ۲ـ نادار متکبر ۳ـ و مردی که نام الله را وسیلۀ امرار معاش خود، ساخته است طوری که چیزی نمی‌خرد مگر با سوگند و چیزی نمی‌فروشد مگر با سوگند»[1].

---

(۱) سوگند زیاد با روح توحید سازگاری ندارد. زیرا کسیکه توحید در قلبش ریشه دوانیده باشد، اسم الله را بخاطر هر چیز کوچک و بزرگ بر زبان نمی‌آورد و سوگند نمی‌خورد. هرگز سوگند به دروغ نمی‌خورد گرچه یمین لغو یعنی سوگند که بدون قصد و اختیار بر زبان می‌آید، قابل مؤاخذه نیست، اما انسان مؤمن و موحد حتی از همین نوع سوگندها نیز پرهیز می‌نماید.

در حدیثی دیگر، رسول الله فرمود: سوگند خوردن ممکن است، کالای

و از عمران بن حصین روایت است که رسـول الله ﷺ فرمـود: «خَيْـرُ أُمَّتِـي قَرْنِي، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُم، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ ...».

قَالَ عِمْرَان: فَلا أَدْرِي أَذَكَرَ بَعْدَ قَرْنِهِ قَرْنَيْنِ أَوْ ثَلاثًا؟ ثُمَّ إِنَّ بَعْدَكُمْ قَوْمًا يَشْهَدُونَ وَلا يُسْتَشْهَدُونَ وَيَخُونُونَ وَلا يُؤْتَمَنُونَ وَيَنْذِرُونَ وَلايُوفُونَ وَيَظْهَرُ فِيهِمُ السِّمَنُ». (بخاري و مسلم).

وفيـه عـن ابـن مسـعود رضي الله عنه أنّ الـنبي قـال:«أَنَّ النَّبِـيَّ ﷺ قَـالَ: خَيْـرُ النَّـاسِ قَرْنِي، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ، ثُمَّ يَجِيءُ قَوْمٌ تَسْبِقُ شَهَادَةُ أحدهم يمينه و يمينه شهادته». (بخاري و مسلم).

«بهترین مردم، مردمان قرن من و کسانی هستند که بعـد از آنهـا مـی‌آینـد و همچنین کسانی هستند که بعد از آنها می‌آیند، راوی می‌گوید: نمی دانم که اینرا دوبار تکرار کرد یا سه بار، و افزود که بعد از شـما ملتـی مـی‌آیـد کـه گـواهی می‌دهند در حالی که کسی آنان را گواه نمی‌گیرد. (یا در حالی کـه گـواه مـاجرا نبوده‌اند) و خیانت می‌کنند و اهل امانت نیستند و نذر می‌نماینـد و بـه آن وفـا نمی‌کنند. و در آنان چاقی غالب می‌شود (یعنی همّ و غمی جز شکم پرسـتی و بدنسازی ندارند که در نتیجه چاق و فربه می‌شوند)»[1].

= شما را بفروش برساند ولی سرانجام باعث نابودی آن می‌گردد.

(١) و از ابن مسعود رضي الله عنه روایت اسـت کـه رسـول الله ﷺ فرمـود: «بهتـرین مردم، مردمان قرنی هستند که من در آن بسـر مـی‌بـرم و مردمـان بعـد از آن و مردمان بعد از آنها هستند. سپس ملتی می‌آید کـه گـواهی‌اش بـر سـوگندش و سوگندش بر گواهی‌اش، سبقت می‌گیرد. ابراهیم می‌گوید: وقتی کوچک بـودیم ما را بخاطر گواهی دروغ و وفا نکردن به عهد، تنبیه می‌کردند».

خلاصه آنچه در این باب بیان شد:

۱ـ توصیه جهت حفاظت از سوگندها.

۲ـ بیان اینکه سوگند، باعث فروش جنس می‌شود ولی برکت آنرا، می‌برد.

۳ـ مجازات شدید در مورد کسیکه در خرید و فروش از سوگند، استفاده می‌کند.

٤ـ تذکر این مطلب که جرم گناه کسانی که در آنها داعیۀ(اسباب)گناه ضعیفتر می‌باشد بیشتر است.

٥ـ مذمت کسانی که سوگند می‌خورند در حالی که از آنها خواسته نشده که سوگند بخورند.

٦ـ ستایش رسول الله ﷺ از مردمان سه قرن اول. و بیان حوادث بعد از آنها.

۷ـ مذمت کسانی که گواهی می‌دهند در حالی که گواه نبوده‌اند.

۸ـ گذشتگان نیک، فرزندانشان را بخاطر گواهی و وفا به عهد تنبیه می‌کردند.

باب (۶۳): عهد و پیمان الله و پیغمبرش.

ارشـــاد باریتعـــالی اســـت: ﴿ وَأَوۡفُواْ بِعَهۡدِ ٱللَّهِ إِذَا عَٰهَدتُّمۡ وَلَا تَنقُضُواْ ٱلۡأَيۡمَٰنَ بَعۡدَ تَوۡكِيدِهَا وَقَدۡ جَعَلۡتُمُ ٱللَّهَ عَلَيۡكُمۡ كَفِيلًاۚ إِنَّ ٱللَّهَ يَعۡلَمُ مَا تَفۡعَلُونَ ﴿٩١﴾ ﴾ [نحل: ۹۱].

«و هنگامی که با خدا عهد بستید، به عهد او وفا کنید! و سوگندها را بعـد از محکم ساختن نشکنید، در حالی که خدا را کفیل و ضامن بـر (سـوگند) خـود قرار داده‌اید، به یقین خداوند از آنچه انجام می‌دهید، آگاه است»[۱].

و از بریده رضی الله عنه روایت است که هر گاه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم کسی را امیـر لشـکر، تعیین می‌کرد، او را به رعایت تقوای الهی در مورد خود و مسلمانانی کـه بـا او همراه بودند، توصیه می‌نمود. و مـی‌فرمـود: «اغـزوا بسـم الله في سـبيل الله ...». (مسلم).

«به نام خدا، در راه خدا، جهاد کنید. و با کسانی که کفر ورزیده‌اند، بجنگید. جهاد کنید و خیانت مکنید. عهد شکنی مکنید، مثله نکنید. کودکـان را مکشـید. هر گاه با مشرکین و دشمنانت روبرو شدی آنها را به پذیرش یکی از این موارد فرا خوان و هر کدام را قبول کردند، از آنان بپـذیر، آنهـا را نخسـت بـه اسـلام دعوت کن، اگر پذیرفتند تو نیز قبول کـن. آنگـاه از آنـان بخـواه کـه بـه شـهر

(۱) ﴿ وَأَوۡفُواْ بِعَهۡدِ ٱللَّهِ إِذَا عَٰهَدتُّمۡ ﴾ در تفسیر«عهد» گفته‌انـد: در اینجـا مـراد سوگند می‌باشد. و مراد از معاهده، عقد معاملاتی است که بین مردم رد و بـدل می‌شود. یعنی وفا کردن به چیزی که در اثر عقود و سـوگندها، مشـخص شـده واجب است. تا عظمت نام الله محفوظ بماند. زیرا معنی سوگند خوردن بـه الله، یعنی آن شخص، وفا بموجب آنرا، با نام خدا تأکید نموده است. و عمل نکردن بمقتضای آن، یعنی عدم تعظیم نام الله و هتک حرمت آن.

مسلمانان، هجرت بکنند. و بگو اگر چنین کردید، از تمامی حقوقی که مهاجرین از آن برخوردارند و یا بر عهدهٔ آنهاست، شما نیز از آنها برخوردار خواهید بود. و اگر هجرت را نپذیرفتند، مانند مسلمانان بدوی با آنها برخورد می‌شود. یعنی پایبند احکام اسلام، بشوند، اما از غنایم، سهمی به آنها داده نمی‌شود. مگر اینکه در جهاد شرکت بکنند».

اگر اسلام را نپذیرفتند، از آنان جزیه (مالیات) بخواه. اگر قبول کردند، تو نیز قبول کن و دست از جنگ باز دار. اما اگر قبول نکردند، پس به کمک خدا، با آنان نبرد کن.

و اگر قلعه‌ای رامحاصره کردی، سپس آنان خواستند که به عهد و پیمان خدا و پیامبرش با تو صلح بکنند، چنین مکن. بلکه بر اساس عهد و پیمان خودت با آنان، وارد گفتگو شو. زیرا اگر شما عهد و پیمان خود را بشکنید، مجازاتش کمتر است از اینکه عهد و پیمان خدا و رسولش را بشکنید. همچنین اگر، ساکنان قلعه‌ای را در محاصرهٔ خویش در آوردی، آنگاه از تو خواستند که حکم خدا را در مورد آنان اجرا کنی، چنین مکن بلکه حکم خودت را پیشنهاد کن. زیرا از کجا معلوم که شما واقعاً مطابق با دستور خدا با آنان رفتار کنی[1].

---

(۱) در حدیث بریده رضي الله عنه آمده که رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم به امیران لشکر، سفارش می‌کرد تا بر اساس عهد خدا و رسولش با دشمن مصالحه نکنند بلکه بر اساس عهد و ذمهٔ خود با آنان مصالحه کنند. و این درس بزرگ و مهمی است برای پیروان توحید و خصوصاً کسانی که معروف به اهل توحید می‌باشند و به این علم با ارزش، اهمیت می‌دهند، تا مبادا از زبانشان سخنی بر آید که بیانگر عدم فراگیری توحید و بی‌اهمیتی نسبت به آن باشد. و باید در عهد و پیمان و عقود =

خلاصه آنچه در این باب بیان شد:

١ـ فرق میان عهد و پیمان خدا و پیامبرش با عهد و پیمان مسلمانان.

٢ـ راهنمائی به مسأله‌ای که ضررش از مسألۀ دیگر، کمتر است.

٣ـ این دستور رسول الله ﷺ که فرمود: به نام خدا و در راه خدا جهاد کنید.

٤ـ این فرمایش، رسول الله ﷺ که فرمود: با کسانی که به خدا کفر ورزیده‌اند، بجنگید.

٥ـ این ارشاد رسول الله ﷺ که فرمود: به کمک الله با آنان بجنگ.

٦ـ فرق میان حکم خدا و حکم علما.

٧ـ اینکه صحابی پیامبر، بوقت ضرورت حکمی صادر می‌کند که نمی‌داند با حکم خدا، موافق است یا خیر.

= طوری رفتار کرد که نسبت به الله، فوق العاده تعظیم بشود. مبادا حرمت سوگند و همچنین حرمت عهد و پیمانی که بر اساس نام الله بسته می‌شود از بین برود. که این کار ضربه‌ای به پیکر توحید، محسوب می‌شود.

باب (۶۴): سوگند خوردن به جای الله

از جندب بن عبد الله ﷜ روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «قال رَجُلٌ: والله لا يغفر الله لفلانٍ. فَقَال الله ﷻ: مَن ذَا الّذي يتألى علىَّ أَن لا أغفِرَ لِفلانٍ؟ إنّي قَد غَفَرتُ لَه وأحبطت عملك».(مسلم)

«مردی سوگند خورد و گفت: بخدا سوگند که خداوند، فلانی را نخواهد بخشید. خداوند، فرمود: این چه کسی است که مرا سوگند می‌دهد که فلانی را نبخشم؟ من او را بخشیدم و عمل تو را نابود گردانیدم».

و در حدیث ابوهریره ﷜ آمده که گویندۀ این سخن، شخصی عابد بود. ابوهریره ﷜ می‌گوید: آن شخص با گفتن یک سخن، دنیا و آخرتش را بر باد کرد[1].

(۱) سوگند خوردن بجای خدا، گاهی در اثر تکبر و غرور پیش می‌آید و شخص گمان می‌کند بر خدا حقی دارد، و خداوند مجبور است مطابق سوگند او فیصله بکند و... چنین تفکری کاملاً خطا و مخالف با توحید می‌باشد. نوعی دیگر از این گونه سوگندها آنست که حدیث پیامبر به آن اشاره دارد، چنانکه فرموده است: «برخی از بندگان خدا چنان‌اند که اگر بر خدا سوگند یاد کنند، خداوند قسم آنان را اجابت می‌کند و واقع می‌شود (مانند اینکه بگوید: خدایا من به تو قسم می‌خورم که فلان امر واقع شود، خداوند قسم او را اجابت کرده و آن امر مواقع شود)».

و این در صورتی است که انسان، عاجزانه و نیازمندانه و با حسن ظن بر خدا، سوگند بخورد.

در حدیثی که در متن، بیان گردید، آمده است: مردی عابد که گمان می‌کرد

خلاصه آنچه در این باب بیان شد:

١ـ هشدار از سوگند دادن خدا یا سوگند خوردن بجای خدا.

٢ـ عذاب خدا حتی از بند کفشمان به ما نزدیکتر است.

٣ـ بهشت همچنان.

٤ـ این حدیث، مؤید حدیثی است که در آن آمده: انسان، عمل نیک انجام می‌دهد تا اینکه به بهشت نزدیک می‌شود، آنگاه گناهی مرتکب می‌شود و به دوزخ می‌افتد.

٥ـ گاهی انسان به خاطر عملی که قلباً برای انجام آن اصلا تمایلی ندارد، بخشیده می‌شود.

= پس از چندین سال عبادت بجائی رسیده که باید در مورد بندگان خدا قضاوت بکند و گمان می‌کرد هر چه بگوید، خدا می پذیرد، در مورد مرد فاسقی، گفت: بخدا، که خدا او را نمی‌بخشد. خداوند، از این سخن که مخالف با منش بندگی و توحید بود، ناراضی شد و آن مرد فاسق را بخشید و اعمال نیک مرد عابد را نابود گردانید. که این بیانگر خطر بسیار بزرگ مخالفت با توحید و با شعائر الله می‌باشد.

باب (۶۵): نباید الله را شفیع مخلوق قرار داد.

از جبیر بن مطعم ﷺ روایت است که مردی بدوی، نزد رسول الله ﷺ آمـد و گفت: ای رسول خدا ﷺ، جسمها ضعیف و لاغر شده اند، فرزندان گرسـنه

و چهارپایان هلاک شدند. از پروردگارت، برای ما طلب باران کـن. مـا خـدا را شفیع تو و تو را شفیع خدا قرار می‌دهیم. رسول الله ﷺ فرمود: «سبحان الله، سبحان الله». چندین مرتبه تسبیح گفت، و حتی رنگ اصحابش نیز پرید. آنگاه فرمود: «ويحك! أتدري ما الله؟! إنَّ شأن الله أعظم مِن ذلك إِنَّهُ لا يُسْتَشْفَعُ بِاللَّهِ عَلَى أَحَدٍ من خلقه». (ابوداود).

«وای بر تو! آیا می دانی الله کسیت؟! شأن و منزلت الله، فراتر از اینست».

و افزود که، خدا را شفیع هیچ یک از بندگان، قرار نمی‌دهند[1].

---

(١) نباید خدا را واسطه بین خود و دیگران قرار داد به ایـن معنـی کـه خـدا سفارش او را نزد فلان مخلوق، بکند. این کار با توحید سازگاری ندارد.

«نستشفع بالله علیك» یعنی به خدا متوسل می‌شویم، که شفاعت ما را نزد تو بکند تا برای ما دعا بکنی. رسول الله ﷺ فرمود: «سبحان الله» و چنـدین بـار اینرا تکرار کرد. تا بزرگی و تقدس پروردگار را خاطر نشـان سـازد و هـر نـوع سوء ظن و نظری را که بیانگر، نقص شأن خدا باشد، از اذهان بزدایـد. شـأن و منزلت الله، بالاتر از این حرفهاست! الله کجا و مخلوق حقیر و ناتوان کجا؟!

خلاصه آنچه در این باب بیان شد:

۱ـ ممنوعیت اینکه کسی بگوید: ما خدا را نزد تو شفیع قرار می‌دهیم.

۲ـ تغییر سیمای رسول الله ﷺ و آثار آن در سیمای اصحابش نیز، در اثر شنیدن این سخن.

۳ـ این سخن را که گفت: «تو را شفیع خدا قرار می‌دهیم» رد نفرمود.

٤ـ توضیح و تفسیر «سبحان اللّٰه».

۵ـ مسلمانان، بوقت خشکسالی نزد رسول الله ﷺ می‌آمدند و از او درخواست دعای طلب باران می‌نمودند.

باب (۶۶): پاسداری رسول الله ﷺ از مرزهای توحید و بستن راه‌های شک و تردید.

از عبد الله بن شخیر روایت است که، می‌گوید: من با هیأت بنی عامر بودم

که نزد رسول الله ﷺ رفتیم و به ایشان گفتیم: شما سید ما هستید. رسول الله ﷺ فرمود: «السيد الله تبارك وتعالى». یعنی سید خدا است. گفتیم: شما از همهٔ ما بزرگتر و از همه سخاوتمندتری. فرمود: همین سخن یا بعضی از آن را بگویید. مواظب باشید که شیطان بر شما غلبه نکند. (ابوداود با سند جید)[(١)].

و از انس ؓ روایت است که گروهی از مردم، به رسول الله ﷺ گفتند: یا رسول الله ﷺ، بهترین ما و فرزند بهترین ما. و سید ما و فرزند سید ما. رسول الله ﷺ: «ای مردم، سخنتان را بگوئید. ومواظب باشید که شیطان شما را فریب ندهد. من محمد، بندهٔ الله و رسولش هستم. دوست ندارم که مرا فراتر از آنچه هستم، ببرید».(نسائی با سند جید)[(٢)].

---

(١) رسول الله ﷺ با آنکه سید فرزندان آدم است، چون پاسدار راستین توحید بود، سعی داشت که راه‌های شرک را مسدود بکند. و یکی از راه‌هائی که به شرک می‌انجامد، همین افراط و زیاده‌روی در تجلیل از انسانهاست، بنابراین فرمود: سید، الله است.

علما، گفته‌اند که، مخاطب قرار دادن کسی به عنوان «السید» با الف و لام، مکروه است. زیرا معنی استغراق را می‌دهد یعنی کسیکه دارای تمامی امتیازات سید باشد. چنانکه آن دسته از مسلمانانی که در مورد اولیاء الله، دچار شرک می‌شوند، کلمهٔ سید را در مورد بسیاری از بزرگان به کار می‌برند.

(٢) اینکه به رسول الله ﷺ، گفتند: تو از ما افضل و اعظم هستی، گر چه =

خلاصه آنچه در این باب بیان شد:

١ـ نهی از افراط و تجاوز از حد.

٢ـ اگر کسی را گفتند «سیدنا» چه بگوید.

٣ـ امر به مواظب بودن از فریب شیطان با آنکه جز سخن حق، نگفته بودند.

٤ـ فرمایش رسول الله ﷺ که فرمود: «دوست ندارم که مرا بیش از آنچه هستم، بالاتر ببرید».

= واقعیت داشت، ولی چون رو در رو می‌گفتند، رسول الله ﷺ فرمود: «مواظب باشید که شیطان شما را فریب ندهد». بخاطر اینکه تجلیل و تمجید رو در رو، کسانی را که به حول و قوه‌ی الهی، اعتقاد ندارند، دچار کبر و غرور و خود پسندی می‌گرداند.

باب (۶۷): تفسیر این ارشاد باریتعالی که می‌فرماید: ﴿وَمَا قَدَرُواْ ٱللَّهَ حَقَّ قَدۡرِهِۦ وَٱلۡأَرۡضُ جَمِيعٗا قَبۡضَتُهُۥ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ وَٱلسَّمَٰوَٰتُ مَطۡوِيَّٰتُۢ بِيَمِينِهِۦۚ سُبۡحَٰنَهُۥ وَتَعَٰلَىٰ عَمَّا يُشۡرِكُونَ ٦٧﴾ [زمر: ٦٧]. «آنها خدا را آن گونه که شایسته است نشناختند، در حالی که تمام زمین در روز قیامت در قبضه اوست و آسمانها پیچیده در دست راست او؛ خداوند منزه و بلندمقام است از شریکیهایی که برای او می‌پندارند».

در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم از ابوهریره آمده است: خداوند در روز قیامت زمین را قبضه می‌کند و آسمانها را با دست راست خود در هم می‌پیچد، سپس می‌گوید: انا الملک این ملوک الارض؟ منم فرمانروا پس کجایند فرمانروایان زمین؟ البته بیان و اعتقاد این به همان صورتی است که آمده است، بدون قائل‌شدن به کیفیت، یا دست بردن به تحریف آنها. (مترجم).

از ابن مسعود ﷺ روایت است که یکی از علمای یهود، نزد رسول الله ﷺ آمد و گفت: ما در تورات این مطلب را می‌بینیم که خدا، آسمانها را بر روی یک انگشت و زمینها را روی انگشت دیگر و درختان را روی یک انگشت و آب را روی یک انگشت و خاک را روی انگشت دیگر و سایر مخلوقات را روی یک انگشت خود قرار می‌دهد، آنگاه می‌گوید: منم پادشاه. رسول الله در حالی که سخنان آن یهودی را تأیید می‌کرد، طوری تبسم کرد که دندانهایش، آشکار گردید و این آیه را تلاوت کرد: ﴿وَمَا قَدَرُواْ ٱللَّهَ حَقَّ قَدۡرِهِۦ وَٱلۡأَرۡضُ جَمِيعٗا قَبۡضَتُهُۥ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ﴾ (بخاري ومسلم).

و در روایت مسلم، چنین آمده است که کوه‌ها و درختان را روی یک انگشت قرار می‌دهد و آنها را محکم می‌جنباند و می‌گوید: منم پادشاه، منم الله.

و در مسلم و بخاری چنین آمده که آسمانها را روی یک انگشت و آب و

خاک را روی انگشت دیگر و بقیهٔ مخلوقات را روی انگشت دیگر، قرار می‌دهد. و از ابن عمرﷺ در صحیح مسلم روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «يَطْوِي اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ السَّمَاوَاتِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ثُمَّ يَأْخُذُهُنَّ بِيَدِهِ الْيُمْنَى ثُمَّ يَقُولُ أَنَا الْمَلِكُ، أَيْنَ الْجَبَّارُونَ؟ أَيْنَ الْمُتَكَبِّرُونَ؟ ثُمَّ يَطْوِي الأَرَضِينَ السبع، ثم يأخذهن بِشِمَالِهِ ثُمَّ يَقُولُ أَنَا الْمَلِكُ، أَيْنَ الْجَبَّارُونَ؟ أَيْنَ الْمُتَكَبِّرُونَ؟» (مسلم).

«خداوند، روز قیامت، آسمانها را می‌پیچاند و آنها را در دست راست خود می‌گیرد. و می‌گوید: منم پادشاه. کجایند پادشاهان ستمگر؟ کجایند متکبران؟ سپس زمینهای هفتگانه را در دست دیگرش می‌گیرد و می‌گوید: منم پادشاه. کجایند پادشاهان ستمگر؟ کجایند متکبران؟

(توضیح: برخی از راویان، معتقدند که کلمهٔ «شمال» شاذ است زیرا در روایات صحیح آمده که هر دو دست الله موصوف به یمین می‌باشند).

و از ابن عباس روایت است که گفت: آسمانها و زمینهای هفتگانه در دست الله، مانند دانهٔ خردل در دست یکی از شما می‌باشد. (ابن جریر و غیره).

در حدیثی دیگر، ابن جریر می‌گوید: حدثنی یونس، ابن وهب به ما خبر داد، گفت: ابن زید گفته است که پدرم به من خبر داد که رسول الله ﷺ می‌فرماید: «مَا السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ فِي الْكُرْسِيِّ إِلا كَدَرَاهِم سبعة أُلقِيت فِي تُرْسٍ».

آسمانهای هفتگانه در مقابل کرسی خدا، مانند چند درهم است که در داخل سپری قرار داده شوند.

ابن جریر می‌گوید: ابوذر ﷺ گفت: از رسول الله ﷺ شنیدم که گوید: «ما الكرسِيُّ في العَرْشِ إلا كحلقةٍ من حديدٍ أُلقِيت بين ظَهْرَيْ فلاةٍ من الأرض». یعنی کرسی در مقابل عرش مانند حلقهٔ آهنینی است که در میان دشت بزرگی افتاده باشد. و از ابن مسعود ﷺ نقل شده است: فاصلهٔ آسمان اول تا آسمان بعدی، به اندازهٔ مسافت(٥٠٠) سال می‌باشد. و فاصلهٔ هر آسمان تا دیگری،

همین قدر است. و از آسمان هفتم تا کرسی نیز همین مقدار فاصله است و از کرسی تا آب نیز پانصد سال فاصله است و عرش خدا بر روی آب، و خدا بـر

روی عرش است. و هیچ یک از اعمالتـان بـر او پوشـیده نیسـت. (أخرجه ابن مهدي عن حماد بن سلمه عن عاصم عن زرٍّ عن عبدالله. و رواه بنحوه المسعودي عن عاصم عن أبي وائل عن عبدالله. قاله الحافظ الذهبي رحمه الله تعالى، قال: «وله طرق»).

و از عباس بن عبدالمطلب روایت است کـه رسـول الله ﷺ فرمـود: «هَلْ تَدْرُونَ كَمْ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالأَرْضِ؟ قُلْنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ قَالَ:بَيْنَهُمَا مَسِيرَةُ خَمْسِ مِائَةِ سَنَةٍ وَمِنْ كُلِّ سَمَاءٍ إِلَي سَمَاءٍ مَسِيرَةُ خَمْسِ مِائَةِ سَنَةٍ وَكِثْفُ كُلِّ سَمَاءٍ مَسِيرَةُ خَمْسِ مِائَةِ سَنَةٍ وبين السَّمَاءِ السَّابِعَةِ والعرش بَحْرٌ بَيْنَ أَسْفَلِهِ وَأَعْلاهُ كَمَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالأَرْض، والله تَبَارَكَ وَتَعَالَى فَوْقَ ذَلِكَ وَلَيْسَ يَخْفَى عَلَيْهِ مِنْ أَعْمَالِ بَنِي آدَمَ». (ابوداود وغيره).

«آیا می‌دانید فاصلهٔ بین زمین و آسمان چقدر است؟ گفتیم: خدا و رسـولش بهتر می‌دانند، فرمود: بین زمین و آسمان مسافتی به اندازهٔ (۵۰۰) سال می‌باشد.

و از هر آسمان تا آسمان دیگر نیز همین فاصله وجود دارد. و ضخامت هـر آسمان نیز (۵۰۰) سال راه می‌باشد. و حد فاصل آسـمان هفـتم و عـرش خـدا، دریائی وجود دارد که عمق آن به انـدازهٔ فاصـلهٔ آسـمان و زمـین مـی‌باشـد. و خداوند متعال فوق آنست و هیچ یک از اعمال بنی‌آدم بر او پوشیده نیست»[1].

(۱) ختم این کتاب توسط شیخ، با این باب، کاری بسیار عظیم است. زیـرا اگـر واقعاً خواننده متوجه اوصاف باریتعالی بشود که در این باب بیان شده‌اند، چـاره‌ای جز اینکه در مقابل عظمت پروردگار، سر تسلیم، فرود آورد نخواهد داشت.
=

خلاصه آنچه در این باب بیان شد:

﴿وَمَا قَدَرُواْ ٱللَّهَ حَقَّ قَدۡرِهِۦٓ﴾ یعنی: خدا را آنگونه که شایستهٔ عظمت ایشان است، عظیم نپنداشته‌اند. و گر نه کسی جز او را نمی‌پرستیدند. پس شایسته است که در مورد الله بیندیشیم؛ پروردگار غالب و با حکمتی که دارای تمامی صفات جلال است. بالای عرش است. در املاک وسیع خویش که زمین ذره‌ای از آنهاست، امر و نهی می‌کند. رحمتها و نعمتهایش را به هر که بخواهد، می‌بخشد و از هر که بخواهد، بلا و مصیبت را برطرف می‌سازد. او ولی نعمت همگان، و اهل فضل و بخشش است. ببین چه خالق عظیمی! آسمانها تحت فرمان و در تصرف او می‌باشند، و فرشتگان بفرمان او و در عبادت او مشغول‌اند. این خالق عظیم و پادشاه بزرگ، به بندهٔ حقیر و ناچیزی مثل تو، رو می‌کند و تو را به عبادت خود فرا می‌خواند! و تو را به رعایت تقوا و به پیروی خود می‌خواند! که اینها در واقع به خیر و عزت و سربلندی خودت تمام می‌شوند ـ اگر بدانی و بر سر عقل بیایی ـ اگر واقعاً خدا را بشناسی و حقوق و صفاتش را بدانی که چگونه در ذات و صفات، دارای علوٍّ مطلق است، خواهی دید که بی‌اختیار، در مقابلش سر تسلیم فرود آورده، و از فرمایشاتش اطاعت می‌کنی. آنگاه بوسیلهٔ آنچه دوست می‌دارد، به او تقرب خواهی جست. و چون کلامش را تلاوت کنی بگونه‌ای تلاوت خواهی کرد که او مستقیماً با تو سخن می‌گوید و امر و نهیت می‌کند. آنگاه تجلیل و تعظیم تو از خدا، غیر از تجلیل و تعظیم کنونی خواهد بود. از اینرو یکی از اسباب رسوخ ایمان در قلب و ایجاد عظمت باریتعالی، این است که بنده در ملکوت آسمانها و زمین به تفکر و تدبر بنشیند. چنانکه خدا نیز همین دستور را داده است.

۱ــ تفسیر این سخن پروردگار که فرمود: ﴿وَٱلۡأَرۡضُ جَمِيعٗا قَبۡضَتُهُۥ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ﴾ [زمر:٦٧].

۲ـ این مسایل نزد یهود زمان پیغمبر، باقی مانده بودند و آنان نه آنها را انکار و نه تأویل می‌کردند.

۳ـ رسول الله، سخن آن عالم یهودی را تأیید کرد و آیه‌ای نیز به تأیید او، نازل گردید.

٤ـ خندیدن رسول الله به خاطر آشکار ساختن این علم، توسط آن یهودی بود.

۵ـ تصریح به اینکه خدا، دارای دو دست می‌باشد که آسمانها روی یک دست و زمینها روی دست دیگرش قرار خواهند گرفت.

٦ـ تصریح به اینکه دست دیگرش«چپ» است. (البته این روایت را، شاذ قرار داده‌اند زیرا در روایات صحیح آمده که هر دو دست خدا، راست می‌باشد).

۷ـ در آنجا «جباران و متکبران» را خطاب می‌کند.

۸ ـ زمین و آسمان در دست خدا، مانند دانهٔ خردلی در دست انسان خواهند بود.

۹ـ میزان بزرگی کرسی، در مقابل آسمانها.

۱۰ـ میزان بزرگی عرش، در مقابل کرسی.

۱۱ـ عرش و کرسی و آب، چیزهای جداگانه‌ای می‌باشد.

۱۲ـ فاصلهٔ بین آسمانها.

۱۳ـ حدفاصل آسمان هفتم و کرسی.

١٤ـ حدفاصل کرسی و آب.

۱۵ـ عرش بالای آب است.

١٦ـ خدا، بالای عرش است.

۱۷ـ حد فاصل زمین و آسمان.

۱۸ـ ضخامت هر آسمان به اندازۀ مسافت ۵۰۰ سال می‌باشد.

۱۹ـ عمق دریائی که برفراز آسمانهاست، پانصد سال راه می‌باشد. والله ﷻ أعلم.

سپاس خدای را که پروردگار جهانیان است و درود بـر سـیّد مـا؛ محمـد و سایر آل و اصحابش.

مطلب پشت جلد

شما که می‌خواهید الله ﷻ را به یگانگی بشناسید و بندگی کنید، چاره‌ای جز

این ندارید که کتاب التوحید را همراه داشته باشید و آنرا به طور انفـرادی و یـا دست جمعی در منازل و یا مساجد، بخوانید.

چه خوب بود اگر علماء و داعیان راه خدا، حداقل هفته‌ای یکبار در مجلسی علمی و عمومی در مسجد جامع شـهر خـود، بـابی از ایـن کتـاب را تـدریس می‌کردند و بدینصورت جوامع اسـلامی را از لـوث شـرک و بـدعت و عقایـد خرافی نجات می‌دادند.

کتاب التوحید، کتابی است بی‌نظیر که اقشار مختلف مسلمان چه عالمان بـه علوم اسلامی و چه دیگران، به آن نیازمند می‌باشند.

وصلی الله علی نبینا محمد وآله وصحبه وسلم.

برای ارتباط با مترجم می‌توانید به آدرس زیر تماس بگیرید:
السعودية: الرياض ـ الرمز البريدي: (۱۱۷۵۷)، ص. پ: (۱۵۰۱۰۳)
www.aqeedeh.com
es@al-islam.com